

Ex libris
A. Richter.

1/12

SELECTIONS;
DESCRIPTIVE, SCIENTIFIC,
AND
HISTORICAL;

TRANSLATED

From English and Bengalee into Persian,
FOR THE USE OF NATIVE YOUTH.

COMPILED AND PUBLISHED

UNDER THE AUTHORITY OF THE COMMITTEE OF
PUBLIC INSTRUCTION.

Calcutta :

PRINTED AT THE EDUCATION PRESS.

1827.



DESCRIPTIVE, SCIENTIFIC,

AND

HISTORICAL;

TRANSLATED

FROM ENGLISH AND HUNGARIAN INTO GERMAN

FOR THE USE OF NATIVE TONGUE

EDITED AND PUBLISHED

BY THE AUTHORITY OF THE COMMITTEE OF

THE HISTORICAL MUSEUM

OF MUNICH

IN THE YEAR 1858

جانوران می پردازند و دود و شخص با هم کشته
جانوران را می جویند و یکی ازین دود شخص را سنی را
بر کمر خود بسته خود را می آویزانند و معلق می سازد
و شخص دیگر رکن را گرفته بالا می باشد و شخصی
که خود را معلق می سازد در همین حالت
بهمین هیئت هر چهار سو جانوران را می جوید
و بدست آن شخص که بالا می باشد جانش معلق می باشد
و گاهی چنان اتفاق رومی دهد که آن شخص که بالا
می باشد بجهت ثقل طاقت ضبط نداشته رکن را
از دست می دهد که هر دو افتاده هلاک می شوند غرض آنها
جانوران را باین طور شکار میکنند و بر آن کشتی
که بزیر سواحل بلند مذکور می باشد می آندازند و آنها باین طور
میان غارهای سواحل مذکور تاشش و هفت روز
سکونت می نمایند و شب هم در آنجا میگذرانند

بر درخت صعود می نمایند بر آن صعود می نمایند و گاهی چنان
 اتفاق هم می شود که با عانت بعضی از رفقای خود صعود
 میکنند یعنی یکی از رفقای او او را گرفته تا آنجا که دستش
 میرسد او را میرساند بعد از آن رفیقش مذکور
 عصائی را بدست خود میگیرد و از آن عصا او را
 بجانب بالائی رساند حتی که او در مقری قرار گیرد
 پس چون او مقری یافت و در آنجا قرار گرفت
 رستی را بجانب تحت می اندازد و نگاه کسی از
 یاران او آن رسن را میگیرد و نگاه او را رسن
 مذکور را کشیده او را بجانب بالائی بردارد
 بعد از آن این دو شخص همه یاران را بوسیله
 همان عصای خمیده سه بالائی بردارند و باز از آنجا
 بطور سابق صعود می نمایند حتی که تا اشیانه جانوران
 میرسند و در آنجا رسید هر چهار سو بچست و جونی

طيران ميدارند بر سر عصا دام را بسته شکار ميکنند
 چون از اين امر عظيم فارغ مي شوند ياران خود را
 که بالاي غار مي باشند آگاه مي نمايند که آنها را کشيده
 بالاي بردارند و بشجاعت و جوانمردی کمال دولتي
 را که حاصل ساخته اند قسمت کرده ميکيرند
 و پيراي جانوران مذکور را بجهت فرستادن
 ملکه هاي ديگر آماده ميکنند و قدری از گوشت جانوران
 در آن وقت مي خورند و چيزی از آن براي موسم
 سرما خشک کرده نگاه ميدارند

و اصطیاد از جانب تحت هم اشق است صیاد آن
 بسواری کشتی براي شکار ميرود چون بزیر سواحل
 بلند مذکور ميرسند از میان آنها یک صاعقه
 همست عالی باشد رسي را بر میان خود بسته
 و عصائی را که سرش خمیده باشد با خود برده بطوریکه

گمان از سنگ بر سرش افتد تاج مذکور
 مانع مصادمت آن نمی شود و امر لیاقت
 و استعداد و همت و جوانمردی صیادان بس
 عجیب است چه آنها بزور پای خود در میان غار تا
 هشت یاده دست جست میکنند و نظر را
 خوب راست نموده و دیده را برقرار داشته
 آشیانه های جانوران دیده بهمون طور بزور پا
 جست کرده میان غار میخزند و در میان غار های تاریک
 در بعضی جاها جانوران می باشند و صیادان در آنجا رفته
 رسن مذکور را از اندام خود بکشاده آنرا با سنگ
 می بندند من بعد بی پروا جانوران را گرفته رسن مذکور را
 باز در گری بندند و آنرا وسیله امن خود قرار می دهند
 و در بعضی مقامات بزور پا جست کرده از میان
 غار بیرون می آیند و جانوران بزرگ را که قوت

آنکه رسن از حدت و تیزی سنک
 گسسته نشود و بر لب غار چوبی می نهند آگاه
 صیاد مذکور بر افضال الهی تکیه کرده طرف دیگر
 رسن مذکور را بدست همان شش کس داده
 بر همین رسن متمسک شده اند و در
 غار میخزد و دیگر یک رسن باریکتر از رسن اول
 بر اندام خود می بندد و قتیکه او را احتیاج بالا آمدن
 یا فرود رفتن شود یا حاجت انتقال از موضعی
 بموضعی دیگر در پیشش آید این رسن باریک را
 حرکت داده آنها را که بالای باشند آگاه می نماید
 لکن در میان غار انتقال از مکانی بمکانی دیگر نهایت
 امر معذب است چه در بعض اوقات پاره های
 سنک بر سر صیاد می افتد اگر بر سرش تاجی
 سطرود بپوشد نباشد نوبت بجان آید و اگر پاره

احوال اصطیاد طیور جزیره فیر و
 حقیقت اصطیاد طیور جزیره فیر و چنان عجیب
 و چنین اشق است که لائق شنیدن و قابل
 سماع است بنی آدم جهت دفع حوائج و دفع
 ضرورت خود را امور عجیبه و اشیای غریبه ایجاد می نمایند
 از میان سواحل بلند از آنجنس که در آن چیزهای لائق
 جستجو باشد بعضی بمقدار هشت صد دست بلند
 یافته می شوند و صیادان طیور از بهر گرفتن آنها
 از ادکارشان گاهی از زیر دگای از بالا برایشان
 حمله می آرند و قتیکه جانوران را بجانب
 بالاتلاش می نمایند رسانی که بمقدار چهار صد
 دست دراز می باشد یکطرف آنرا در کمر خود
 بسته از میان دوران خود بیرون می آرند و دیگر
 شش کس که بیرون غار می باشند آنها بجهت

در راه جو این قدر تیز تر و دور تر رفت و حرکت
 نمود که اگر مانند آفتاب مسافت مستقیم یافت
 صاحب مذکور از روی حساب تعیین کرده گفتن
 می توانست که بعمره یک روز مسافت
 سه کرد و کرده قطع میکرد بعضی از ستارگان دم دار
 باین مرتبه نزدیک آفتاب می شود که سبب
 کمال قرب آفتاب حرارت بی اندازه
 در آن پیدا می شود و نوین نام شخصی از روی
 حساب گفت که ستاره که در سنه یک هزار
 و شش صد و هشتاد طلوع کرده بود در حرارت
 آن دو هزار کونه زائد از آهن گرم بود و بعضی علماء
 میگویند که اگر مانند ستاره دم دار چیزی کالان
 وسیع الحر که بر روی زمین افتد بر این عالم عناصر
 یک بارگی نیست و نابود شود

از روی تحقیق ستاره شناسان و تفتیش منجمان
 چنان بوضوح پیوسته که ستاره دوم دار بنفشه
 مظلم و تاریک است لکن ضوء آن ستار از شمس
 است و افرادش متفاوت اند بعضی خورد
 و بعضی بزرگ بعد نظر و فکر بر کنه حقیقتش اطلاع
 دست داده و معلوم شده که سبب وجود
 آن شعاع شمسی است چه یخ دم آن قریب
 آفتاب است و طرف مقابل آن دور
 از آن است و از کدام قسم شعاع شمسی
 که ام قسم ازین ستاره پیدا می شود هیچ
 در فهم نمی آید و سرعت حرکتش باین مرتبه است
 که در فهم نمی آید بر ایتن صاحب نام شخصی
 در ماه جولائی سنه یک هزار و هفتصد و هفتاد
 ستاره را دیده بود که بعرضه بست و چهار ساعت

مذکور بوسیله ستارگان مذکور حساب
 نموده دریافت کرده که ستاره که در سنه
 یک هزار و پانصد و سی و یک و در سنه یک هزار
 و شش صد و هفتاد نظر آمده بود همچون ستاره
 باز در سنه یک هزار و شش صد و هشتاد و دو
 نظر آمده ازین معنی دریافت نمود که ستاره مذکور
 بعرصه هفتاد و پنج سال یا هفتاد و شش سال
 یک دور تمام میکند ازین راه گمان کرد که ستاره
 مذکور باز در سنه یک هزار و هفتصد و پنجاه
 و هشت نظر خواهد آمد و ستاره مذکور یکبار
 در سنه یک هزار و پانصد و سی و دو نظر آمده بود
 باز در سنه یک هزار و شش صد و شصت
 و یک نظر آمده ازین جهت معلوم شد که زمان
 اتمام دورش مدت یکصد و بیست و نه سال است

پیشتر چند ستاره دوم دار نظر آمده بودند لکن
 بجهت آنکه کنه آن در یافت نشده بود مردمان
 گمان کرده بودند که مکانش تحت قمر است
 لکن عجیب ستاره دوم دار که در سنه یک هزار
 و هفتصد و پنجاه و هفت طلوع کرده بود چون آنرا
 تکیه بر اهی مذکور بوسیله دور بین نفیس بوجه
 تام و تامل صادق دید گفت که بوسیله حرکت
 آن معلوم می شود که مکانش جواست و در
 جواستقرار است

و اکثر اهل صاحب نام شخصی بود مردی صاحب
 علم بجهت تعیین وقت حرکت ستاره
 دوم دار تمامی آثار و علامات آنرا بخاطر خود جمع کرده
 تحقیق نمود که از میان ستارگان مذکور بست
 و چهار ستاره حرکت میکنند و بس و اکثر

در آن گذر شعاع شمس است میان آن
 چیز نایکه هست از همه در امر ستاره دوم دار زیاده تر
 و بیشتر نظر و فکر و غور و تأمل کرده شده است
 و بجهت آنکه ستاره دوم دار صورت عجیبه
 می دارد از بد و وجود دنیا عوام نهایت متفکر و متردد
 بوده اند و این ستاره را سرمقدمات نحوست
 و سردار آثار تمامی فتنه و فساد و با وقسط و غیره
 شر در و قبائح دانسته اند و مردمان سبب
 کم خردی بقیه فکر باطل دانده شده های ناحق
 مقید بودند چون ازین قید رهائی یافتند کنه حقیقت
 این ستاره را خوب دریافته تا آنجا که در آن
 گذر شعاع شمس است میان آن جائی که
 مکان این ستاره است آنرا یکم تحقیق
 کرده و دریافته نامش تیکو براهی است

احوال این دو ستاره انب است ستاره
 که در سنه یک هزار و شش صد و هشتاد و پدید آمده بود
 بجهت آنکه نهایت قریب آفتاب بود
 عجیب تر بوده و این ستاره را اینقدر قرب
 حاصل بود که بوقت در آمدن میان آن و میان
 آفتاب بمقدار شش قرص آن فاصله باقی می ماند
 و ستاره که در سنه یک هزار و هفتصد و چهل و چهارم نظر آمده
 اول بتاریخ سیزدهم ماه و جمبر سنه یک هزار و هفتصد
 و چهل و سه بمقام لاسن که از بلاد اشویطنزر^{.....} لند
 است محسوس شده و این ستاره را این قدر قرب
 با ستاره روز چهارشنبه یعنی عطارد حاصل بود
 که اگر ادب قدر عظم جثه خود و قوت جاذبه می داشت
 هر آینه حرکت عطارد را که مستقیمه است از راه
 استقامت بر اه ا عو جاج میکردانید و تا آنجا که

محسوس می شود و در بعض اوقات چنان اتفاق
می شود که مانند ستاره که بوقت شام طلوع
میکند می نماید و گاهی مانند شمس و قمر کلان معلوم
می شود و بجهت تفاوت مراتب بینائی
حرکتش هم متفاوت معلوم می شود گاهی در
جانب پیش و گاهی بجانب پس حرکت
میکند و بجهت آنکه این قسم از کواکب دوم
میدارند از ستارگان دیگر ممتاز اند و گاهی صرف
دم آن نظر می آید و دم آن بتأثیر تاب آفتاب
پیدا می شود ازین جهت چون قریب شمس
باشد کلان تر می نماید و چون بعید باشد خردتر
معلوم می شود و ستاره دم دار
که در سده یک هزار و ششصد و هشتاد و در سده
یک هزار و هفتصد و چهل و چهار پیدا آمده بودند تنصیل

کواکب ذوات الاذناب یا در جانب
 پس آنها چیزی است و بس روشن و آن چیز
 در بعض اوقات متوجه بسوی آفتاب می شود
 و بصورت خط مستقیم می نماید و چنان گمان
 می شود که در جرم شمس حلول میکند و قتی که نهایت
 نزدیک آفتاب می شود ساعتی نظر نمی آید
 وقت حلول آن در جرم شمس هر قدر سرعت
 در حرکتش محسوس می شود وقت خروج سرعت
 آن زیاده تر از آن معلوم می شود و قتی که قریب
 آفتاب می باشد آنوقت هر قدر روشنایی
 در آن محسوس می شود وقت بیرون شدن
 زیاده تر از آن معلوم می شود و درین وقت کلان تر
 هم می نماید و بجهت تفاوت مراتب
 بینائی گاهی خورد و گاهی کلان و گاهی مانند ثوابت

این مغنی کسی برای گرفتن فرزند خود نیامد
مگر آنکه عجز و زه بود اصم و ابکم برای گرفتن فرزند خود
آمده و بس

احوال کواکب ذوات الاذناب
در جویگاهی از جوانب آن در بعض اوقات
ستاره دوم دار محسوس می شود صورتش
بر خلاف صورت ستارگان دیگر است و ستارگان
دم دار بسیار اند تا آنجا که در آن کدر شعاع
شش است در میان آن آنهمه ستارگان
کم از چهار صد و پنجاه نخواهند شد و وجه تسمیه
این ستارگان بذوات الاذناب این است
که همه این ستارگان صاحب ذنب دوم دارند
و گاهی بی دم مانند ستارگان دیگر در محسوس
می شوند و یقین است که در هر چهار سمت

که نهایت عاقل قدر و صاحب عزت بود
 برای بذل محتاجان برنجهای بسیار پند وخت
 و کنجینه ها از ان پر کرد مردمان بجور شکم مستعد
 فروختن فرزندان خود داشتند و آنها فرزندان را
 که احب و اعز اند بعوض خوراک چند روز
 می فروختند و آن شخص بچاکران خود حکم نمود
 هر کس که فرزند خود را برای فروختن بیارد باید گرفت
 و تا که ایام قحط و سختی باشد آنها را خوراک
 باید داد باین طور صد طفل مورد شفقت آن
 شخص شده ازین مخمصه نجات یافتند و جان
 خود را باسلامت بردند و بعد انقضای ایام قحط باز
 منادی داد آنانکه اطفال خود را نزد من داشته اند
 باید که همه حاضر شوند که فرزندان آنها را مفت
 بلا قیمت بخشیده شود عجب اینکه باوجود

مذکور از نظر مردمان چنان غائب شدند که در
غیر دریا هیچ یک جانظر نمی آمد و شنیده هم نمی شد
که کسی دیده است و سبب این
قحط صرف عدم باران بود در بنکاله و قسم
زراعت پیدا می شود یکی خور و دودی بزرگ
زراعت خور و خردله و امثال آنست
و زراعت بزرگ شالی و امثال آن و در سینه
یک هزار و هفتصد و شصت و نه سبب
بباریدن باران بزرگترین زراعت این دیار
که زراعت شالی است اصلاً پیدا نشد
و در سینه یک هزار و هفتصد و هفتاد زراعت های خور و
هم پیدا نشد ازین جهت هم نهایت سختی
داد سخن این قحط هنوز اهل بنکاله
فراموش نکرده اند در آنوقت شخصی از اهل آنکانه

برگرفتن آن هرگز اقدام نکرد و تا زمان باریدن باران
 که کسی و هفت دقیقه بود کرمکان مذکور در
 یکجا مجتمع شده ثابت و مستقر ماندند بعد از آن
 بمقدار چهار دست صعود کردند و بعد ساعتی
 همون اندازهبوط نمودند من بعد از کوشش شمالی
 و غربی طوفانی پدید آمد و تا دروز علی سبیل الاستمرار
 باقی ماند و طوفان هنوز منقطع نشده بود که آن همه
 کرم بطور سابق صعود و هبوط نمودند لکن این
 صعود و هبوط به نسبت سابق سرعت
 تمام بود فردای آن علی الصباح آسمان صاف
 نظر آمد و اثری از کرمکان مذکور محسوس نشد
 و چند روز پیش از ظاهر شدن کرمهای مرقوم
 وقتی که باران می بارید غوگان و دیگر حشرات
 بسیار شور و غوغا میکردند و بعد از آن کرمکان

در درای آن پوشیده می شد جو بالای شهر
 کاکته را تا دور پوشید و هر را ان اثنای روزی
 گرمی سخت شد و ابر هم شروع کردید آنروز
 چیزی مذکور نهایت نزدیک نظر آمد از پنجهست
 تا سه روز مردمان نهایت متفکر داند و همکین
 بودند روز سیوم چون ابر غلیظ شد و گرمی هم
 شدت پذیرفت آن چیز این قدر قریب
 آمد که همه کس آنرا بخوبی دیدند و گنه آنرا در یافتند
 که گرمکان بودند بصورت مانجهای قسم کالان
 سرخ اندام و سرد چشم از ب که کالان هم چنانکه
 نخل بر کواره خود مجتمع شده می نشیند بهمون
 هیئت گرمکان مذکور در جو نشسته بودند چون
 می پریدند خطی تقسیم پیدا می شد و مردمان را
 خوف و هول باین مرتبه لاحق کردید که کسی

منتشر می ساختند ازین جهت در هوا
 تغییر تام بهم رسید و مردمان خائف و هراسان
 شدند و ظن کردند که در پی این آفت آفتی دیگر
 که وبا است خواهد رسید و از طرف کمپنی بهادر
 صد کس بجهت انداختن لاشهای مردگان
 متعین بودند آنها لاشها را بر چارپایی و سبد
 داشته بدریایی انداختند ازینجهت در آب
 دریاهم تغییر فاحش بهم رسید و دریا از لاشها
 چنان پر گردید که ماهی لائق خوردن نماند و آنانکه
 در آنوقت ماهیان را می خوردند بسیاری از
 آنها ملاً کشته شدند
 در این ایام بمه ماه اگست در جو بسیار دور
 غلامتی بد نمودار شد یعنی یک چیز نظر آمد که رنگش
 رنگ ابرسیاه بود و در بعض اوقات آفتاب

در آنوقت نواب صاحب و دیگر صاحب دولتان
 کنجینه های برنج که میداشتند بمحتاجان بخشیده
 بودند چون کنجینه های آنها از کثرت بذل دنوال
 خالی شد راه بخشش و عطا که مفتوح شده بود
 مسدود گردید نگاه بسیاری از محتاجان و عاجزان
 بامید و قایت نفوس خود را در کالکته که بزرگترین
 مساکن اهل انگلستان است از هر چهار سو آمدند
 لکن در آنوقت در سرکار کمپنی بهادر برنج و امثال
 آن چیزی موجود نبود از بیجهت بهیچ وجه و به
 معاش محتاجان صورت نه بست در ابتدا ای
 قحط بعد دو هفته هزارها خلق ضائع شدند و پایمال
 تلف و هلاک گشتند و مردگان در راه ها
 و میدانها افتاده می ماندند و گاه و گاه کسان
 گوشت و پوست مردگان را در هر چهار طرف

و ظفر یافت و مالهای فرادان بدست آورده
 معاودت نمود و از اموال مذکور چیزی بپادشاه
 هم رسانید و در میان مالهای مذکور بقی برنجی بود
 آنرا در صدر دروازه بداننداختند
 احوال آنکه شای در ملک بنگاله قحط شده بود
 از سایر غله جات شای در ملک بنگاله
 نفیس تر و عزیزتر است و شالیهاییکه درین دیار
 پیدا می شود در اکثر بلاد میرود و اگر گاهی چنان
 اتفاق رود که بسبب آفتی زراعت پیدا نشود
 قحط میگردد و اهل این دیار در مخمصه گرفتار
 می شوند غرض باین طور در بنگاله و بعض بلاد
 هندوستان در بعضی سال قحط می شود در سه
 یکزار و هفتصد و هفتاد و سه سبب پیدا شدن
 شای در ملک بنگاله قحطی سخت شده بود

و قمع اعدا و دانه شد بعد حرب شدید دشمن
 خود را زیر صاخت و هزیمت داد و بسیاری
 از سپه سالاران آنها هلاک شدند و هلاک و غیره
 از مغلان کسیکه عهد موثق و پیمان استوار
 نمود و آنرا نام پیغمبر خود که محمد صلعم اند در میان
 آورده مو که کرد پادشاه او را بجائی در قرب و جوار
 شهر عطا فرمود آنها در آنجا مکان و حویلی بنا کرده
 سکن و ما و ای خود را مقرر ساختند و آنجا را بمغل
 محله موسوم گردانیدند درین اثنا علماء الدین
 برادر زاده پادشاه بنج دست پادشاه عرض
 نمود که بنودان مقام با سنانگر که دشمن دولت اند
 مناسب است که از آنها جنگ نموده باستیصال
 آنها پرداخته شود پس او با جازت پادشاه در
 همون سال براهل با سنانگر تاخت نمود

که مکان مشوره آنها را احاطه کرده همه را پیش او
 حاضر کردند بجهت آنکه امرا مرتکب
 مالا ینبغی شده بودند فیروز آنها را سخت و درشت
 گفته شمشیر خود را پیش روی آنها بر زمین انداخته
 گفت از میان شما کسیکه دلاور و قوی و بیگانه
 باشد اگر تواند با من جنگ کند و مقابله نماید
 امراء بسمع این سخن مانند تصویر خاموش
 مانند دوم نزدند من بعد پادشاه آنها را
 شرمند ساخته به پند و تذکیر آنها پرداخته ازین
 جرم که فی الحال از آنها صادر گشته در گذشته
 همه را رخصت نمود و در سنه یک هزار
 و دویست و پنجاه و یک شخصی از خویشان هلاکو سپاهان
 از قوم مغل آماده کرده برهند وستان تاخت نمود
 انگاه فیروز هم عساکر خود را فراهم آورده برای قلع

قطاع الطريق و شب بخونان مماو گشت و در همه
ملک همین آوازه برآمد که درین ملک
و دولت انقلابی سخت رو خواهد داد

امرای چلکی همگی کارهای پادشاه ابتر و غیر منتظم
ویده اندیشناک شدند و همه متفق شده

همین مشوره نمودند که فیروز را از سلطنت
خلع باید کرد و از تخت فروتر باید نشانند بعد تقرر این

مشوره روزی بتقریب ضیافت همه در یک جا
جمع شدند و بسیار شراب نوشیده مست شده

و راده بدی پادشاه مشوره آغاز کردند و با آواز
بلند گفتگویی نمودند و درین حالت شخصی از

مشوره کاران سرعت تمام نزد فیروز آمده
شروح و حالات را بیان کرد

فیروز باستماع همه سخن سپاهان را امر کرد

خود نمود دشمنانک شدند و گفتند که دشمن را
 هرگز نباید گذاشت و همین صلاح دادند که باد دشمن
 بدی باید کردند نیکی و عرض کردند که در چشم آنها
 میل کشیده کور باید کرد تا آنها عبرت دیگران
 شوند و تمامی اعدای دولت خائف شوند
 و در دل آنها رعب پیدا شود چه اگر با اینها
 این چنین معامله کرده نشود هر آینه مردمان بد خصال
 از هر چهار سو میرواهند برداشت و اگر اهل تاتار
 و ست یا بند هر آینه میان هند وستان نشانی از قوم
 چلکی باقی نخواهند داشت و پادشاه در جواب
 این سخن گفت من پیرم بر لب کور نباید که
 خون ریزی کرده از اینجا بروم و دسای قوم
 چلکی بمشاهده اوضاع و اطوار پادشاه چیزیکه وقوع
 آنرا ظن میکردند واقع شد همه طرق و شوارع از

و در انجام مقابله واقع شد بعد جدال و قتال ظفر یاب
 کردید و تعاقب آنها نموده چند کس را از
 امرای طرف ثانی اسیر ساخته بر شتر سوار
 گردانیده بر کلوی آنها شاخهای درخت آویخته
 بهمین هیئت پیش پدر فرستاد چون آنها
 نزد پدرش رسیدند او بمحرو مشاهده حال آنها
 حکم کرد که گره های دست و پای آنها کشادند
 و اطعمه لذیذ و اشربه سائغ بخوبی تناول گردند
 و چون آنها از اکل و شرب فارغ شدند پادشاه
 صرف بهمین یک سخن آنها را شنوایند که
 باید ان بدی کردن مشکل نیست لکن مرد آنکس
 است که باید ان به نیکی پیشش آید من بعد
 عفو جراتم آنها نموده همه را رهایی بخشید
 و امرای دهلی بمشاهده سلوک او که با اعدای

معتقد بزرگی او شدند و همه بخیرخواهی او کمر بستند
 و چیزی که بدان رفاهیت او متصور است در تحصیل
 آن سعی شدند و پادشاه هم بتعظیم و تکریم عقلای
 عصر و انایان دهر مراعات کلی بکار می برد و در سن
 دوم از جلوس فیروز چند جی برادر زاده بالین که
 نواب مقام گوره بود با حالین نواب اود مقام
 جهده ساز کاری نموده و با وی آشتی پیدا کرده
 لباس شاهی بر خود راست کرده که بنام خود نزد
 و خود را پادشاه قرار داد چون این خبر بدیلمی رسید
 شاه فیروز سپاهان خود را فراهم آورده و اسباب
 حرب مهیا کرده برای مقابله آورد و آنه شد و سواران
 که از قوم چاکی بودند آنها را تابع پسر خود که ارکلی
 نام داشت نمود پسرش مذکور از شهر بمسافت
 و دازده و نیم کرده رسید و بود که با اعدا در خورد

می کردند و فیروز در عمر هفتاد سالگی بر تخت سلطنت
 جلوس نموده و آخر الامر بی دردیها و قساوت
 قلبی را ترک کرده نهایت پرورد و در حم دل
 گشت و از بسکه حلیم و سلیم برآمد و در خوشنمایی
 و بلند آوازی شهره آفاق گردید و بجهت آنکه
 او را از اهل و اهلی اعتمادی نبود سکونت آنجا
 را ترک کرده در قلعه کیلو کر اقامت ورزید
 و این قلعه را گنبد دار نموده از بسکه استوار
 و مستحکم گردانید و بساتین و گلشاد باغات
 روح افزا بیار است و برکناره دریا راه های خوش
 وضع برآورده نهایت آراسته و پیراسته ساخت
 اهل و اهلی بمشاهده و انشمندی و
 مایمست و صداقت این پادشاه اعتقادی
 را که از سلف پیدا شدند از دل دور کرده

از دریاچه بدریای جمنانداخت چون این فعل
بی دردانه بانجام رسید فیروز بر تخت شاهی
نشسته خود را بجمال الدین موسوم گردانید
و بجهت آنکه کسی مزاحم و ممانع او نباشد آن سلطان
صغیر را هم ته تیغ ساخت باین طور سلطنت
و جهانداري از نسل گور انقطاع پذیرفته و رنسل چلکی
متممکن شد و این چنین انقلاب

در امور سلطنت در سنه ۱۲۸۹ یک هزار و دویست
و هشتاد و نه واقع شده و ایام سلطنت کیقباد بالای
سه سال قدری زائد بود و سکون و مادی قوم
چلکی که فیروز از آنها بود در قرب و جوار فارس
بالای جبال بود و پیشه آنها همین جدال و قتال
بود و از پادشاهان کسیکه آنها را از رسمی داد برای
اوسه می دادند و از طرف ادبای اعدای او مقابله

و ترغیب فیروز هر یکی از آنها سردار پانصد سوار را
 خاطر خواه شده بر سپاهان تاتاری که خیر خواه سلطان صغیر
 بودند تاخت نمودند و بنزد شمشیر راه را راصاف
 کرده تا خیمه شاهي رسیدند پادشاه صغیر را اسیر کرده
 با خود بردند و انگاه فیروز برای خون ریزی کیتباو
 شخصی جلاو را متعین کرده بسوی او فرستاد
 و در آن وقت کیتباو در آن مکان که بر لب دریای
 جمناینا کرده بود اقامت میداشت و سخت بیمار
 و قریب الهملاک بود جلاو نکو نسا را تا آنجا رسانیده دید
 که بد بخت پادشاه از عمه و کارپرد از آن خود
 یکسو شده بر بسترى مانند مرده افتاده است
 درین حال بر سرش شلاقى زده جانش را که
 خود بخود قصد بیرون شدن هم میداشت بیرون
 گردانید و لاش او را بیارچه که بر بستر بود پیچید

که رئیس آنها بود پدرش مالک فیروز
 باذن پادشاه در مجلس شاهی آمده پیایه شایسته خانی
 ترقی نمود انگاه تمامی دلاوران و امیران نامدار
 متفق شده در تدبیر گرفتن تخت افتادند ازینجهت
 عمله و فعله شاهی پدر کیتباد را که محض طفل بود
 و عمر سه ساله میداشت از محل سرا بر آورده
 بر تخت نشانیدند انگاه سپاهان بد و فرقه متفرق شده
 در دو طرف شهر خیمه انداخته در آنجا بود و باش اختیار
 کردند لکن سپاهان تاتاری بخیرخواهی و جانب
 داری پادشاه صغیر گم بستند و مطیع و فرمان بردار
 او شدند و از سپاهان آنانکه از قوم چنگی هم ذات فیروز
 مذکور بودند تابع و فرمان بردار او شدند پس فیروز بتایید
 و مددکاری آنها تخت شاهی را بقبض و دخل خود آورد
 من بعد که دهی از ناموران و معر که آرمایان بتخریض

تا دیر گفتگو کردند چون از سخنان متعلقه امور
 سلطنت فارغ شدند و هر دو یک دل و یک رای
 شده کارهای سلطنت را خوب مستحکم نمودند
 پدرش در خیمه خود رسیده رهبرای سمست
 بنکاله شد * من بعد کیتباد در دهلی آمده بطور
 سابق براحت و غفلت می گذرانید درین
 اثنای بیماری سخت لاحق حال او گردید اندرین
 حالت همیشه شفقتهای و صلاحهای نیک پدر
 خود را یاد می کرد و نزد او خوب مستحق شد که نظام
 مذکور بیخ تمای رنجها و مبنای تمامی فساد بود من بعد
 امرابا لاتفاق نظام مذکور را بر کشتند بعضی
 گویند که این امر بحکم پادشاه بود و بعضی گویند که
 ازین حال پادشاه را خبری نبود
 چنگی که کردهای از قوم افغان اند مالک نام شخصی

پدرش ذلت و بی عزت خود را باین مرتبه دید
 اشک از چشمانش جاری شد انگاه او
 حال پدر این چنین دیده بر افعال ناشایسته خود
 متنبه شده فی الفور از تخت فرود آمده بر قدم پدر
 افتاده طلب عفو جرائم خود نمود پس پدرش
 از راه شفقت او را برکنار گرفت و در بر
 کشید و سر خود را بر کردنش نهاده بی اختیار گریه
 وزاری آغاز نهاد و سایر حضار مجلس بمشاهده
 این حال هر دو پدر و پسر در دل آنها این قدر
 وقت پیدا شد که همه با آه و ناله و مساز شدند
 چون گریه وزاری همه کس موقوف شد
 کیقباد پدر خود را بالای تخت نشانیده خود
 بجانب راست که شستن آنجا مرتبه او بود
 بنشست * بعد از آن پدر و پسر هر دو

و نظام مذکور برین معنی مطلع شده در پی برهم زنی
 این اراده افتاد لکن پیش رفت نشد
 و پادشاه را درین امر نهایت استقل دیده ناچار
 شده همین صلاح داد و پادشاه گفت که شما
 پادشاه اید و مالک دہلی درین امر بوقت
 از طرف شما مناسب نیست بلکه پدر شما را
 باید که بیایند ملاقات نمایند * پس او برای
 ملاقات پدر خود بکمال کرد و فرد عظمت و جلال
 و بنہایت طمطراق بر سر سلطنت جلوس
 نموده حکم داد کہ پدرم وقتیکہ برای ملاقات
 من بیاید باید کہ در اثنای راه سه بار بر زمین افتد
 و چون بدروازہ اول برسد از اسب فرود آید
 و چون بزیر تخت بیاید سه بار باہستکی بامتیاز
 تمام آداب بجا آورد و سلام دہد * چون

تمامی فوج خود را جمع کرده در کنار دریای کریره
 رسیده خیمه انداخت چون پدرش فوج
 او را به نسبت فوج خود بسیار دید و فهمید
 که تاب مقابله نمیدارد و از اراده مقابله و محاربه باز
 آمده رو بصلح آورد و این معنی موجب تکبر و تجبر
 پادشاه نویی کعباد گردید و غرور و عجب در سرش
 جا کرد و ناچار پدرش خطی شتمن بر شفقت
 و رافت و متضمن سخنان شیرین و ملایم
 باو بنوشت و اظهار آرزوی دیدارش نمود و شوق
 لمقایی او را ظاهر کرد چون خط پدرش باو رسید
 و بر مضامین آن مطلع شد در دلش کمال رقت
 پیدا کرد و اعتقاد اینکه تعظیم پدر و ادای حقوق
 او واجب است در دلش پیدا شد پس
 حکم کرد و گفت که من باید ملاقات خواهم کرد

باو ملحق خواهند شد و در تاید او خواهند کوشید
 انگاه تدبیر کار بس دشوار خواهد شد پس استیصال
 ایشان از روز اول بهتر و این معنی خاطر نشین
 پادشاه شد پس پادشاه آنها را از دست
 سپاهان دیگر که برای محافظت او متعین بودند
 هلاک گردانید * درین هنگام پدر پادشاه
 که کیرانام داشت و صوبه دار بنگاله و حاکم آنجا بود
 باستماع ابتری پسر خود جهت صلاح و فلاح
 او خطی شتمل بر پند و تذکیر باد بنوشت و او را
 مشور و نیک داد و به نصیحت و خیرخواهی او
 پرداخت لکن بی عقل پادشاه سخن پدر خود
 حقیر دانست و آن را کوشش نکرد و انگاه پدرش
 پس از دو سال بعد موت بایلین فوجهای
 بسیار فراهم آورده روانه دهلی شد و کیتباد هم

پادشاه او را در دهلی نزد خود طلبید و نظام مذکور
 وراثتای راه از دست رهنان کارش تمام نمود
 و ملازمان بالین که همه کبیر السن و دیرینه بودند
 با آنها هم آنچنان معامله نمود پس تمام اهل
 شهر از و خائف و هراسان شدند و با وجود آنکه
 بهادری و جوان مردی نظام مذکور نزدیک پادشاه
 متحقق بود و او اختیار جز و کل می داشت مطعون
 الا سینه شد و همه کس از و متنفر شدند جماعتی
 از قوم مغل بخند مت پادشاه بجهت نکاهبانی
 متعین بودند و دشمن پادشاه یعنی نظام پادشاه را
 از طرف آنها بد کمان کردند و گفت که اگر
 کسی از قوم مغل و دشمن دولت سلطانی برآید
 و برین ملک تاخت نماید این همه مغل که در
 مرکار اند بحکم آنکه کند بمجنس با بمجنس پردازند

همه امور اطلاع می دارند و این همه امور را می فهمند
 گذر دیگر هیچ یک کس نبود
 و نظام نام شخصی که در سر کار پادشاه بود
 مدارا همه نام گردید و امور عظام و کارهای بزرگ
 متعلقه ملک و سلطنت بدو تفویض یافت
 چون ادید که کلید دروازه سلطنت و ملک
 را فی در دست اوست و پادشاه در غفلت
 و بی هوشی بسرمی برد در فکر آنکه خود بالاستقلال
 پادشاهی کند و پادشاه را دفع نماید افتاد و در سعی
 و تلاش این معنی کمر بست و این راه را برای
 خود صاف کردن گرفت خرد نام شخصی
 که در سر کار پادشاهی بود ادا او را هدف
 سهام عداوت ساخت و در همین فکر افتاد
 که او را مورد عتاب پادشاهی کرد و ازینجهت

بود و در اکتساب علوم و تحصیل کمالات
 می گذارند لکن چون بر امور سلطنت ساط
 گردید و در کار خود مستقل شد راحت طلبی
 شمار خود ساخت و در بحرین اسانی و نشاط
 پرداز می ستغرق شد و چون این معنی در آفاق
 منتشر شد دامن خبر بسماع رعایا رسید آنها
 همه اقتدای او کردند و میان آنها کارهای بیهوده
 و فعلهای ناشایسته باین مرتبه جاری شد که
 همه جا از لغویات و اسباب لهو و طرب
 مملو شد و سائر املکه از آلات ملاهی پر گردید
 و بر لب دریای جمنا مکانی مخفی بنا کردند هیچ یک امر
 مانع عیش و عشرت او نشود و برای اسایش
 اقامت آنجا اختیار نمود و در آن جا بجز مغنیان
 و رقاصان و نوازندگان و سواهی آنانکه بر کنه این

شدند و آن را فتح کردند و ملکه های متعلقه دار السلطنت
 سطنیه را با اختیار خود آورده مجموع را یک
 سلطنت نو قرار دادند و آن سلطنت هنوز
 باقی است لکن در انتظام امور متعلقه جهانداری
 خللی واقع شده و انتظام کمایذغی باقی نیست حتی که
 رفته رفته رو با انحطاط آورده و میان زمین یورپ
 صرف در همین یک جاسلطنت اهل
 اسلام است و بس و در آن دیار بسیاری
 از امت عیسی علیه السلام هم آند لکن آنجا
 رسم و آیین همه برخلاف قانون اسلام است
 قصه های اخیر دیار هند
 بعد وفات بالین نیره او کیقباد در عمر هجده سالگی
 بجای او به نشست و سلطنت ملک جدش
 بدشتش آمد و نهایت خوش مزاج و حلیم الطبع

عداوت و مخالفت رعایای بودند و از دست
 دشمنان هر چهار سوی که ملک آنها محفوظ
 باشد این خیال هم در سر نمی داشتند و هرگز
 از ایدارسانی رعایا باز نمی ماندند غرض سلطنت
 آنها تا سن مذکور باقی ماند

و ترکان که از اهل اسلام اند مسکن و مادی
 آنها در یک طرف ملک تاتار است آنها
 چون دیدند که جانب جنوب دیار آنها ولایت
 سرد و گرم است و به نسبت ملک آنها بسا
 بهتر مانند ماء شدید البحریان از ملک خود
 در آنجا رسیدند و قبل زوال سلطنت پادشاهان
 آنجا با آنها خرخشه آغاز نهادند و بعد از قتال
 پیش آمدند پس آنها در سنه یک هزار
 و چهار صد و شصت و چهار بر قطنطیه ظفر یاب

شده که بعضی از اراذل قوم را این دولت
 و سیلاب گردیده و سلطنت و ملکداری
 تا سه و چهار پشت او بطریق ارش
 انتقال کرده و سلطنت سلاطین آن دیار تا سه
 یک هزار و چهار صد و شصت و چهار ثابت
 و برقرار مانده یعنی بالای هزار سال پادشاهی
 آنها ثابت مانده آخر الامر رفته رفته سلطنت
 آنجا را و باخطاط آورده و زوال پذیرفته و کویا تمام
 سلاطین آن دیار بی وقوف و ناقص العقل
 و شریر بوده اند و هیچ یکی از آنها مستقل المزاج
 و ثابت القدم نبوده و آنها را این قدر شهور
 نبود که تدبیر ترقی ملک و دولت نمایند و خیال
 اینکه رعایا فارغ البال و خوشحال زندگانی نمایند
 اصلا ننمیداشتند بلکه بر عکس پیوسته در

سی سال روم را غربا و شرقا و دو حصه نمودند
و هر حصه را دارا السلطنه علیحدہ قرار دادند

احوال حصه شرقیه روم

ملک روم را که غربا و شرقا و دو حصه کرده اند
این هر دو حصه مایه بمملکت شرقیه و غربیه
اند و زمین یورپ کو یا بتامہ در حصه غربیه واقع شده
حالا احوال حصه شرقیه آن که قسطنطیه است
بتحریمی آرام باید دانست که بعد انتقال حضرت
عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام مدت چهار صد سال
گذشته بود که میان اهل هر دو حصه چنان تباین
تام و تفارق گاهی واقع شد که میان هر دو حصه بوجه
من الوجوه علاقه نماند و آنانکه پادشاه حصه شرقیه
که قسطنطیه است بودند کسی را از اولادشان
سلطنت نصیب نشد بلکه گاه چنان اتفاق

و آنرا بر گزینند و در آبادی کشت روز بروز ترقی
 این دین می شود و مردمان بی شمار هدایت پذیر
 می شدند و تأیید است پادشاهان که در باب
 عبادت اصنام بود بالکلیه بر طرف کردید و یکبارگی
 از میان برخاست و میان صد سال اثری از آن
 باقی نماند دوم آنکه دار السلطنت شاه
 قسطنطنیه بس عظیم الشان بود سابق دار السلطنت
 آن دیار ملک روم بود من بعد پادشاه رومان
 موضعی را آباد کرده آنرا باسم خود سمنی گردانید
 و همون موضع را دار السلطنت قرار داد
 و در آن وقت روم که نه هزار و نود و دو ساله بود
 بعد از آنکه شاه قسطنطنیه بنده قسطنطیه را در
 ملک گریس یعنی یونان بنام نمود ملک روم تباه شد
 و ایران کردید و خراب گشت زیرا چه بعد

قلیل و ذلیل بودند در نج و محسن بی شمار کشیده بودند
 آخر الامر آنچنان آهسته آهسته روبرو ترقی نهادند
 و شاه سطن ایهان آورد و معتقد نبوت و رسالت
 آنجناب گردید و احکام منزل را که ماینبی اخذ نمود
 و آنرا در ملک خود جاری ساخت و در واج داد
 و عبادت عبده اصرام که محض بت غیب و تحریص
 و تائید پادشاهان آن دیار بود چون آن همه
 تائید است و تحریصات زوال پذیرفت
 اعتقاد بت پرستان و عبادت آنها زائل گشت
 و بازار آنها کاسد گردید و مجالس آنها بی رونق شد
 حتی که میان صد سال این کار یک قلم موقوف
 گردید و بالکلیه ارتفاع پذیرفت و عجب آنکه
 با وجود اینکه حکم پادشاهان آنجا بدینگونه صادر گشته
 که هر کس که دین عیسی علیه السلام اختیار نماید

تمام ملوک رومان گردیدند و میان صد سال
 اکثر اهل آنجا ایمان بآنجناب آوردند و مصدق
 نبوت آنجناب شدند و یومافو ما باز اردین و ایمان
 کرم شدن گرفت و رونق پذیر گشت و سلاطین
 آن دیار که عبده اخصام بودند بمشاهده ترقی دین
 حضرت عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام در پی ایدای
 آنها افتادند و در اذیت آنها کمر بستند و آنها را
 ته تیغ تکالیف شاقه سپردند و قبل از آنکه شاه
 قطن بر تخت شاهی نشست بود پادشاهان
 رومان ده بار برای ایدارسانی اهل ایمان حکم کرده
 بودند حتی که همه مال و متاع مؤمنان را بغارت بردند
 و هر گونه دهر قدر از رنج و محن که انسان بران
 واقف است بغایت آن رسانیدند
 و معتقدین نبوت آنجناب در ابتدای امر همچنانکه

خوشتر یافته بعض جاهای آنرا بقبضه خود آورده
آمسته آهسته آنرا مسکن و مادای خود را قرار دادند

احوال شاه قسطنطن

بعد تولد حضرت عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام
مدت سه صد سال گذشته بود که قسطنطن
نام شخصی تحت نشین ملک رومان گردید
و در عهد ساطتتیش دو کار بس عظیم وقوع یافته یکی آنکه
ادبیر تخت نشسته بحکم فتوای مفتیان احکام
شروع را بدانگونه که حضرت عیسی علیه السلام
ارشاد فرموده بودند میان اهل آن دیار شائع
و ذائع نمود و آنرا خوب رواج داد و وقت تولد
آنجناب تمام اهل رومان غیر یهود و عبادت
اصنام قیام می نمودند و بعد انتقال آنجناب
اصحاب آنجناب بجهت تبلیغ احکام الهی

این همه ظلمه شخصی سخت ظالم بر آمد و در میدان
 ظلم و بدعت از همه کس گوی سبقت ربوده
 و پیشش دستی گرفته سفاکی و خون ریزی او
 باین حد رسید بود که آخر الامر از عهد
 این افحش الفواحش سر بر نهاده ناچار گشته
 بطریق آرزوی گفت ای کاش آفرید کار کاوهای
 تمام کس را یک کلو میکردانید که من بیک
 ضرب کار همه کس را تمام میکردم و همه را دفعه
 واحده می کشتم بالجمله خباثت این خبیث
 خارج از احاطه تحریر و تقریر است

در جانب شمال ملک یورپ آنانکه بی خود
 و بی ادب بودند همیشه با اهل رومان غرضه
 میداشتند و بجهال و قتال پیشش می آمدند
 و اینها ملک رومان به نسبت دیار خود

و رسانیده بجای او دیگری را نشانیدند و در اثنای هممون
 سه صد سال که باینکه پادشاه شدند و مردند
 بمقدار ربع آنها مبتلای امراض جسمانیه گشته
 بطور عادت معهوده جان بحق تسلیم کردند و باقی
 سه ربع در جنگ جوئی و معرکه آزمائی جان خود را
 باختند و کشته شدند و بعضی از اینهمانیکو سیرت
 و خوش خصال هم بوده اند و بعضی بد طینت
 و خبیث النفس و بد خلق و آنانکه بصفت
 ذمیه موصوف بودند زنا و شراب جلی آنها بود
 و در حالت غایت مستی بمردمان می گفتند که
 شما ما را معبود بدانید و عبادت ما را بمثال
 عبادت آلهه شما را خود سازید و بطوریکه
 حیوانات پیش روی آلهه می کشید
 بهمون طور پیش روی ما هم بکشید و از میان

و باز شخصی دیگر بر و غالب آمده او را دفع کرده
 جانشین او می شد و بر تخت شاهی نشسته
 زمانی بسرمی برد و گاهی چنان اتفاق هم می شد
 که سپه سالاران بر شاهده تقاعد و سستی پادشاه
 او را دفع کرده بر امور سلطنت مسلط شده
 تخت نشین می شدند و در بعض اوقات
 سپه سالاران با هم می جنگیدند کسیکه زبردست
 می برآمد بر تخت می نشست و یکبار چنان اتفاق
 رو داده که همه سپه سالاران هم رای گشته
 آن ملک را در نیلام فروختند شخصی از اراذل
 آنجا که زردار و صاحب مال بود بعوض چیزیکه
 از زردسیم و امتعه و اقمشه در دست داشت
 آن ملک را خریده تا سه ماه بر تخت شاهی
 نشست من بعد سپه سالاران او را بقتل

سه صد سال تمام ملک رومان در دست
یک پادشاه ماند و سلاطین آنجا از یک نسل نبودند
و سلطنت آن دیار بس عظیم بود لکن اهل آن دیار
از بسکه متکاسل المزاج و متهادون الطبیعت
بودند و در مزاج آنها اصلا چستی و چالاکی نبود
و تن پروری و راحت طلبی شمار آنها بود
و از ملبوسات فاخره و مطعومات لذیذه ذوقی
تمام می داشتند و همه است آنها بس کوتاه بود
و در تحصیل کمالات متقاعد بودند و شوق این معنی
که جلیل القدر و ذوالعزت شوند مطلقا نمی داشتند
و امور متعلقه انتظام سلطنت و جهانداری از بسکه
قلیل الوجود بود بنا بر آن چنان اتفاق رومی داد که
از اراذل کسیکه تدبیر است شایسته بکار می برد
بر سریر سلطنت می نشست و پادشاهی می کرد

در این زمان از بلاد و عمارات آنچکه اشکارا بود
 و مردمان بران واقف بودند کویا همه اش در تحت
 تصرف رومانیان بود از دریای سند تا دریای شور
 یعنی سمندر سوای ملک پارتی که از متعلقات
 فارس است و سوای جانب شمال یورپ
 جائیکه مردمان آنجایی خرد و بی ادب اند همه در قبضه
 آنها بود و بر جمیع آن همه ملک قابض و متصرف
 بودند و قبل تولد حضرت عیسی علیه السلام
 اهل رومان زیر حکم هیچ یک پادشاه نبودند بلکه
 در کار و بار و معاملات علی حسب دواعی
 نفوس خود داخل و تصرف می کردند و در این ایام
 از آنها کسیکه پرزور و بالادست می برآمد خود را
 سالار قوم قرار می داد و اهل آن دیار را مطیع
 و مستقاد خود می ساخت و بعد تولد آنجناب تادمیت

یورپ شترمی سازند و هیچ یک سال
چنان نمی گذرد که در آن سال در یورپ
علمی جدید یا هنری نو پدید نمی آید و نتیجه افکار عقلا
و شمره شقتهای علما صنعت طبع است چه علوم
و حکم را که زمانه در شکم خود فرو برده بود این صنعت
آن همه را از شکم او بر آورده برای رفاهیت
و نفع آنانکه در زمان آینده پیدا خواهند شد در شکم خود
بمحفاظت تمام امانت می گذارد

احوال دنیا که بعد از تولد حضرت

عیسی علیه السلام حادث شده

احوال دنیا تا تولد حضرت عیسی علیه السلام
در حصه متقدمه کتاب دیگر رسن بالاستیعاب
تحریر یافته درین حصه انچه بعد وجود باجود آنجناب
حادث شده می نویسم باید دانست که

چنان گمان میکردند که حصص عالم همه مختلفه الحقیقه اند
و حصه از این با حصه دیگر اتصالی و علاقه نمی دارد
و حالا چنان گمان کرده اند که میان تمامی حصه های
عالم چنان اتصال و علاقه است که میان اولاد
یک کس می باشد

احوال اجمالی مملکت یورپ بنام شده
و از تحریر آنکه اهل یورپ قوت و ثروت
حاصل کرده اند و ذخائر علوم اند و خسته اند هم فراغ
دست داده عقلا و علمای یورپ

مجمع گشته با هم عهد و پیمان نموده اند که در تدبیر
ترقی علوم و فنون و از دیاد انواع صنائع باید کوشید
پس آنها درین فکر صرف اوقات می کنند
و در میان جهان در هر جائیکه علمی یا هنری ایجاد می یابد
آنها آنرا بقتالب طبع در آورده در تمام بلاد و مواضع

تجارت مراکب همه جهان از نظر اهل یورپ
گذشته و قبل وجود مراکب اهل یورپ
از هیئت عالم که کردی شکل است اصلا خبر
نمی داشتند و در جهان بگدام جا کدام ملک است
از ان هم بی خبر بودند و قتیکه بدیار خود محبوس بودند
از مسافران و هر دوان از احوال ملکهای دور دست
راست و دروغ انچه می شنیدند بدان تصدیق
میکردند و آنرا باور می نمودند حالا آنها بوسیله مراکب
هیئت عالم را گماهی دریافته اند و تاملتهای عالم
سیر کرده اند و کناره اش را دیده اند و مواضع
و بلاد هر ملک را معلوم و متعین نموده اند و هم بازار
علم و هنر کرم شده و برای تعلیم و تعلم صنعتهای
کونا کون و هنرهای رنگ برنگ مکانی
رفیع الشان بنا کرده اند و قبل وجود مراکب

احوال تجارت مراکب یعنی چهاره
از زمان سلف یعنی مدت چهار صد سال
بازار تجارت مراکب رونق پذیر شده و در بترقی
نهاده و ادل چیزیکه بوسیله مراکب حاصل گشته
آمد و شد امریکا بود پس اهل یورپ بواروی
مراکب در آنجا رفته اقامت درزیدند و میان
سکنای این دو جا راه درسم پیدا شد و ابواب
معاملات فیما بین آنها مفتوح گردید و طریق بیع
و شرا نافذ شد و بجهت آنکه امریکا از معادن طلا
و نقره مملو است ذهب و فضه در یورپ
ناقص القیمت و کم دام گشته و تجارت
بدرجه کمال رسیده و از یورپیان آنانکه کثر
و ناپرسان بودند بترکت تجارت دولتمند
و صاحب حشم و خدم شدند و بوسیله کثرت

و بالای آن دوته از خشت کترده آنرا از صرب
و صل کردند و این همه کار از آن جهت بود که
خاک بستان که اخته در یخته نشود

و بالای سقف مذکور آن قدر تر آب جمع کردند
که بنجهای درخت پیدل بخوبی در میان آن خزیده
مستقر می تواند بود من بعد از درختان چنین یک
خوبصورت و خوش وضع بود و کل و برک
آن رنگ و بوی خوش دارد و در آن باغ نشانیدند
و قصه گویان میگویند که زوجه نیوکد نیسر که
و ختر پادشاه ملک امانش مادی بود خواهش دیدن
کوه و باغهای ملک پدر خود کرد و خواست
که در شهر بابل نشسته تماشای باغهای دیار
آبای خود نماید و سیر آن کند بنا بر آن شاه نیوکد نیسر
برای رضا جوئی زوجه خود این چنین باغ بیار است

باغهای آن دیار بود و هر جهت از جهات از بعد
 باغ مذکور در طول دو صد و شصت و شش
 دست بود و صورت بنای باغ مذکور این است
 اول بر زمین ستونهای محراب دار قائم کردند
 و بالای آن سقف راست نمودند باز بالای
 این سقف دیگر ستونهای محراب دار قائم کرده
 بالای آن سقف دیگر نهادند و بالای این سقف
 ستونهای دیگر قائم کرده بالای آن سقف دادند
 با اجماع تا که در پاشندی برابر سور بلند شد همین عمل
 جاری بود بعد از آن ستونهاییکه فوق همه ستونها بود
 بالای آن سنها که بطول ده و نیم دست و عرض
 دو و نیم دست بود نهادند و فی ثانی از عرق قسمی
 از درخت که در آن دیار می شود وصل کرده
 و پیوند داده بالای سنها مذکور کردند

رفیع الشان مرپادشاه بابل را بود و قتیکه دریا
 خشک شده بود برای آمدن و شد این دو مکان
 از زیر دریا راهی بر آورده بودند که از آن راه
 از یک مکان تا مکان دیگر آمد و شد می کردند
 و در جانب شرقی دریا مکانی کهنه که مران پادشاه
 را بود مساحت هر چهار سمت آن دو کرده بود
 و در جانب غربی دریا مکانی نو که مراد را بود
 مساحت هر چهار سمتش پاو کم چهار کرده بود
 و مکان مذکور در احاطه سه دیوار که یکی محیط
 دیگری بود بود و سنگها که بر آن تصاویر حیوانات
 و صور جانوران منقوش بود بر دیوارهای مسطوره
 آویخته بودند و مکان نو که برای پادشاه احداث
 کرده بودند اندرون آن باغی نهایت دلچسپ
 و روح افزا معلق بود و این باغ شهرترین

از دریای فرات آمده شهر مذکور را غارت نکردند
 و برای رفاهیت ملک آب یکساله در آن
 تالاب جمع می داشتند و از هر چهار طرف
 تالاب جدوله ها بر آورده زر اعتبار را می پاشیدند
 و از آن تالاب دو نوع فائده در رفاهیت متصور
 بود یکی آنکه بوقت طغیان آب در آن
 تالاب جمع می شد و ملک را غرق نمی کرد
 و دوم آنکه بوقت اساک باران از آب
 آن تالاب زر اعتبار را می پاشیدند بعضی میگویند
 که نیبو که نیر نام پادشاه یعنی بخت نصر بود
 که این همه کار کرده او ست و بعضی می گویند
 که زوجه او این همه کار کرده

احوال مکان پادشاه

در وسط شهر مذکور بدو جانب پل دو مکان

میان همسین و ونهر در دریای تکریس یعنی دجله
 می رفت و بجهت آنکه مردمان هر دو جانب
 دریای مذکور را اذیتی نرسد بر هر دو لب
 دریا دیوار بس طویل و عریض بنا کردند
 و برای اقامت دیوار مذکور در جانب غربی
 شهر بابل تالابی عظیمی کندیدند عرض آن
 بست کرده بود و عمق بست دس دست
 و طول هشتاد کرده و آب از دریای فرات
 آورده درین تالاب ذخیره می کردند و کاریکه
 برای آن آب از دریا درین تالاب می آوردند
 چون از آن کار فراغ دست می داد آب مذکور را
 می گذاشتند که باز در دریای فرات میرسید
 لکن تالاب را بحال می گذاشتند و پرنمی کردند
 تا سال سال وقت طغیانی آب آب

و وقت بنا کردن پل آب در یار از جانب
 دیگر خارج کرده بالای دریای پل بنا کردند
 احوال نهر و تالابها که حوالی شهر مذکور بود
 نهر و تالابها که در قریب و جوار شهر مذکور کنندیده بودند
 بس عجیب بود و آن همه نهر و تالاب از بسکه
 ضروری و بکار آمد بود و بالای کوه ارمینی که منبع دریای
 قزاق است برفها که جمع می شد در موسم
 گرما که اخته در آن دریای افتاد ازین جهت
 طغیانی آب بدرجه اتم می شد بنا بر آن اهل بلد و نواحی
 آن تکلیف مالا یطاق می کشیدند پس بجهت
 دفع این آفت در هر دو جانب بلده مذکوره
 اندکی تفاوت و نهر عظیم کنندیدند و بعد کنندین
 این دو نهر وقت طغیانی آب اهل بلد را هیچ
 یک مضرت نمی رسید زیراچه آب از

احوال پل

دریای فراست در وسط شهر مذکور جنوبا و شمالا
واقع بود دیواری که بر دو لب دریای مذکور بنا کرده
بودند عرض آن مانند عرض سور بلند بود و در آن
دیوار دریای برنجی بود و برای رفاهیت اهل بلد
شارب و موارد آنرا بنحشت پخته طیار کرده
بودند و بوقت شب چون در تاریا بند میکردند
چنان گمان می شد که این دو شهر است
بالای دریای مذکور اندرون شهر یک پل
نهایت خوش وضع و خوب صورت و استحکم البناء بود
و آنرا بر دوش عجیب بنا کرده بودند چه دریای مذکور
پراز یک است بنا بر آن موضع تحدیب پل را
بنک سخت طیار کرده بودند و پاره های
سنگ را از آهن و سرب نشانیده بودند

و دروازه تادر و ازه دیگر که باهم مقابل و محاذی اند راه
 بر آورده بودند عرض آنهمه راه صد دست بود و طول
 هفت و نیم کرده و آنهمه راه راست و مستقیم بود
 و این قسم پنجاه شاه راه در آن شهر بود و هر یکی از این
 راه ها در طول هفت و نیم کرده بود و ماسوای این همه
 راه در هر چهار سمت شهر دیگر چهار شاه راه بود
 عرض هر یک از این چهار راه یک صد و سی
 و سه دست بود و بجهت تعدد طرق شهر مذکور
 پیش صد و هفتاد و شش محله انقسام یافته بود
 و ساعت هر چهار سوی محله های بطور
 یک کرده بود و در هر چهار کناره محله ها مکانست
 مرتفع و حویلیهای خوش وضع بود و در اواسط محله
 باغهای و لکشاو چمنهای روح افزا و گلزارهای
 تازه بهار بود

کلان بود و در آن دیار نوعی از درخت بود
 از عرق آن خشته را اباهم چنانیده یکی را
 بر دیگری نشانیده بودند و همون عرق حافظ ترکیب
 اجزای سور مذکور بود و در هر چهار سمت
 سور مذکور نهرا پر از آب بود و هر دو لب آنها را
 مذکوره را از خشت پخته بسته بودند و خشتها
 که برای اقامت جدار طیار کرده بودند کل آن
 از نهراهای مذکور گرفته بودند از اینجا باید دریافت
 که طول و عرض آنها را مذکوره چه قدر خواهد بود
 احوال دروازه های شهر مذکور
 و در هر جهات از جهات اربعه بلده مذکوره
 بست و پنج دروازه برنجی بود و در هر چهار سمت
 در بعضی جاها قلعه های مستحکم البناء بنا کرده بودند و دیوار
 قلعه های مذکور به نسبت سور بلند بلند بود و از یک

برای بنای شهر مذکور و عمارت آن طلبید
 بعد از آن بعد وفاتش آنانکه قائم مقام او شدند
 شهر مذکور را وسیع و فسیح نمودند و نهایت
 آنرا بسته و پیرا بسته ساختند و در زیب و زینت
 بدرجه کمال رسانیدند حالا احوال شهر مذکور
 بالتفصیل می نویسم

احوال سور بلند مذکور که محیط اوست
 شهر مذکور را در میان میدانی که بس و وسیع
 و فسیح بود بنا کردند و احوال سورش عجیب تر است
 چه عرض آن شصت و چهار دست بود و شهر
 مذکور شکل مربع میداشت و هر جهت از جهات
 اربعه آن در مساحت مقدار هفت و نیم کرده بود
 پس مساحت مجموع هر چهار سمت سی کرده شد
 و شتهای که از آن سورش را بنا کرده بودند از بس که

و پرتو کمال و پولند در امور عقبی مقتفی آثار او پند لکن
فی زماننا علوم و فنون که در یورپ مروج است
بوسیله آن رای و اجتهاد او اندکی خوش می نماید

احوال شهر بابل

مدت دو هزار سال می گذرد که در جانب غربی
شهر کلمته تخمیناً هزار کرده بر لب دریای فرات
بابل نام شهری عظیم الشان بس معمور و نهایت
آباد بود بیکم پادشاه آنجا که سیمرس نام داشت
برای ابقاء اسم و رسم خود و بجهت تحصیل
نیکنامی و بلند آوازی شهر مذکور را بنا کرده بود
او کمال خواهش داشت که نامش ابد در دنیا
باشد و اثری از آثار او باقی ماند و بعد موت مردمان
او را علی الدوام به نیکی یاد کرده باشند پس او از
دار السلطنت خود بست لک نفر آدمی

حاصل شد و صدق و کذب امر پاپا را ملاحظه نمودند
 و در سینه یک هزار و پانصد و ده شخصی از
 اهل ملک جرمنی که مارتین لوتر نام داشت
 در پی ابطال کارخانه پاپا افتاد پس گفت
 که قوت و ثروت پاپا که باین مرتبه رسیده
 بس نامناسب است و اصلا خوش آینده نیست
 و همه سخنان او خلاف انجیل است و کارهای
 ناشایسته که از او توقع آمده بود همه اش را بیان نمود
 بالجمله نتیجه سعی و تردد مارتین لوتر و احباب و تلامذه
 او این شد که در میان پنجاه سال نصف
 اهل یورپ طریق درای و اجتهادش را
 ناپسند نموده بر وفق انجیل اجتهاد نموده برای
 خود طریق عبادت جداگانه ایجاد کردند حالا
 مردمان فرانس و اطالی و جرمنی و اسپانیه

روشن شد و از ان تاریخ در آنجا انواع و اقسام
 زبانهار و اج یافت و در قلوب مردمان محفوظ
 ماند و علم و حکمت در آنجا باین مرتبه رو به ترقی نهاد
 که اهل آنجا درین باب از همه قوم کوی
 سبقت بودند

احوال آنکه مردمان را از دست
 پاپانجات حاصل شده
 اغلب است که در سنه یک هزار و چهار صد
 غیر علم و حکمت در ملک یورپ طلوع نموده
 و ظلمت جهالت ز دال پذیرفته و چند سال
 بعد ازین صنعت طبع ایجاد یافته و جلوه ظهور نموده
 انگاه جم غفیر از اهل آنجا در پی تحصیل علم و حکمت
 سعی و تردد بکار بردند و باب درس و تدریس
 مفتوح گردید و اهل آنجا را امتیاز نیک و بد

بزرگ است در سینه یکنهزار و چهارصد و پنجاه و سه
 و قتیکه ترکان بر قسطنطنیه تاخت نمودند در آنجا
 حرف زبان گرجی و علوم آنها شائع بود از
 کتب آنها آنچه نیکه نهایت بهتر بود در میان آن
 جاری بود و مردمان از آن مستفید می شدند
 چون ترکان قسطنطنیه را فتح نمودند و بر بلاد آن
 مستولی شدند تمامی علمای آنجامع علوم و کتب
 خود را رو بفرار نهادند و تدبیر سکونت خود را در
 بلاد ملایک یورپ نمودند و در مواضع اقامت
 خود را مکتب و مدرسه بنا نموده در تعلیم و تعلم زبان گرجی
 توغل نمودند پس مردمان آهسته آهسته در بنی
 تحصیل و تفحص علم و حکمت افتادند و ابر جهالت
 که یورپ را پوشیده بود رفته رفته مندرفع شد
 و سبب طلوع آفتاب علم و حکمت آن دیار

هفت و هشت بار سپاه از یورپ در
 جیروسلم رفته بود بعد از آن آمده است
 طریق زیارت آن قبر مسدود کردید و بعد
 هلاک شدن بست لک فوج جیروسلم
 باز در قبضه مسلمانان آمد چنانچه تا این زمان هم
 در دست آنهاست

احوال حصول علم و دانش مرا اهل یورپ را
 بعد خروج ملک جیروسلم از قبضه مسلمانان
 سه امر عظیم در ملک یورپ واقع شده
 و بوسیله این سه امر مال و منال و زرد سیم
 که بدست آمده تمام اهل یورپ از آن
 متمتع شدند و برخوردار می یافتند و علم و حکمت
 و قوت و ثروت فی زمانه که اهل یورپ را
 حاصل است اصل این همه همون سه کار

تا هفت لک رسیده چون جنگ واقع شد
مسلمانان از دست آنها هزیمت خوردند و آنها
بر آن ملک مسلط شده مزار را خلاص کردند
که زائران بخوبی زیارت کردن گرفتند و بر سر شخصی
از قوم خود تاج شاهی نهاده بر تخت نشاندند
و مملکت آنجا را بدو تفویض نمودند و مسلمانان
از حیر و سلم بدر رفته در هر چهار سوی آن اقامت
ورزیده باز با است عیسی علیه السلام جدال
و قتال آغاز نهادند و بسیاری را از است
آجانب هلاک کردند و هر قدر سپاه که
بودند از میان آنها قدر قلیل در خانه سالم آمدند
و این خیال که مزار مذکور را از دست مسلمانان
برهانند در دل مردمان آنجا تا مدت دو صد سال
ماند و برای محافظت ملکهها که پسر بدست آورده بود

و با وجود آنکه یک جم غفیر با خود بردند و بپیرزاد راه
 نکرد ازین سبب آنها از هر موضعی که میکنند شتند
 آنرا غارت میکردند و بتاراج می بردند ازینجهت
 با اهل بعضی مواضع جدال و قتال واقع شد و بسیار
 کسان هلاک شدند و قدر قلیل از آنها که تا شهر
 حیر و سلم صحیح و سالم رسیدند بآنها اسباب
 حرب و آلات جنگ چندان نبود و در آنجا
 رسید که با مسلمانان جنگ کردند آنهم بطرز
 شایسته نشد ازینجهت بسیاری ازینان
 در ته تیغ مسلمانان آمدند و بجهت آنکه پشتر مذکور
 سابق در دل پادشاهان یورپ غیظ شدید
 انداخته بود آنها را عیار ابلباس پاهانه آراسته ثانیاً
 قصد حیر و سلم نمودند و در میدان آسیه رسیدند
 چون پاهان را شمرند دیدند که عدد آنها

مغفرت ذنوب او خواهد شد و من کفیل آنم
 پس پیترمذکور در تمامی بلاد و مواضع ملک
 پورپ بگردید و خواری و ذلت زائران را
 بیان نمود و باخبار احوال آنها همه کس را غصه و
 کردانید و ثمره این اخبار آن شد که قلوب همه اهل
 پورپ باین طرف متوجه گردید و برای رسانیدن
 هزار مذکور از دست مسلمانان در دل آنها سوزشی
 پیدا شد پس بجهت آنکه این امر را فراچنگ آرند
 همه اقارب و عشائر ترک کرده در پس
 پیترمذکور دویدند و آنانکه برای این کار کمر همت
 بستند بر لباسهای خود و صورت صلیب
 را نقش کردند
 و پیترمذکور سه لک آدمی جمع کرده خود را سه
 ساله قرار داده روانه ملک کنعان گردید

آن بودند حتی که هزار کس برای طواف میرفتند
 و آنها در آنجا رفته آنچه که بعمل می آوردند بیان می نمودند
 پیشتر ازین چند سال جیر و سلم در تحت
 تصرف مسلمانان بود و آنها متعرض زائران
 نمی شدند و بآنها ایند امیر میمانند اندرین حال پیترو
 نام شخصی که بادیه نشین بود برای زیارت آمد
 بمشاهدۀ اذیت زائران بدل خود گفت که
 درین امر نیک چه فتور واقع شده پس در یورپ آمد
 و بالحاح تمام بحضور پاپا حال زائران بیان نمود و گفت
 که اگر مرضی حضور شود تا من در تمام یورپ رفته
 همه کس را ترغیب و تحریص نمایم که همه بالاتفاق موضع
 زیارت ما را از دست مسلمانان برنهند پاپا مذکور
 این سخن شنیده درین امر بدل متوجه شد و گفت
 که یک درین کار ناصح و معاون خواهد بود بی شک

آنجا را برای اساک رکاب امر می فرمود
 و فی وقت من الاوقات تاجی بر سر پادشاهی نهاده
 آنرا از پای خود انداخت و گفت که پادشاهان
 که پادشاهی میکنند محض باعانت ما است
 و دعوت داعیان و افتخار آنها باین طور که ما
 اطاعت آن کس میکنیم که اطاعت خدا میکنند
 هم باعانت ما است

احوال رسانیدن ملک جیرو سلم
 یعنی بیت المقدس از دست ترکان
 واقع که در سنه یکصد و هشتاد و بظهور آمده از جمله
 واقعات ماضیه عجیب تر است جیرو سلم
 جائی است که قبر عیسی علیه السلام آنجا است
 تمام اهل زمان ظلمت و جهالت آن قبر را
 جای زیارت و موضع طواف قرار داده معتقد

ادا انحراف می ورزید او را از سلطنت خلع
 میکرد و دعای او که بزدمه رعایا می بود همه اش را
 ساقط میکرد و ایند و بعد از آن کسی را که لائق
 سلطنت او می دید ^{سلطنتش} را با او می بخشید
 و هر کس که مایه بلقوب پایا می شد خود را
 نائب مناب حضرت عیسی علیه السلام
 می شمرد و زعم میکرد که تمام جهان مملوک
 او است و قوت و ثروت او باین مرتبه
 می رسید که سلطنت هر کس را بهر که می
 خواست می داد و پایا خود را که نائب مناب
 آنجناب می شمرد درین معنی هیچ کس
 از پادشاهان آنجا تصدیق او نمی کرد بلکه قولش را
 کاذب می دانستند و عادت او این بود و قتی که
 بر اسب سوار می شد از راه تکر و تعلی پادشاهان

گنجینه های خود را را پر می کردند و پاپا مذکور
 محکمه بنا کرد و آنرا به انگوی زیستن موسوم کردند
 اگر کسی عیب و اعیان مسطور ظاهر میکرد
 یا آنها را کاذب می پنداشت یا کسی می گفت
 که مرپا پار انسیان است آن کس را در آن
 محکمه برده انصاف می کرد و آنرا نکه تقصیر آنها را اثناء
 سال ثابت می شد بعد تمام شدن سال
 همه آنها را جمع کرده می سوزانید حساب نموده شد
 که از بدو وجود این محکمه تا این وقت بحکم پاپا مذکور
 زاندا زده لک کس مردم هلاک شده اند
 و پاپا پادشاهان ملک یورپ را بطوری
 بقید اختیار خود آورده بود که چیزی را بنخیر آهنی
 مقید کرده باشند و از پادشاهان آنجا کسیکه
 کردن کشتی میکرد و از اطاعت و فرمان برداری

نام دارد یعنی میان این دو منزل منزله ایست
 که جای مغفرت معاصی عصاة است و نیز گفت
 که اموال بعد موت اول در آنجا می روند
 بعد از آن بوسیله شفاعت داعیان مذکور
 از ادناس ذنوب طهارت حاصل کرده رو
 بجانب بهشت می کنند و داخل آن می شوند بنا بر آن
 مردمان بکمال اعتنا مشا هره داعیان مذکور مقرر
 کردند و اهل زمان مظالم در ایصال این مشا هره
 بهیچ وجه تساهل نمی کردند و جاهلان بلا شک
 و شبهه دانستند که کلید بهشت و درخ در
 دستهای آنها است و در تمام مواضع یورپ
 مکانات بنا کرده شد داعیان مذکور در آنجا
 بکمال اذیت تعیش می کردند و از کنجینه های
 اتباع خود اموال عظیمه بدست آورده

قدر و منزلت آنانکه بد عوت مشغول بودند
 و امر بالمعروف و نهی عن المنکر میکردند بدرجه
 کمال برسد و آنها بدارج اعلی صغود نمایند غیر آنها را
 از تعلیم انجیل منع فرمود و نیز حکم کرد که مردمان
 وقت خواندن انجیل معنی آنرا بطوریکه داعیان
 مذکور بیان کرده اند ملحوظ دارند و در تمام ملک
 یورپ عبادات و غیره بزبان لاتینی مروج بود
 و عوام الناس را ازین زبان خبری نبود
 و پاپانذکور داعیان بطور رایجست آنکه همیشه
 در اطاعت او باشند و سبب ازدواج
 از اقارب زن خویشی و قرابت مصاهرت
 پیدا کرده از اطاعت او باز نیایند از ازدواج و تاهل
 منع فرمود و نیز بطریق کذب و افتراء گفت
 که در میان بهشت و دوزخ مقامی است که برگزینی

بآتش فنا و زوال سوزانیدند اگر قدر قایل از علوم
 بود صرف آنها را که بدعوت و هدایت اشتغال
 می داشتند و امر بالمعروف و نهی عن المنکر
 می کردند بود و ماسوای آنها چه خورد و چه بزرگ
 همه امی و ناخوانده بودند حتی که از میان هزار کس
 یک کس هم با خط و کتابت آشنا نبود و رایسچنین
 زمان تار و مظالم قوت و ثروت پاپاند کور و پست
 نهاد و همه کس بقید اطاعت و فرمان برداری
 او مقید شدند و آنانکه بدعوت و هدایت خلق
 مشغول بودند با وجود علم و فضل مطیع و فرمان بردار او
 بودند و دیگر همه مردمان از بسکه مطیع و فرمان بردار
 اینها بودند از اینجا باید دریافت که قوت و ثروت
 پاپاچه مرتبه بود و مردمان چه قدر اطاعت
 و تابع داری او میکردند و پاپاند کور باراده آن که

از میان علما شخصی را انتخاب نموده باین لقب
 ملقب می کردند و آنانکه ملقب باین لقب
 می شوند قلوب خود را بسوی کاری دیگر متوجه
 نگردانده محض بجهت تحصیل ترقی و کمال می کوشند
 و چون پاپاند کور می دید که میان مردمان ملکی از
 ملکه های نزاری و اختلافی واقع شد در آن ملک
 امور دینیه را از بس که مستحکم می ساخت
 احوال زمان مظلم و تاریک

از سنه پانصد تا سنه هزار ملک یورپ
 و اهل آن چنان در ظلمت جهالت و ناشایستگی
 مستغرق بودند که آن زمان را از زمان تاریخی گفته
 قومی بد وضع و بد طور که در جانب شمالی ملک
 یورپ بودند اوضاع سنه و اطوار پسندیده
 و علوم نوع بنوع که در یورپ بود همه آتش را

یک حصه آن بودند حکم رانی کردن گرفت
 در رئیس صلحاء روم بر آنانکه رؤسای صلحاء حصه غربی
 بودند هم آنچنان حکم رانی میکرد و کسیکه در آن
 ایام رئیس صلحاء روم بود خود را بیایا یعنی
 به ابو القوم شتر کرده اند و چارلس کلان نام
 شخصی بود امور سلطنت آن ملک را بدو
 تفویض کرد و پایامد کور را در امور دنیوی گاهی
 اشتغالی نبود و وقتی که دنیا بظلمت کفر و جهل
 مظلم بود آنوقت تابعین پایامد کور مردمان هر ملک
 را بطوری تعظیم میکردند و ترغیب و تحریص می دادند
 که قلوب آنها بسوی پایامد کور مائل و متوجه
 میگشت انگاه او خود را بر رئیس روم ملقب
 گردانید باید دانست کسی که ملقب بیایا می شد
 این لقب فرزندانش را حاصل نمی شد بلکه

جميع احكام جاري نمود و رؤساي فرقه هاي مذکور را
 از بسکه قدر و منزلت کردن آغاز نهاد
 و اکثر کسان بمشاهده اين معني که طريق تبليغ احكام
 و دعوت خلق بس انفع و بسوگ اين طريق
 بسيار بسيار کسان تابع و فرمان بردار مي شوند
 شوق تحصيل اين معني در دل کردند و کسيکه
 رئيس صلحاء روم بود بعد چند روز بر آنانکه رؤساي
 صلحاء ملکه هاي ديگر بودند حکم راني کردن گرفت
 چنانکه مردمان هر ديار در امور دنيويه قائل بزرگي
 و فضيلت سلطان روم بودند آنچنان رئيس
 صلحاء آنجا را در امور اخرويه به نسبت رؤساي
 صلحاء سائر ملوک افضل دانستن نزد آنها
 مناسب تر نمود چون ملوک روم و حصه نموده شد
 رئيس صلحاء قسطنطنيه بر آنانکه رؤساي صلحاء

بودند ریاست آنها بر رؤسای فرقه های مذکور متقرر
 گردید و اصحاب عیسی علیه السلام تا که
 مستقل در کار بودند و بلا متابعت غیر کار میکردند
 بملایمت و نرمی گذرانیدند و آنها وقتیکه از راه
 کمرنفسی در امور عاقبت معتقد بزرگی
 و فضیلت کسان دیگر شدند مردمان بلند پایه
 آنها را بسیار شفقت و رافت می کردند
 و مردمان بد گیش چون قدر و منزلت آنها
 بسیار دیدند محض بار اوده تحصیل حکومت
 و عزت طریق دعوت را اختیار کردند
 بعد انتقال حضرت عیسی علیه السلام مدت
 سه صد سال گذشته بود که قسطنطنیه شاه روم
 در اجراء احوال بد انموجب که از انجناب
 ارشاد شده بود کوشید و در تمام مواضع روم

ناشایسته یو مافیو مار و بترقی نهاد و بیخ آن
 مستحکم شدن گرفت و در آن وقت این فریق
 را صرف در امر آخرت قوتی حاصل شده بود
 اما در امور دنیویہ اصلاً قوتی و ثروتی نمیداشتند
 تا هم آنها نزد سایر ناس معظم و مکرم بودند و آنها را
 اعلیٰ و افضل اعتقاد می کردند و در آن ایام مردمان
 آنجا در پی تحصیل منافع اخرویہ بسیار بسیار
 سعی می کردند و بعد انتقال آنجناب سه صد سال
 گذشتہ بود کہ احکام الہی بطوریکہ تبلیغ کرده بودند
 اثری از آن در هیچ یکجا باقی نماند بلکه از تمام جا
 آن همه روشہای ستودہ منعدم و مندرس کشت
 و آنانکہ ایمان آورده بودند بچند فرقہ متفرق شدند
 و بر هر فرقہ رئیس علیحدہ مقرر کردید بعد از آن
 کسانیکہ بملکی و یکربد عوت و ہدایت مشغول

کسی را از خود و فاضل تر ندانید بلکه کسیکه در
 هدایت و دعوت شریک شما است
 او را مثل برادر شمارید و ماسوای آنچه که در انجیل
 معظم است از تعلم و تعلیم آن احترام واجب
 دانید بعد از آن بعد انتقال آنجناب عبده احنام
 آنها را بهزار وجه ایذا رسانیدند حتی که اکثری را
 از جان هلاک کردند تا هم آنها را امر بالمعروف
 و نهی عن المنکر و تبلیغ ما انزل الله بهیچ وجه کوتاهی
 نمی کردند و بعد انتقال آنجناب صد سال
 گذشته بود آنانکه در شهرهای بزرگ بدعوت
 و هدایت مشغول بودند بر آنها نفسانیت غالب
 آمد که نفوس خود را از اصحاب عیسی علیه السلام
 اعلی و افضل شمردند و احکام اخرویة من عند انفسهم
 بر آنها نافذ کردن آغاز نهادند پس این همه امور

پیشتر در امر بالمعروف و نهی عن المنکر
 همیشگی بس عالی بود و جراتی تمام می داشت
 و از آن وقت او را بر تمام قوم ملک یورپ
 فوقیت تمام حاصل شد و این معنی که اهل یورپ
 در امر دین از اطاعت او بهیچ وجه سرپیچی نمی
 کردند از جمله کارهای آنجا بس عجیب است
 و این معنی که بسی ادا و ضاع و اطوار آنها متبدل
 گشته هم امر عظیم است

بیان قوت و ثروت رئیس صلحای روم
 و قتی که حضرت عیسی علیه السلام برای هدایت
 خلق قیام فرمودند و امر بتایغ را آشکارا کردند
 اصحاب خود را ارشاد فرمودند که احوال آنجناب
 را اظهار نمایند و مردمان را بران خبردار سازند
 و نیز آنها را ارشاد شد که شما در امر عاقبت

فرزندان او تحت نشین اند در آن زمان
 تمام اهل یورپ در ظلمت و تاریکی بودند
 و جنگهای خورد خورد این قدر در آنجا واقع شده
 که خارج از احاطه تحریر است لیکن از مسلمانان
 آنانکه اسپانیه را فتح کرده بودند اندکی عقل و شعور
 می داشتند از وقت فتح نمودن شاه
 او و اسیر مملکت روم را تا سلطنت شاه
 یسین آنانکه در بلاد روم سکونت اختیار کرده بودند
 همه با هم جدال و قتال آغاز نهادند لکن آهسته آهسته
 آنها از آن باز آمده هم را می شده در انتظام امور
 سلطنت اشتغال ورزیدند
 در آن زمان کبک رئیس صلحاء روم بود
 بدرجه ترقی و کمال رسیده بود بنا بر آن میان وضع
 و شریف شهری تمام می داشت چند سال

طلبیدن سپاه از ملک انگلند ناکزیر افتاد
 چون اهل انگلند بذات خود طاقت مقابله
 اعدا ندیدند ناچار از قوم سکسن که از ساکنان
 ملک جرمنی اند استعانت کردند و سکسنان
 در انگلند رسیده سعی در محافظت آن نموده خود آنها
 آن ملک را در قبضه خود آورده دیگر ساکنان
 را طلبیده انگلند را هفت بخش کرده هفت ملک
 قرار دادند و در سنه هشت صد این هفت ملک
 همه در تحت تصرف یک پادشاه آمد
 و فرزندان این پادشاه تا مدت دو صد سال
 پادشاهی کردند نرماندی که پرگنه از پرگنا تهه فرانس
 است پادشاه آنجا که ویلم نام داشت در سنه
 یک هزار و شصت و شش انگلند را گرفته
 تحت شاهی بدست خود آورد و تا این زمان

رمانی نیافت و در سینه یکنه از و هشت صد
 و چهارده سلطنت او بر باد رفت و در سینه
 یکنه از و هشت صد و پانزده با شش صد کس سپاه
 باز در فرانس آمد و حاجت انداختن کاوله هم نشد
 که بر تخت شاهی بنشست و در ماه جون
 سینه یکنه از و هشت صد و پانزده اهل انگلند
 با او مقابله کرده هزیمت داده در جزیره سینت هیلین
 مقید کرده اند او که از انجاریائی باید توقع آن نیست
 حالا شخصی از اولاد پادشاهان سلف ملوک
 فرانس تخت نشین است

احوال انگلند

قومی از ساکنان جانب شمالی ملک یورپ
 که نهایت بی تمیز و بد وضع بودند و قتیکه آنها بر اهل روم
 تاخت کردند آنها را بجهت محافظت دیار خود

اور امع زوجه و چند کس اقرباى او بقتل رسانيدند
 و مصالحت وقت چنان دیدند که در تحت
 حکم هیچ یک پادشاه نباشند و همه کس
 هم راي شده امور سلطنت را سر بر اه نمایند
 و آنها با همه مردمان یورپ جنگ و جدل
 آغاز نهادند و همه بلاد یورپ را سواى آن کنند
 بدست آوردند و بوناپارت نام شخصی که یکی از
 سپه سالاران معتبر بود در سنه یک هزار و هشت صد
 و چهار بر تخت شاهى به نشست و قصد
 سلطنت همه ملک در سر کرد و در سنه یک هزار
 و هشت صد و دوازده بلا تامل و رویه در موسم
 سرما بر رویه تاخت نمود و بسبب شدت
 برودت از سپه سالاران او آنانکه اشجع
 و دلیر بودند همه هلاک شدند پس او ازین آفت

بالفعل آنها بعد تفحص و تماشای بسیار پرتیمیز
و خوش وضع شده اند

احوال فرانس

پیلین نام شخصی از چاکران پادشاه فرانس
اورا از سلطنت خلع کرده خود بر تخت
شاهی بنشست و در سنه نهصد و هشتاد
و هفت رعایای آن دیار متفق شده بودند که
نام شخصی را بر تخت شاهی نشانند و حالا
چونکه پادشاه آنجا است یکی از اخلاف او است
و در سنه یک هزار و هفصد و هشتاد چون در امور
سلطنت خللی واقع شد پادشاه آنجا رعایای
ذو اعتبار و ذوی الاقتدار را طلبید پس آنها
اورا لائق سلطنت ندیده از تخت شاهی
فروتر نشانیدند و در محکمه آورده تقصیرش ثابت کرده

پروسیه بس عظیم الشان است مدت
یکصد و بست سال میگذرد که پروسیه یکی از
خوردترین دیهات ملک جرمنی بود و در سنه
یکهزار و هفصد و یک زمیندار آنجا بالا استقلال
و خل و تصرف آغاز نهاد و از اطاعت و فرمان
برداري پادشاه خود را خارج گردانید و راجه های
هر سمت را کم زد و ریافته ملکهای آنها را در قبضه
خود آورده ملک خود را وسیع و وسیع نمود

احوال پروسیه یعنی روس

اکثر دیهات پروسیه تابع پادشاه و یکم بود و در سنه
یکهزار و ششصد و هشتاد و پیتیر نام شخصی
پادشاه همه ملکهای آن طرف را در قبضه خود آورد
و در زمان سابق اکثر مردمان ملک پورپ
روسیان را بی تمیز و بدوضع تصور میکردند لکن

از پادشاهان آنجا بر تخت سلطنت جد و پدر خود
نه نشسته بلکه عادت آنها باین طور جاری شده
که رعایا متفق شده هر کرا که بر تخت شاهی می نشاندند
همان کس پادشاه می شد بنا بر آن در آنجا قضا یابی
غیر منقطع و عر و ب متوالیه واقع می شد ملک
روسیه و پروسیه و جرمنی که قریب پولند
واقع است پادشاهان این هر سه جاعلی سیل التعمدی
در سنه یک هزار و نود و پنج پولند مذکور را سه حصه نموده
هر کس حصه خود را با ملک خود ضم نمود و باد جو و
آنکه مردمان پولند بس عالی همت و در عدد
یک کرد و در شصت گز کس بودند نامی
از آنها هم در ملک یورپ یافته نمی شود

احوال پردشیه

در میان یورپ فی زمانه دار السلطنت

می شود هیچ یک از آن دروغ نیست همه اش
 مطابق واقع است و آنها از آن تاریخ بر یک نهج
 در اطاعت یک پادشاه اند و ملوک نزدی که
 یکی از بلاد ملک دنمرق بود در سنه یک هزار
 و هشت صد و چهارده از آن ملک خارج شده *
 و در سنه یک هزار سویدین ملکی جدید شده
 از آن تاریخ اهل آنجا را با اهل دنمرق که قریب
 آنها اند همیشه نزاع و جنگ می باشد و گاهی
 چنان اتفاق می شود که اهل دنمرق بر اهل سویدین
 غالب می آیند و آن ملک را در قبضه خود
 می آرند و گاهی امر بالعکس می شود

احوان پولند

در سنه یک هزار پولند ملکی جداگانه شده و در
 تحت تصرف یک پادشاه آمده و هیچ کس

تالیف یافته آنچنان حالات او هم در قسمت
جنوبی ملک یورپ مشهور گردیده با وجود آنکه
جرمنی یک ملک است در مواضع متعلقه
آن جدا جدا یک رئیس و امیران
و چنانکه رؤساء ملک هر یک مطیع و فرمان بردار
پادشاه آنجا که پشانام داشت بودند آنچنان
رؤساء ملک جرمنی مطیع و فرمان بردار پادشاه
آنجا بودند و اطاعت و فرمان برداری باین نهج که
شمار رؤساء آنجا بود در سنه یک هزار و هشت
صد و ششش بونا پارت پادشاه پهرانس آنرا
موقوف گردانید از آن وقت رؤساء آن دیار
اطاعت و فرمان برداری هیچ کس نمیکنند
احوال دمرق و سیدین
احوال دمرق که از مدت یک هزار سال شنیده

احوال ملک جرمنی یعنی المان
 پیاپی نام شخصی که پادشاه ملک پهرانس بود
 از فرزندان او شخصی که چارلس نام داشت
 در سنه هشت صد بر تخت سلطنت ملک
 جرمنی بنشست از آن تاریخ آن دیار در تحت
 تصرف یک پادشاه است و این شخص
 ملک جرمنی و اطالی و غیره ملکه مارا گرفته سلطنت
 عظیمه بهم رسانید من بعد ملک پهرانس
 از ملک جرمنی خارج شده علیه یک ملک شد
 و از جمله قصه ماضیه ملک یورپ قصه سلطنت
 چارلس بس اشهر است چنانکه حالات
 رام چندر در تمام کتب ملک بهار ت پرشیا
 مشهور و معروف است چون از سه صد سال
 کتابهای مشتمل بر حالات چارلس مذکور

پادشاه اسپانیة تمامی آنها را تابع خود گردانند
 و بجهت آنکه پادشاه اسپانیة به بی انصافی کمر بست
 و امور آخرت بطوریکه میان آنها شائع بود مانع
 و متعرض آن شد اهل آنجا مستحکم آن نشده دشمن
 او شدند حتی که تا مدت سی سال جدال و قتال
 نموده در سنه یک هزار و ششصد و نه او را هزیمت
 داده از اطاعت و فرمان برداری او رهایی یافتند
 و عادت آنها بود که وقتی که کاری در پیش می شد
 همه کسان اجماع کرده سرانجام آن می کردند در سنه
 یک هزار و هشتصد و چهارده این عادت را ترک
 کرده خواستند که در تحت امر و شاهی پادشاهی
 باشند پس شخصی از رعایا که بس عالی نسب
 بود سرش را بر تخت شاهی نشاندند

آهسته رود بزوال نهاده و در سینه یگزار و پانصد
 و هشتاد و پادشاه اسپانیه آن ملک را بگرفت
 و بقبضه خود آورد و بعد هر دو مدت شصت سال
 ملک مذکور در تحت تصرف هیچ یک کس
 نماند و بعد زمانی پادشاه آنجا بخوف آنکه بوناپارت
 تاخت خواهد کرد آن ملک را گذاشته از آن
 بیرون رفته در جنوب امریکا جائی که مسیحی
 برازل است رفته سلطنت و ملک رانی
 کردن گرفت

احوال ^وهملند

اهل هملند تا زمان طویل بانواع و اقسام آفات
 و بلیات مبتلا شده از بس که مضطرب الحال
 گردیده اطاعت و فرمان برداری پادشاهان متعدد
 اختیار کردند و زیر حکم یک پادشاه نمانند آخر الامر

که پادشاه اسپانیه بود دار السلطنت آنجا را که مقام
گمریناوه یعنی غرناط بود از دست آنها برانید و بران
ستولی شد و تنه بابر همه بلاد آن متصرف شد و بعد مرور
مدت یکصد سال پهلپ نام شخصی از سلاطین
نه لک کس مسلمانان را از آن ملک اخراج نمود
و همه مال و منال آنها را در قبضه خود آورد و ازین جهت
همه مسلمانان از ملک اسپانیه بدر رفتند

احوال پرتو کال

پرتو کال ملکی است که در سنه یک هزار و پنجاه و چهار
بنا کرده شده و در سنه یک هزار و پانصد قوت و ثروت
آنجا باین مرتبه رسید که آنچنان گاهی اتفاق نشده بود
نه قبل از آن نه بعد از آن زیرا چه در این ایام انواع
تجارت که در دنیا بود همه اش کو یاد و دست اهل
آنجا بود لکن باز از این تاریخ دولت آنها آهسته

تاخت کردند که حرب شدید واقع شد باین طور
 زحمتهای پیانی اهل آنجاری رسید بنا بر آن آنها
 نهایت مضطرب الحال شدند و حال آنها دیگر کون
 کردید و گروهی ازین قوم که ملقب بقوم گوته اند
 سلطنت و حکم رانی آنها به نسبت قومهای دیگر
 تا زمان طویل بجا و برقرار ماند و در سنه هفصد و سیزده
 عساکر اسلام بر آنها تاخت آورده آنها را هزیست
 داده ملک اسپانیه را در تحت تصرف خود
 آوردند و بران ستوی شدند لیکن قدر قلیل از ان
 ملک در قبضه قوم گوته هم باقی ماند و هر قدر زمان
 یعنی مدت هشت صد سال که مسلمانان
 در ان ملک مقیم بودند همیشه و هر روز میان آنها
 و میان قوم گوته نزاع و جنگ جاری ماند و در سنه
 یک هزار و چهار صد و نود و دو فردیتند نام شخصی

کثیره در آنجا واقع شد و در سینه هفصد و هشتاد
 چهل سال کلان پادشاه ملک جرمنی یعنی
 ملک الامان پسر خود را که پیلین نام داشت
 پادشاه ملک اطلالی ساخت و امور سلطنت
 آنجا را بدو تفویض کرد بعد از آن او ملک اطلالی را چند
 بخش نمود چنانچه تا این زمان هم به همون و تیره است
 و پاپانام شخصی از صلحاء آنجا را در ابعده در ملک
 اطلالی است و بیعه مذکور ملجا و مادای امور آخرت
 است و در بعضی بلاد اطلالی حکم پاپانام مذکور نافذ است
 احوال اسپانیه یعنی آنندلس

بعد در هم و بر هم شدن ملک روم قومی که اذغیاع
 و اطوار آنها بس ناپسندیده بود از ملک جرمنی
 در اسپانیه آمده بر آن قابض و متصرف شدند
 من بعد قومی دیگر ازین جنس بر اسپانیه مذکور

ملک یورپ آمسته آمسته بر بلاد روم
 تاخت کرده بران مستولی شده بودند به جهت آنکه
 اهل روم را طاقت نبود که آنهمه بلاد را از دست
 آنها برانند آنها در بلاد مذکور اقامت ورزیدند
 و قتیکه ادوا سر مذکور بر روم تاخت نمود قوت
 و ثروت اهل آنجا را که بر مثال سایه بود آنرا هم
 سلب نمود و در آن ایام مردمان رذیل که در
 خارج بلاد روم بودند باطمینان تمام تیش می کردند
 احوال بلاد عظیمه ملک یورپ بطریق اختصار
 درین جامی نویسم

احوال اطالی

در سنه چهار صد و هفتاد و شش ادوا سر
 مذکور بر روم ظفر یاب شد و ملک اطالی تا زمان
 طویل در تصرف پادشاهان بسیار ماند و حروب

غربا و شرقا و حصه نمود هر چند که ملک مذکور بس کلان بود
 لکن از بسکه کم زور بود و در کلائی باین مرتبه رسیده
 بود که از یک پادشاه محافظت آن از دست
 اعداء هر چهار سو اشق بود هر چند که ملک مذکور
 اگر در دست یک پادشاه می ماند دست رفته
 می شد لکن چون آنرا دو حصه نموده شد زودتر از
 دست رفت و قتی که ملک مذکور را تقسیم کردند
 گویا که تمام یورپ در حصه غربی آن افتاد
 و تا مدت چهار صد و هفتاد و شش سال بهمین
 تیره ماند و در آن زمان قوم هر دلی که اوضاع و اطوار
 آنها بس ناپسندیده بود پادشاه آنها که اُدوأسر
 نام داشت بی انتظامی سلطنت روم دیده بران
 تاخت کرده بر بلاد آن استولی شد و سلطنت
 آنجا را بغارت برد و پیش ازین اهل شمال

همه اش در بحر فنا و زوال غرق شده بود
 لکن فی زمانه بنابر مثال ماء شدید البحر یان از ملک
 یورپ باز درین ملک آمدن گرفته

درین مختصر ذکر احوال آنجا بالاستیعاب
 متعذر بنابر آن از احوال یورپ انتخاب نموده

آنچه که عظیم تراست نکاشته می شود بعد انتقال

حضرت عیسی علیه السلام ملک یورپ

کویاتامدست سه صد سال در تحت تصرف

اهل روم بود بعد از ان سلطان روم که قسطنطن

نام داشت بار اده ترقی دولت و از دیاد

حشمت در ملک کریس یعنی یونان شهری بنا نمود

و آن را با اسم خود اسمی ساخت یعنی قسطنطنیه

نام داشت و اهل روم که بمحنت هزار سال

ملک عظیم ایشان بنا کرده بودند آن را

اهل یورپ اند و همه ساکنان شمال امریکا از یورپ
 در آنجا رفته سکونت اختیار کرده اند و اوضاع
 حسن و معاملات پسندیده که میان آنها جاری
 است همه اش آموخته دیار آباء آنهاست
 و در میان جهان جائی چنان نیست که خارج از
 تابع داری و فرمان برداری اهل یورپ باشد
 خواه علی سبیل القلت بود یا علی وجه الکثریت
 باشد و در زمان سابق یورپ این چنین نبود
 بلکه اوضاع و اطوار آنها بس ناخوش بود و در ایام
 ماضیه اصل شجاعت و بیخ جو اندی در ملک
 آشیه بود حالا بیخ این دولت در زمین یورپ
 جا کرده و انواع صنائع و اقسام علوم در آنجا تمام
 شده و بدرجه کمال رسیده و علوم و فنون که
 در ملک آشیه بود سبب انقلاب احوال ناس

اکنون رفته رفته قوم هندو را حاصل می شود و درین
 دیار هم زودتر انتشا خواهد یافت و از مردمان
 این دیار آنانکه در تاریکی ستغرق اند ممکن است
 که بسبب ترقی عقل و تعلم علوم برابر مردمان
 یورپ شوند

احوال ملک یورپ

در حصه اخیر کتاب دیکد رسن قد رقیل از
 احوال ملک یورپ نوشتم و درین حصه
 کارهای بزرگ که از سنه چهار صد و هفتاد و شش
 در آنجا واقع شده می نویسم و اخبار احوال پاریس
 ملک یورپ و آنکه اهل آنجا را بکدام کدام
 طریق قوت و ثروت حاصل شده و آنها که ذخیره
 علوم اند و خسته اند هم پر خرد و سوای اهل شمال
 امریکا کویا که مردمان تمام دنیا مطیع و فرمان بردار

لکن بوسیله این چشم و خدم که در وهم و فهم کسی
 نبود ما را بدتهای دراز رفته رفته انواع فهم و دانش
 حاصل شده و در امر تجارت از همه قوم فائق تر ایم
 و در باب ایجاد انواع صنائع مثل ما کسی نیست
 و در عقل و انواع علوم هم فاضل تر ایم و از کنجینه علم که
 زوال پذیر نیست مردمان تمام ملک را بذل
 و نوال میکنند پیشتر درین ملک که عقل و علم
 ظاهر نبود بلحاظ این معنی گمان نباید برد که آن
 ممتنع الحصول است چه در زمان سابق ما که از همه
 مردمان روش و آیین بد میداشتیم بطور می که
 خوش روش شده ایم آن طور در همه ملک
 موجود است و با وجود آنکه ملک یورپ که
 خوردتر از دیگر بخش دنیا است بوسیله
 علمهاییکه از بخشهای دیگر نیکنام شده همان علوم

خوردند پس کمان بردند که این هزیمت خوردنی ما
 صرف بسبب نارضا مندی معبودی از معبودان
 ما است که شنی نام دارد پس برای رضا جوئی معبود مذکور
 سه صد کس را از کودکان قوم عالی نسب گرفته
 و در کمان تر ظرفی کرده باتش سوزانیده بطریق
 نیاز پیشش داشتند و در آن زمان اهل
 رومان در آنکند آمده مردمان آنجا را خریده در ملکه های
 دیگری فروختند همین قسم بی تمیزیها و کارهای
 بد اسلاف ما را بود مابا آنکه اولاد آنها ایم میان روش
 و آیین مادر روش و آیین آنها چه قدر تفاوت است
 به بینید * و بی تمیزان که درین زمان اند چنانکه ما آنها را
 نمی دانیم آنچنان مردمان ملکه های دیگر ما را هم
 نمی دانستند مادر روش و آیین ناپسندیده بودیم
 و کارهای ناشایسته میکردیم و دل ما بسوی بد میرفت

که شکار می کردند بود اما ماهی و جانوران پرند
 نمی خوردند چه خوردن آن در دین آنها منع بود ازین
 بدتر کردار آنها اینکه ده دوازده کس در یک
 مکان سکونت می کردند و هیچ کس را از زن
 هیچ کس احترازی نبود هر شخص با زن شخص
 دیگر مباشرت میکرد در آنوقت مردمان دیار ما
 نهایت بی خرد بودند صرف علما نوشت خواند
 میدانستند و آنها را عیار نهایت فرمان بردار
 و مطیع خود بنا کرده میدانستند عبادت آن همه
 علما این بود که بر دوشهای کونا کون انواع و اقسام
 بتان را پرستش میکردند وقتی که بتان مذکور که
 معبودان آنها بودند ناخوش می شدند برای رخصای
 دختر خودی خاطر آنها چنان کارهای بد میکردند که
 هرگز کسی نشیده باشد وقتی در جنگی هزیمت

و در ختان و تصادیر ماهی و جانوران بخار می کشیدند و
 بعد از آن بر صورتها و تصادیر مذکوره عرق قسمی از
 درخت که در آن دیار می شود میدادند تا آن
 نقوشش محو نشوند بمقام نیو هلسند و در دیگر جزائر
 در میان مردمان بیابانی هنوز همین رسم جاری
 است در آنوقت بود و باش اسلاف مادر
 بیابان ها بود و مکانات را بچوبهای خور و بنامی کردند
 و سقف آنها را از پوست های درختان و
 حیوانات و سرکین طیار می ساختند و از دوسه صد
 خانه این قسم یک یک ده می شد لیکن خانههای
 آن همه ده خوش قرینه نبود و وضع بهتر نمی داشت
 و این قسم دیهات در میان بیابان ها بنامی ساختند
 و زمین هر چهار سوی آن را کنده قلعه بندی
 میکردند خوراک آن ها گوشت جانوران

بیان بی تمیزی های پیشینیان
 ملک انگلند و ذکر وضع و طریق آنها
 هجده صد سال میکند و وقتیکه قیصر سپه سالار
 رومان برای قبض و دخل انگلند رسید و بدید که
 مردمان آنجا نهایت بی تمیز اند و کردارهای آنها مانند
 کردارهای مردم بیابانی است و از لباس و
 پوشاک اصلا سروکاری ندارند و در آنوقت
 باکل مردمان جنوبی انگلند پوست حیوانات
 می پوشیدند و آن نه برای زیب و زینت و دفع
 برودت و سرما بود بلکه از آن مجرود تر عورت
 غرض میداشتند آنها وقتیکه نزد بازارگانان که از
 بلاد دیگر برای تجارت در آن جا میرفتند آمد و رفت
 می کردند پوست حیوانات بر میان می بستند و
 بس و برای تزئین بر بدن خود و صورتهای کاهها و

بهانمی دارد و پیشتر از علوم چیزی را که بهزار سال
 می آموختند حالا بواسطه این صنعت بصد سال
 می آموزند باید دانست که مردمان ملک یورپ
 دانش آموز و عقل ده مردمان هند اند و بی شک
 همین کرده دانش پروده علم و فضل درین دیار
 فرستاده اند و صنعت طبع هم فرستاده آنهاست
 و علوم که بوسیله این صنعت درین دیار منتشر
 شد هرگز معدوم نخواهد شد بلکه بازار علوم پیوسته
 کرم خواهد ماند و مجالس اهل علم همیشه روشن
 خواهد بود و فضل و کمال و انواع علوم که در ملک
 یورپ است اگر مردمان هند آن همه را بزرگان
 خود بیاموزند هر آینه روشنی بر روشنی خواهد افزود
 و نور علی نور خواهد شد

اما سلطان بنای مطبع بمقام لندن صلاح وقت ندید
 بلکه از آن خائف و هراسان گردید لاپچار کرسلس
 مذکور را با فوج بمقام اکثر دفرستاد و او در آنجا
 بنای این کار انداخت و تا که دو سه کس از
 اهل آنکند این کار را بناموختند و بر کم و کیف آن
 مطلع نشدند بادشاه سه چهار کس را از پیادگان
 برای محافظت او متعین ساخت من بعد
 یوما فیوما این صنعت رو بترقی نهاد و در تمامی مواضع
 معتبره جاری شد و در میان پنجاه سال هیچیک جا
 خالی ازین کار یافته نشد غرض او صاف حمیده
 این کار حدی و نهایی ندارد چه چیزیکه بوسیله آن
 علم که چیز بی بها است و فوق آن نعمتی متصور نیست
 دائم و مستمر باشد البته محمود محمد بی شمار میتواند
 شد قطع نظر ازین این فن ششم چیزی است که

آن شخص بیست خود را تبدیل نموده بامال بسیار
 و زر و سیم بی شمار روانه آنجا شد در آنجا سیده چند روز
 در دوسه مواضع آن اقامت در رید و دجه تبدیل
 بیست این است که کار پردازان مطبع آنجا در تعلیم
 این صناعت بخل می کردند و از نظر اغیار بس دور
 می داشتند و کسی که از بلدان نائیه و ملکه های بعید
 و دور دست برای تعلم آن در آن ملک میرفت
 او را قید می کردند القصه آن شخص بتدبیر است
 شایسته بایکی از اهل مطبع در ساخت و بادوی
 اشتهی پیدا کرد و مالهای فرادان بد و سپرد و آن
 کس بطمع زر تن در داد و راضی آمدن انگاند شد
 پس بوقت شب کمریخته باحل در یامی شور
 یعنی سمنه رسید و بر کفینه که از جانب شاه
 در آنجا بود سوار شده خود را در انگاند رسانید

شد آنگاه اعتقادیکه در حق صاحب موصوف
 می داشتند چیزی کم شد و مرتبه او اندکی فروتر گردید
 و قصه رسیدن این صناعت بمقام اکثرد بس
 عجیب است چه وقتیکه این کار در ملک هلند
 اجرا یافت وزیر اعظم شاه انگلند بالحاج تمام
 بحضرت ملک عرض نمود که اگر این صناعت
 از ملک هلند در دار الخلافه یعنی انگلند آورده
 شود هر اینه مردمان اینجا از آن مستمتع شوند و کنوز فواید
 اند و زنند عرض او مقبول شد اما بادشاه بدل خود گفت
 که تدبیر تحصیل این مرام اگر بطریق خفیه کرده
 آید حصولش ممکن و تحصیل آن بطریق اظهار
 و اعلان محال القصة شخصی را از چاکران خود
 که معتمد علیه بود و کرسلس نام داشت کاشت
 صاحب را همراه او کرده روانه ملک هلند نمود

اطراف و اکناف منتشر شدند و آلات طبع
هم منتشر شد و در هر ملک رسید انگاه مردمان هر
ویارترین صناعت واقف شدند و بعد چند سال
در مواضع معتبره ملک یورپ هم این صناعت
شائع گردید پس معلوم شد که موجد این اهل همانند
اند و بس پس بی شک آنهاستحق مدح
و لایق ثناء و صفت اند

اختلاف کرده اند در اینکه در ملک انگلند بکدام
سن ابتدای این صناعت شده تا مدت مدید
در کمان مردمان بود که در سنه چهارده صد و هفتاد
کاکشن صاحب در آنجا اولاً کتابی بقالب طبع
و را آوردند و او را بابای این فن می دانستند بعد از آن
در مدتی که واقعاً مقام اکثر در میان کتاب های
بسیار کتابی مطبوعه سنه چهارده صد و شصت یافته

حروف بسیار توقف رومی دادش پهر مذکور
 این طریق را گذاشته طریقی دیگر اختیار کرد آن
 اینکه صور حروف را اولاً بر فولاد می کند بعد از آن
 آنرا بر مس بزور می کوفت باین صنع صور حروف
 بر مس پیدا می شد من بعد بر آن حروف که بر
 مس پیدا می شد سرب که اخته می انداخت
 حروف نهایت بهتر پیدا می شد باین طور هر قدر
 حروف که می خواست طیار می ساخت پس
 این سه طریق شد از آنجا که سرب نهایت
 نرم است آنرا با کحل آمیختند سخت شد و
 مستحکم گردید و بعد مرور مدت سی و دو سال
 یعنی در سنه چهارده صد و شصت و دو وقتی که راجه
 ملک بحر منی بر منشن نکر تاخت نمود و بر بلاد
 آن مستولی شد تمام اهل مطبع رو بفرار نهادند و در

نام شخصی که در مطبع بود تمام حروف و سایر آلات
 باند از یک کارخانه گرفته بوقت شب از آنجا
 گریخته در منشی نکر رفته در ترویج این صنعت
 پرداخت و در طبع کتب اشتغال ورزید بعد
 دو سه سال چون دیدند چو بایک بران صور
 حروف منقوش بود بزمان قلیل فرسوده می شود
 و کار رفته می گردد این طرز را گذاشته صور
 حروف را بر سر بکند و بدین پس این دو طریق
 در این صنعت را شد و بعد مرور مدت پانزده
 سال یعنی در سنه چهارده صد و پنجاه و هفت
 شیپهر نام شخصی درین کار شریک فشتش
 مذکور شد و هر دو با هم عهد و پیمان نمودند که منفعت
 بالمناصفه قسمت کرده بگیرند پس هر دو بالاتفاق
 درین کار اشتغال ورزیدند چون در کندن صور

زیباده و رونق بخش این صناعت اندنه آنکه
 موجود اند اغلب است که در سنه چهارده صد
 و سی در هزار لم نکر لار آن شیش نام شخصی
 برای بازی بر سر درختی صور حروف نقش
 کرد و در آن روشنائی انداخته کاغذ بر آن چپانید
 نقوش حروف نهایت بهتر پیدا شد مردمان آنرا
 دیده بر چوبها صور حروف کنند کار طبع آغاز کردند
 من بعد بر چوبهای خور و صورت بکیک حرف
 کنند و کتابهای بسیار بقالب طبع در آوردند همین
 است بیان ایجاد این صناعت باید دانست که
 در کنندن صور حروف بر چوبهای خور بسیار
 توقف رومی داد حتی که در طبع یک کتاب شش
 هفت سال می گذشت بعد مرور مدت دوازده
 سال یعنی در سنه چهارده صد و چهل و دو فتنش

همه اش معدوم گشته و از کتاب های علمای هند و
هم بسیار معدوم شده بجز نام نشانی از آن پیدا
نیست و هر قدر که موجود است اگر مطبوع گردد
بسی شک همیشه باقی خواهد ماند برین تقدیر
کتاب بالمیکه هم همیشه خواهد ماند

باید دانست چون شان این صناعت بس
ارفع و اعلی است و ایجادش دلیل واضح بر کمال موجود
اوست میان اهل عالم نکر متعلقه ملک هلند و
اهل منش نکر متعلقه ملک جرمنی در باب ایجاد
آن نزاع واقع شده پس هر یکی ازین دو فرقه دعوای
ایجادش می کنند لکن اهل منش نکر را برین دعوای بینه
نیست و دعوای آنها تحکم بحت است چه به تحقیق
علماء مستحق شده و به تفحص آنها بوضوح پیوسته که موجودش
اهل عالم نکر اند جزین نیست که اهل منش نکر

و آن همه کتاب تا این زمان موجود است و مابقی از
کتاب آنها این قدر بقالب طبع در آمده که در
مشارق و مغارب منتشر گردیده و در میان جهان
مشتهر شده حالا احتمال ضائع شدن آن ساقط است چه
کتابهای مذکور را کرد در یک ملک به سبب آفتی
ضایع شود و در ملکهای دیگر البته موجود خواهد بود و نیز باید
دانست که بعد وجود این صناعت هیچ یک کتاب
از کتاب نافع ضائع نشده و اخبار و قصص سلف
و احوال آنها پیش از وجود این صناعت هیچکس را
معلوم نبود بلکه همه در جهالت بودند و آنانکه پیش از وجود
این صناعت بودند هیچکس از احوال آنها خبری
نمی دارد بلکه اولاد و ابناء و احفاد آنها هم نمی دانند که آباء
انها از کدام قوم اند و چه مذهب میداشتند و بکدام دین
مستدین بودند زیرا که احوال آنها که مرقوم دستور بود

متعدد و انتشار آن در مشرق و مغارب مردمان را
 چون بران اطلاع دست دهد و در آن تامل و فکر نمایند
 بقوت عقل و فهم خود با خوبی میان حق و باطل تمیز خواهند
 کرد و نیز اگر کسی کتابی تصنیف کند چون مطبوع شود
 زود تراشته بهاری یا بد بعد اشتهار آن وقتیکه از نظر هر همه
 بگذرد و همه کس آنرا به پسند و بالیقین معلوم خواهد شد
 که هر چه در آن کتاب است همه اش حق است
 بالجمله منافع این صناعت لا تعد و لا تحصى است اگر
 وجودش نبود می ابواب انواع علوم هرگز مفتوح نگشتی
 باید دانست که کتب معتبره نافع چون
 منطبق گردد تا زمان طویل باقی می ماند و در زمان سلف
 چون ملکه با غارت شد کتاب های قوم کرک و
 رومان که قلمی بود نصفش ضایع گشته چون این
 صناعت پدید آمد بقیه کتب آنها بقالب طبع درآمد

هر روز از منتهی طویله و انقضای مدت های دراز از آنها را بران
 خبر نمی شد ازین جهت بازار علم تهافت سر و بود
 اهل علم بسیار کم و مجالس آنها محض بی رونق و در این
 وقت اهل ولایت اصلا از علوم بهره نداشتند همه
 در تاریکی جهالت بودند جز این نیست که گروهی
 نوشت خواند بقدر حاجت خود مائی دانستند اما از علوم
 غریبه و فنون عجیبه سر و کاری نمی داشتند چون این
 صنعت در جهان رواج یافت کتابهای بی شمار
 مطبوع گردید که جهان بنور علم منور گشت و علماء کثیر شدند
 و مجالس آنها رونق پذیرفت و پیشتر عالم چنانکه
 بظلمت جهالت تیره بود بعد وجود این صناعت
 آنچنان بانوار فنون شای روشن شد و نیز بوسیله این
 صناعت امتیاز میان راست و دروغ با سرعت
 ز منتهی بهیچ شکرف می تواند شد چه بعد از طباع کتب

بیان ایجاد صنعت طبع

مخفی نماند که خوشترین صنائع و بهترین آن صنعت طبع است و منافع آن از بسکه اعم و اشمل چه بوساطت آن انواع علوم و اقسام فنون در جهان ترویج یافته و میان افراد انسان شائع و ذائع گشته و شک نیست که منافع آن مشابه منافع سلطنت و جهماندریست و قتیکه این صنعت بحالیه وجود مستحالی نگشته و خلعت ظهور متخالع نشده مردمان در نوشتن خواند استعانت بقلم می نمودند و بدان محتاج بودند و در آن زمان علوم نهایت قلیل و فنون از بسکه نایاب بود و علماء که کتاب تصنیف می کردند در آفاق منتشر نمی شد و رواج نمی یافت جز این نیست که سگان آن دیار رفته رفته بعرصه طویل قدر قلیل از آن می دانستند مردمان ملایم و دیگر را بران وقوف یافتن نهایت دشوار می افتاد بدین

این امر قاصدی را پیش عمر خلیفه فرستاد و او بمرکز کور
 نوشت که شما برای کتاب هاییکه بمن نوشته اید
 آنهمه کتاب اگر کتاب الهی است یعنی موافق
 آن است پس از آن چه حاصل چه هر نوع از علوم که
 مطلوب ماست همه اش در قرآن یافته می شود و
 اگر آنهمه کتاب مخالف کتاب الهی است برین
 تقدیر هیچ یک کار بآن متعلق نیست و ما بوسیله
 این خط شما را آگاه می کنیم که آن همه کتاب را دفع کنید
 عمر مذکور این چنین ارشاد یافته آن همه کتاب را در بلده
 مذکوره برای کرم کردن آب در حمامات آنجا فرستاد
 و این قدر کتاب بود که تا مدت شش ماه مردمان
 آنجا را احتیاج میزدند الغرض باین نمط خوشنمایی و بلند
 آوازی کتب خانه اسکنند رنگر بر باد رفت و کلا نثر کنجینه
 علم که در آنجا بود پیش نظر مردمان آنجا نشت و نابود گردید

بار اده تحصیل علوم با شخصی از علماء آنجا در ساخت
 و آشتی پیدا کرد روزی همون شخص با عمر مذکور
 گفت شما در اسکنان نکر در تمامی جاهای آن رفته
 بر همه چیزهای سرکاری که مهر خود را ثبت کرده اید آنهمه
 چیز لایق کار و موجب رفاهیت شماست لکن
 غرض من بآن چیزها متعلق نیست اما درین بلد
 یک چیز باین صفت است که لایق کار شما
 نیست لکن موجب کمال رفاهیت من است
 پس عمر مذکور ادا گفت چه چیز نزد من می خواهی بگو
 پس آن شخص گفت که کتابی که در کتب
 خانه بادشاهی است مطلوب من است بمن
 بدهید پس عمر مذکور گفت مرا طاقت عطاء
 آن نیست عمر خلیفه که رئیس ما است درین
 امر استمراج او شرط است پس عمر مذکور برای دستوری

کتابخانه احداث کرده بود بعد از آن بادشاهان آنجا
کتابخانه آنجا را باین مرتبه وسیع و وسیع گشودند که آخر الامر
در آن کتابخانه هفت لک و چهارصد کتاب داخل کردند
مدت دو هزار سال میگذشت و در وقتیکه قیصر اسکندر رنکر
را محاصره نمود ناگاه چهار لک و چهارصد کتاب از آن
بسوخت من بعد کلیه پاره نام شخصی از بیگمات
که در آن دیار بحسن و جمال و عقل و فهم مشهور
و معروف بود دو لک و چهارصد کتاب جمع نموده داخل
کتابخانه مذکور نمود و مردمان دیگر هم آمده آهسته
کتابهای بسیار جمع کرده در کتابخانه مذکور داخل
ساختند حتی که در آن کتابخانه کتابها از اندک
هفت لک و چهارصد جمع گردید و در سنه هفت صد چون
اهل اسلام بر اسکندر رنکر تاخت کرده بر بلاد آن مستولی
شدند شخصی از سپه سالاران آنها که عمر نام داشت

و ملکی که در آنجا ملا حان جهاز گاهی نرفته اند و قتی که عزم
 رفتن آن ملک نمایند بوسیله آل مذکور از میان سمندر
 جائیکه راه نیست شماره هزار ا دیده نه ده هزار کرده طی کرده
 در منزل مقصود میرسند و آنانکه گفته اند که این آل اول
 در ملک یورپ ایجاد یافته است میگویند که بمقام
 پلس پلاوی جو یا نام شخصی در سن یک هزار و سه صد و دو
 آل مذکور را ایجاد کرده زیرا چه در همه راه های آن دیار
 علامتی که نهاده اند صورت همین آل است
 احوال آنکه در بلده الکسندر
 هفت لکه جلد کتاب سوخته شد
 دارا سلطنت ملک مهر در الکسندر نگر
 یعنی اسکندر نگر است کتب خانه آنجا عظم
 کتب خانه دنیا بود بعد وفات شاه اسکندر
 باد شاه ملک مهر که اپتولیمی نام داشت اول

هر چهار سمت جهان و هر چهار گوشه آنرا در ملکه ها و جاها که
 در میان آن واقع است نگاشته می شود بعد از آن بر
 حلق وسط کاغذ مذکور خار آهنی که مثل سوزن باشد می زنند
 بعد از آن خار دیگر مثل آن را که یک طرف آن
 مقناطیس چسبیده می باشد بر سر خار مذکور که بر کاغذ خالانیده
 شده است وضع می نمایند و خار ثانی بآنکه یک طرف
 آن بسته است هر چهار گوشه کش می توانند کرد من بعد
 پاره شیشه بر آن می کنند از ناز هوای هر چهار گوشه
 محفوظ باشد خاری که بر یک طرف آن مقناطیس
 است چون در میان کاغذ جائیکه سمت شمال
 نوشته است رسیده بر آن قرار گیرد آنوقت
 تمامی سمت معلوم می شود و آله مقناطیس که
 مذکور شد بالای هر جهاز همیشه می باشد در میان
 جهاز در جائی که چند آن جنبش نیست آنرا میدارند

بسیار مدت بران مطلع بودند لکن این خاصیت
 که در جانب شمال و جنوب می باشد بدریافت
 شان نیامده بود و این خاصیت از مدت پانصد
 سال ظاهر شده و پانصد و پنجاه سال میگذرد که
 مارکوپول نام شخصی در ملک چین رفته بود و در آنجا
 آلات مقناطیسیه دیده مقناطیس را از آنجا در
 یورپ آورده لکن این معنی پیایه نبوت و بدرجه
 یقین نرسیده همین است که مردمان این چنین میگویند
 و اختلاف کرده اند و رینکه اهل چین از اهل
 یورپ علوم متعلقه مقناطیس آموخته اند یا اینها
 از آنها برای رفاہیت ملاحان و آنانکه کانهایی
 معدنیات می کنند و برای رفاہیت مسافران از
 مقناطیس آله که آن را کمپاس میگویند طیار کرده
 اند و صورت آله مذکوره این است که برپاره کاغذ

کسی این نکته را حل نکرده لکن بالفعل بخاطر عقلا چنان
 گذشت که در جوف زمین درین دو جانب یعنی
 جانب شمال و جنوب دو جا است که در آن
 دو جا چنان قوت جاذبه است که هر دو طرف
 مقناطیس را بطوری کشیده میدارد که ساکن
 باشد و برای بودن دو طرف آن بجانب شمال
 و جنوب که خاصه اوست این شرط نیست که بالای
 زمین باشد چه خارج زمین هم این خاصیت ظاهر
 است و آنانکه بوسیله بلون بالای جو صعود کرده اند
 تحقیق نموده اند که مقناطیس را در جو چند آنکه بالاتر
 و دور تر برند خاصیتش بحال می ماند و بدو نش بجانب
 شمال و جنوب که خاصیت اوست هم بجا و
 بر قرار می ماند خاصیت مقناطیس
 را اول اهل رومان دریافته اند و قوم هند هم از

هم چنان طرف شمالي آن را اگر تا زمان طويل
بسمت جنوب داشته شود هم خاصيتش باقي نماند
و آنکه اصیل نبود بلکه جعلی باشد باین طور که آهن را
بامقناطیس مسائده می شود که اگر آن در آن می آید
اگر رخ آن را بجانب جنوب کرد انیده شود
خاصيتش بالکایه زائل می شود و اگر آن را در
آب گرم انداخته شود هم خاصيتش می رود و هم چنین
اگر آن را در آتش انداخته شود هم چیزی از خاصيتش
باقی نمی ماند و دو پاره مقناطیس که رخ یکی بجانب
شمال و رخ دیگر بجانب جنوب بود اگر هر دو با هم
ملاقاتی شوند خاصيت هر دو معا بالکایه زائل گردد و این همه
خواص عجیبه که مقناطیس میدهد هنوز کسی را
برکنه حقیقتش اطلاعی دست نداده بسیار عقلا
مده العبرای ادراک کنه آن نظر و فکر کرده اند هنوز

باشد و جو دو عدم آن یکسان است یعنی هم چنانکه
 بر تقدیر نبودن کالنج مذکور مقناطیس آهن را می کشد
 آنچه آن بر تقدیر وجودش هم می کشد و از احوال
 مقناطیس سخنی دیگر که عجیب تر است هم باید شنید
 و آن اینکه آهنی که متصل مقناطیس باشد چیزی از
 خاصیتش در آن اثر میکند و از حصول خاصیتش در
 آهن مذکور از تاثیر آن چیزی کم نمی گردد و خاصیتش
 در آهن بجهت دوری آید و در اک کینه آن بس
 اصعب است و تفهیم آن ممکن نیست لکن بعقل
 دفر است این قدر فهمیده ایم که خاصیتش در
 آهن باین مرتبه می آید که هر دو علی السویه بکار می آیند
 و بجهت در آمدن خاصیتش در آهن کارهای
 بسیار می بر آید مقناطیس که اصل است اگر
 آنرا با احتیاط نگاه دارند خاصیتش زایل گردد و

جانب بالا هم برداشتن می تواند و ظهور قوت
 جاذبه اش مشروط باین شرط نیست که هم سنگ آهن
 باشد نیوتن نام شخصی قیاس پاره مقناطیس داشت
 آهنی را که به نسبت آن دو صد و پنجاه کوندر وزن
 زیادی داشت جذب کرده بالایی برداشت و
 ماسوای آن مقناطیس های دیگر آهنی را که ده کوندر
 زائد است کو یابرداشتن نمی تواند و قتی که مقناطیس
 کرده آهنی را که خورده تر باشد جذب میکند پس
 این کرده کرده دیگر را که در تحت آن می باشد هم
 می کشد و در بعض اوقات چنان اتفاق می شود
 که کرده ثانیه کرده ثالثه را که تحت آن می باشد هم میکشد
 جذب حدید که از خواص مقناطیس است
 بسبب جیلولت هیچ یک پیزا ئل نمی شود و اگر
 گانچ میان مقناطیس و آهن بفاصله یک انگشت

کرده در میان بیابان یادرجائیکه آب میسر
نمی شود میرسند بوسیله مقناطیس راه را است
یافته بمقاصد خود و فائز می شوند و اگر وجود مقناطیس در
دنیا نمی شد راه تجارت یکبارگی سرد و میگردید
و مردمان که بوسیله تجارت فائده مبرمی دارند

یکبارگی از جهان برمی خواست

مقناطیس جمیع اقسام آهن و تمامی آلات آهنی
را جذب میکند لکن از آهن چیزیکه بهتر و خوشتر باشد
یا ازین جنس چیزیکه نرم بود آن را خوب می کشد
و جذب حدیده که از خواص اوست در سایر اجزاء
یکسان نیست بلکه قوت جاذبه برسدان
به نسبت وسط بیشتر و زیاده تر است و قتیکه
اصل مقناطیس بهم میرسد تا که آنرا صاف نکنند
درخ آن معلوم نکرد و مقناطیس آهن را کشیده

هر دو پاره يك جامي شوند و اگر هر دو طرف مقناطيسي
 هر دو پاره بجانب شمال باشند هر چند كه ميان هر دو پاره
 مذكور قرب و اتصال واقع شود هرگز با هم نهي شوند
 ميلان بجانب شمال كه خاصيت مقناطيس
 است به نسبت ساير خواص آن بسيار
 بكار مي آيد و ملاحان جواز كه راه ميان سمندر شناخته
 ميروند محض بوسيله همين مقناطيس است و قبل
 از يافتن مقناطيس دور يافت خواص آن بوسيله
 ستاره راه را شناخته مي رفتند لکن در انوقت
 همست آنها اقتضاء نهي کرد که دور تر از کناره بروند
 و نیز آنانکه زمین را کندیده معدنيات را از زیر زمین
 مي بر آرند وقتیکه زمین را کندیده تا دور مي رسند
 بوسيله همين مقناطيس معرفت طريق حاصل
 کرده پيشتر مي روند و ساfran وقتیکه راه کم

(۱۷۲)

نبود راست نخواهد ماند بلکه یک جانب فوق و
 یک جانب تحت خواهد شد
 و سیخ آهنی که یک جانب آن مقناطیس
 چسبیده باشد بودن احد الطرفین آن یک جانب
 شمال و طرف آخر یک جانب جنوب از مقتضای
 ذات مقناطیس است نه بجعل جاعل و این خاصه
 لازم ذات اوست هرگز انفکاک نمی پذیرد
 یعنی طرف شمالی در جانب جنوب و طرف
 جنوبی در جانب شمال نمی رود و دو پاره آهن که
 یک طرف هر دو مقناطیس چسبیده باشد
 اگر طرف مقناطیسی یکی ازین هر دو یک جانب
 شمال باشد و طرف مقناطیسی پاره دیگر یک جانب
 جنوب بود چون در میان هر دو پاره مذکور اتصال
 و قرب واقع شود هر آینه هر دو طرف مقناطیسی

جنوب می باشد و احد الطرفین سیخ مذکور را
طرف شمالی و طرف دیگر را طرف جنوبی می نامند
زیر آنچه هر دو طرف سیخ مذکور در غیر این
دو جانب نمی باشد و بودن هر دو طرف سیخ مذکور
درین دو جانب از مقتضای ذات مقناطیس
است صنعت صانع را درین امر دخلی نیست
و طرف آن که درین دو جانب می باشد در آن
و خاصه دیگر هم عجیب است یکی آنکه طرفی که
در آن مقناطیس را نصب کنند در عین شمال
نمی باشد بلکه اندکی مائل بسمت مغرب خواهد
بود بعد از آن آهسته آهسته میلان بسمت
مغرب می دارد و دوم آنکه پاره مقناطیس اگر
بر سر سیخی داشته شود هر چند که هر دو طرف
مقناطیس مساوی باشند و اصلا کم و بیش

دبارشش شد صاعقه بر باد پران یعنی تلنگی افتاده
 بوسیله آن در سیخ مذکور آمد اتفاقاً چون
 صاحب مذکور نزدیک آن سیخ آمد بان صاعقه
 هلاک شد

احوال مقناطیس

مقناطیس نوعی از آهن است خاصیت های عجیبه
 که میدارد چیزی از آن باید شنید آهن یا فولاد که
 متصلش باشد آن را بخود می کشد اگر چیزی حائل
 در میان نباشد هر دو را چنان با خود می چسباند
 که برای جدا کردنش زوری باید
 سیخ آهنی که یک سر آن مقناطیس چسبیده
 باشد و وسط آن به طور یی بسته باشد که هر چهار طرف
 بگردد چون بعد از قطع حرکت ساکن شود بالضرورت
 یک سر آن بجانب شمال و سر دیگر بجانب

سیخ خواهد افتاد بعد از آن بوسیله سیخ مذکور بر
 زمین خواهد آمد و چوبی که یک جانب آن با
 دیوار خانه منظم باشد سیخ مذکور را در جانب
 آخر چوب مذکور مربوط می نمایند بجهت آنکه
 چوب مذکور جاذب آتش نیست آتش
 مذکور آنرا گرفته در خانه آمدن نمی تواند و در آنوقت
 اگر کسی سیخ مذکور را لمس کند همان دم هلاک
 می شود و قتیکه فرنگلین صاحب اول این طریق
 را ایجاد کرد در ملک روسیه شخصی از عقلاء
 آنجا خواست که سیخ آهنی باین طور نزدیک خانه
 خود بدارد پس سیخی دراز بالای پیاله آبکینه داشت
 تا آتش صاعقه بر سیخ مذکور باشد و در پائین نیاید
 و بر سیخ مذکور سیخ دیگر باریک تر از آن پیوسته
 در گوشه خود داشت بعد از آن چون باد

چیزی دیگر بسته باشد هر آینه آتش صاعقه ابر را
 گذاشته سران چیز را گرفته تا پائین فرود آمده آبی
 چیز را که بالای زمین است می تواند گرفت
 پس صاحب مذکور در سن یک هزار و هفت
 صد و پنجاه و دو در میدان سیخی آهنی منصوب نمود
 چون ابر شد صاحب مذکور یک باد پیران
 یعنی تلنگی پراشید و در سن ابرادر سیخ بست بعد
 ساعتی نظر آمد که از آن رسن انکارهای برآید
 پس دانستند که آتش صاعقه بوسیله رسن
 به سیخ مذکور رسید

همین فرنگایین صاحب برای دفع خوف صاعقه
 مردمان را آموزشانید که سیخ آهنی را که سران
 باریک و از خانه بلند باشد نزدیک مکان نصب
 نمایند و قتی که صاعقه نزدیک خانه برسد بی ضرر بران

و انانیاں آله از کل چنان ایجاد کرده اند که
 از ان آتش صاعقه می براید و خاصیت این آتش
 مانند خاصیت آتش صاعقه است چون آن
 کل را میگردانند اخگر نامند اخگر صاعقه از ان می برآید
 و اگر کل مذکور را بس کرده شود تمام بدن را
 خوابه می گیرد و این خوابه مشابه خوابه ایست که از
 صاعقه پیدا می شود لکن زور این کل به نسبت زور
 صاعقه کم است همین قدر فرق است و بس
 و قتی که کل مذکور را ایجاد گشت علما برای دانستن
 این معنی که اخگر آن مشابه اخگر آتش صاعقه
 است یا نه بسیار سعی و تفحص بکار بردند

فرنگکاین صاحب نام شخصی که یکی از عقلای
 امریکا بود بعد از تفحص تمام چنان تحقیق نموده که اگر
 چیزی مماس سبحان شود و آن چیز بالای زمین با

خواهد که دریابد که میان ظهور روشنی و وصول
صوت مذکور چه قدر تفاوت است باید که
به طور مذکور حساب نماید و نیز ازین حساب
خواهد دانست که برق از اینجا چه قدر دور است
پس اگر از وقت ظهور روشنی تا شنیدن
آواز دو نیم دقیقه بود هر آینه برق در مسافت شش
کرده خواهد بود

صاعقه بر چیزهای بلند می افتد ازین جهت وقت
طوفان زیر درخت بودن بهتر نیست
و در بعضی اشیا چنان خاصیت است که از آن
آتش صاعقه را به نسبت چیزهای دیگر بخود
می کشد و فلز است بنامها همین خاصیت میدهد
از این جا است که اگر صاعقه بر شمشیری که در نیام
است افتد نیامش سالم می ماند و شمشیری سوزد

احوال برق و صاعقه

برق مخصوص بموضعی از جو نیست بلکه در تمام جو
 موجود است بعضی چیزها که در زمین است چنان
 خاصیت دارد که هنگام رسیدن سحاب نزدیک
 زمین برق را جذب می نماید برق از تاثیر جذبش
 سحاب را کذاشته و بهبوط می آورد آنچه که ابر را میبرد
 از آن آواز هولناک پیدائی شود انرا صاعقه میگویند
 وقتی که برق سحاب را دریده بپزدن می آید
 آواز هائل پیدائی شود لکن در آن دم این آواز بها
 نمی رسد بلکه بعد زمانی می رسد زیرا چه آواز مذکور بعمره
 دو نیم دقیقه تا ششش کرده می رسد اما روشنی برق
 به نسبت آواز مذکور زودتر می رود هر چند آواز
 در روشنی در یک زمان حادث می شوند لکن
 روشنی قبل آواز محسوس می گردد اگر کسی

برای کم کردنش سر مالک را از روی خود
 می خار و چون مالک بمطلبش نرسد با دوازده میگری
 و در میان اهل عرب مشهور است
 که اگر کسی با شتر بدی کند کینه اش از دل شتر گاهی
 نمی رود هر گاه قابو می یابد انتقام خود میکشد چون یکبار
 از دانتقام بکشد باز بد و آتشی نرساند اگر کسی
 از عرب شتر خود را بهیچ یک وجه می رنجاند
 پاره خود را در راه شتر به طوری می اندازد که شتر
 مذکور بداند که این همان کس است که مار را آزرده
 و دشمنان کرده بود و نگاه پاره اش را شناخته از هم
 پاره پاره کرده زیر پای خود می مالد پس غصه اش فرو
 می شود بعد ازین آن شخص نزدیک آن شتر بخوابی
 آمدن میتواند و بر پشت آن بار نهاده می تواند راند

تذکره و اینها در کتابت قدس سره و در کتابت دیگران

رفع خوف آنها کردید و ایشان بران هر روز
 مسافت هفت کرده طی می کنند
 و سم شرچنان مستحکم است که از زمین
 کرم اصلا آسیبی بدان نمی رسد و در راه سنگ
 لایخ فرسوده نکرده و در ریگستان بی آب بسیار
 خوش و بارام می باشد و هر گاه از یک برتر آب
 می آید راست ایستادن نمی تواند و چندان آب
 در شکمش می کنجد که هشت روز آب را در
 یک روز می خورد و از فاصله یک کرده بوی آب
 بد می رسد و چنان کم خوار و محنت کش است
 که قدری از خسته های غرما خورده مدتی زندگی کردن
 می تواند و در ریگستان بی آب پانزده من بار را
 گرفته رفتاری کند و با اشاره مالک برز انوشته
 بار می گیرد و هر گاه بار را از طاقت خود زیاده می بیند

(۱۶۲)

هر چهار طرف هر ستاره از ثوابت یک یک
جهان متحرک است

احوال شتر

از جمله حیوانات ستانه شتر نجیب
است بار کران را برداشته در جاهای که زمین آن
نهایت کرم و بی آب است مثل بلاد افریقه
و حجاز میرود

در آن زمان اهل عرب این جانور را وسیله
راحت خود یافته چنان اعتقاد کردند که حق تعالی
این حیوان را در حق مایه رحمت آفریده و کذر آن
و کار تجارت و آمد و شد ایشان بدون شتر امکان
نداشت و آنها شیر و گوشت این جانور را میخوردند
و از پشم آن پارچههایی بافتند و از وجود این جانور

و بلند می و پستی دنیا چنان لاشی و بی حقیقت
 شمرده می شود که مردمان بعد دیدن دریای بی پایان
 نهر و تالاب و چاه ها را حقیر محض می شمارند
 روشنی در عرصه دو نیم دقیقه تا شصت لکه گزیده
 مسافت طی می کند منجمان گمان کرده اند که
 بعضی از ستارگان چندین دور اند که از وقت
 بد وجود دنیا تا این زمان علی سبیل الاستمرار
 روشنی آنها بر می آید تا هم هنوز نزد ما نرسیده
 اگر ستارگان از آفتاب این قدر دور
 باشند روشنی آفتاب با آنها رسیدن نمی تواند
 لهذا چنان گمان می شود که ستارگان بذاته مضي
 در روشن اند و روشنی آفتاب تا رسیدن
 به ثوابت متلاشی می گردد و بنا بر گمان می شود که چنانکه
 در هر چهار سوی آفتاب مابهمان است آنچنان

که فاصله مابین آنها و آفتاب مثل فاصله آفتاب
 از ماست مگر این معنی ظنی است نه یقینی بالفرض
 اگر کسی از جای ثوابت آفتاب را به بیند مثل
 ستاره بنظرش در آید و ستارگان دیگر مانند اختر
 آتش معلوم شوند ستارگانیکه از ما قریب اند
 گمان ترقی نمایند و آنچه که بعید هستند خوردتر لهند
 منجمان ستارگان را شش قسم قرار داده اند
 آنچه که نزدیک تر در روشن تر اند آنرا ابدل نام
 نهاده اند و آنچه که در روشن تر اند آن را ثباتی
 سیمی ساخته و علی هذا القیاس و از ان تاریخ که
 دور بین ایجاد شده است به یقین پیوسته که ثوابت
 بیشتر اند و دور بین چند انکه کلان تر و خوشتر
 بود ستارگان زیاده تر و بیشتر مرئی کردند
 بعد الحاظ بعدی که مرثوابت راست قریب و بعد

عجیب تر اینکه ملازم اکنه خود نمی باشند و جایی
 خود را اگاهی ترک نمی سازند و جهت آنکه زمین
 هر روز دور می نماید و حرکت می کند چنان که آن
 می شود که همه ستارگان در حرکت اند لکن
 این معنی خلاف واقع است چه دو ستاره
 قریب باشند خواه بعید همیشه با خود اند و حرکت
 اینها با دیگر هیچکس تغیر در آنها راه نمی یابد و ثوابت
 اکثر بر مثال سیاره متحرک بودند می البته میان هر دو ستاره
 گاهی قرب و گاهی بعد واقع می شد چنان مفهوم
 می شود که جمیع ثوابت از ارض در قرب و بعد
 مساوی اند باید دانست که ثوابت غیر محصور
 و در جوف جو معلق اند در هیچ چیز مرکز نیستند
 و آفتاب هر قدر که از اینجا دور است با ثوابت
 هم بهمان قدر دوری دارد بعضی از آنها چندین دور تر اند

پیدا نیست و بالفعل مانند دیگر بلاد ملک کرک
در تحت تصرف ترکان آمده و آنها در آنجا پادشاهی
میکند و هتک حرمت آنجا کرده اند

احوال کواکب

غیر ذوات الاذناب و قسم اندیکی سیاره
که قطع مسافت می کنند دوم ثوابت که
در یکجای باشند از اینجا است که به ثوابت
نامیده شدند و کواکب سیاره بجهت آنکه از
جهان قریب اند ضوء آنها ساکن و مستقر می ماند
و ثوابت بجهت آنکه دور تر اند و میان ما و آنها
ذرات بسیار فاصل است ضوء آنها مستحرک
می نماید از این جهت چنان گمان می شود که روشنی
آنها حرکت می کند و می درخشند همین است
فرق میان ثوابت و سیاره * از احوال ثوابت

و موایبق مو کده گرفت که شما تا معاودت من
در بیچک آئین بیچک کونه تغیر و تبدیل ندهند
بعد از ان روانه شد و باز نیامد و چون به یقین پنداشت
که آئین های من از تغیر و زوال محفوظ خواهد ماند و
مردمان را از ان رفاهیت حاصل خواهد شد در
موضع و لباس رفته خود را خود کشت
بنابر امریکه برای آن از اهل بلد خود قسم گرفته
بود بجا ماند و تا که مردمان آنجا بر نجابت و شرافت
خود ثابت و برقرار بودند پاس قسم خود را کردند
و بلده بسیار تا مدت پانصد سال با آرام
و بلا خلل و زلل باقی ماند و بعد زمان طویل رونق
آئین مذکور کم گردید و در آنجا کارهای ناشایسته
پدید آمد و روز بروز به تنزل نهاد و در زمان سابق
رسم های خوش که در آنجا بود اثری از ان بالفعل

وقتی از اوقات در بلده آئینس در مجلسی و گاه
 اسپارتا نشسته بودند که درین اثنا شخصی از پیروان
 آئینس در آن مجلس آمد و مردمان دیار او در آن
 مجلس بودند پس مجلس از آنها برای تعظیم برخاست چون
 او نزد مردمان اسپارتا آمد تمام اهل مجلس برای
 تعظیم او برخاستند و در میان خود نشاندند درین
 اثنا پس در نام شخصی آمد و گفت که در ملک
 اسپارتا گیرالسن شدن چه خوش است
 چون لیکر کس در دیار خود این قسم آئین مقرر
 کرد خواست که مردمان هرگز و هر اینه برخلاف
 آن عمل ننمایند و همه آئین های او علی الدوام باقی و برقرار
 ماند بنا بر اهل دیار خود را گفت که هنوز در تکمیل این
 آئین سخنی باقی است برای استحکام آن مرا بجای
 رفتن ضرور افتاد و قبل روانگی از آنها ایمان مغایر

که باشد از مقابله آنها پشت نهند مشهور
 است که یکی از قصه نویسان ملک کرک در
 اسپار تا آمد اهل شهر را بخاطر گذشت که این
 قصه نویس در کتابی از کتب قصص نوشته است
 که کرک اوزار عرب خوشتر از باختن جان
 است ازین جهت او را از دیار خود بدر کردند اگر
 کسی از اهل اسپار تا در جنگ می گریخت
 او را زیر ناله مست و مذمت می کشیدند و او را
 چنان نالایق می انگاشتند که هرگز لایق پادشاهی
 نمی دانستند و کسی که با او دوستی می نمود او را
 مغضوب می داشتند و یک طریق تعلیم
 اطفال مرا آنها را این بود که اطفال تعظیم و تکریم بزرگان
 و کهنه سالان از حد زاید می کردند و امر تعظیم را در
 هیچکس محمل هرگز و هر اینه فراموش نمی کردند و در

بسیار خوشنود کشت و گفت که لله الحمد
 که در دیار ماسه صد کس از من افضل اند و این معنی
 موجب کمال خورسندی من است
 اهل اسپار تا بجز جنک جوئی و معرکه آزمائی
 هیچ یک هنر دیگر را خوشتر نمی دانستند و
 همگی کارهای آنها از حرب تعلق داشت و اقامت
 موضع حرب به نسبت اقامت او طایف خود
 خوش و بهتری انگاشتند با آنکه مردمان آنجا کمال شوق
 محاربه می داشتند لیکن کس مذکور آنها را از آنکه در
 ملک غیر برای جدال و قتال بروند منع می فرمود
 صرف همین قدر اراده او بود که ملکش را کسی
 دیگر داخل نماید و رعایا در ملک خود با خوبی تعیش
 نمایند و مراعی آداب نجباء و شرفا باشند و یکی از
 آئین حرب آنها این بود که سپاه دشمن هر قدر

دفع نمود و غرض ادا زین حرکت این بود که رعایا
 قسّی القلب و بیدرد و محنت کش باشند
 و لیکر کس سطور چون این آئین جاری کرد
 نتیجہ دید آنچه دید و این معنی موجب نارضا مندی
 همه کسان گردید مگر چون که مردمان آنجا بوسیله
 آئین موجوده اش با انواع و اقسام هنر مآ بهره اندوخته
 بودند تقصیرش معاف کردند و چیر کمال پسندیده
 اهل اسپار تا بود یکی آنکه دیار خود را بسیار عزیز
 و اعیان می داشتند و دوم آنکه مردمان آنجا براحت
 و فراغت می گذرانیدند و در آن بلده نوعی از
 منصب بود که همه صد کس بر آن منصب مخصوص
 می شدند شخصی از ساکنان آنجا بسیار قصد آن
 منصب نمود لیکن ستمش پیشش نرفت
 آن شخص از عدم نیل مراد غمگین نشد بسیار

و طفلان هم در مجلس عام تناول می کردند و کبار که
 طعام موافق اند از و با امتیاز می خوردند طفلان بمشاهده
 آن طریقه خود را در دست می نمودند و در آن مجلس
 که گفت گویانی شد با سماع آن بخوبی تربیت
 پذیر می شدند و بر جائیکه نظر همکنان برسد نگاشته
 بودند که هر گفت گو که درین خانه شود ز نهار بیرون
 خانه نرود چون ولایت سرکار بادشاهی بر اطفال
 اسپار تانست بولایت آواز یاده تر بود لیکر کس
 فرمان داد که آبا از تعلیم اولاد خود باز آیند و کسیکه از دهمه
 کسان راضی باشند برای تعلیم اطفال مقرر باشند اطفال
 را در عمر هفت سالگی برای تعلیم میگرداند و بکمال
 قد غن نگاه میداشتند و بطوری تعلیم میکردند که
 هرگز در هیچیک امری رای عدول حکمی نمی داشتند
 لیکر کس بطور تعلیم و تعلم علوم را از نزد خود

بد پسران بسیاری از مال بدست می آورد و هیچ نهج
 سبیل اظهار آن نمی یافت چه صاعب دولتان
 و بی دولتان همه بر یک نهج اکل و شرب میکردند
 و بر سر هر منیر تخمینا پانزده کس برای تناول می نشستند
 و بدون اجتماع و اتفاق کل هیچکس یارای اکل و
 شرب نمی داشت و هر شخص اسباب
 خوردنی باند از ه خرج خوردنی ماه در سر کار بادشاهی
 داخل می کرد و طبابخ که برای پزائیدن طعام مقرر بود
 اجرتش را هر کس ماه بماه می رسانید و هیچکس را
 یار نبود که از خوردن آنجا ابادانکار نماید گویند امیری
 از امیران آن دیار در جنگی ظفر یاب شد بجهت
 آنکه بسیار تصدیع کشیده بود در موضع تناول
 همه کسان رفتن نتوانست و بازن خود تناول کرد
 ازین جهت مطعون و مذموم خلایق گردید

هنری که مجبور در احتیاج مطلوب بود نمود و آنرا از
 پنج برکنند و چنان تدبیر کرد که باز امثال این هنرها در
 ملک ادیناید و کاریکران که از ملکه های دیگر در آنجا
 می آمدند چون بمقابله عمل خود و بیه آهنگی که رواج
 آن در دیگر جاها بود می یافتند بار دیگر قصد آمدن آنجا
 نمی کردند و بجهت آنکه مردمان آنجا از راحت
 طلبی باز آیند و طمع دولت و حب جاه از دل دور
 کنند آنها را تناول طعام در خانه مانع فرمود و ارشاد
 کرد که تمام اهل بلد در یک جای یک نهج اکل
 و شرب اختیار کنند و قدر دولت که وسیله
 تحصیل اسباب راحت و حظوظ نفسانه است
 با اجرای این چنین آئین تبدیل یافت و بعد اجرای
 این چنین آئین مردمان از طلب مال و دولت
 دست بردار شدند اتفاقا اگر کسی نسبت

دیار خود تقسیم کرده تا همه کسان بر یک نهج و بزر
 یک دیر و تعیش نمایند و خوردی و بزرگی از میان
 برخیزد و هیچ کس با هیچ کس حد بکار بندد چه اگر
 میان بنی نوع اتحاد و موافقت صورت بندد و
 باب حد و نفاق بسته شود هر آنکه موجب از دیار
 عزت و بزرگی است و بجهت آنکه هیچ کس را
 بر هیچ کس بوجه من الوجوه فضیلتی نباشد همه مال و منال
 که مردمان آنجا از سابق میداشتند خود بکرفت
 و بجهت آنکه طریقه را که ایجاد کرده است باقی و برقرار
 ماند همه زر و سیم آن دیار از آنجا اخراج نمود و راج
 آنرا منع فرمود پس بر آهن سکه زده فلوس را قائم مقام
 روپیه ساخت و روپیه آهنی چنان کلان نمود که
 برای حمل یک و نیم صد روپیه یک بهل و دو کاو
 می بایست اما قیمتش را کم کرد من بعد استیصال

و اینکه مردمان هر ملک بر وفق آن عامل اندیانه
 دریافت فرمود و دست مید در سیر بلدان
 بسر برده علوم و غیره چیزها که در ملکها دیده بود خوب
 حفظ و ضبط نموده باز در ملک خود آمد و در حفظ آئین
 دیار خود کمر سعی بمیان جان بست و خواست که
 اسباب راحت طلبی و همه کارهای ناشایسته
 یکبارگی از دیار خود دفع نماید و رعایا از ارتکاب
 افعال ذمیه یک قلم باز آیند و رؤسای آن دیار
 ملک غیر را هرگز ببردستی نیتانند اولاً چنان
 حکم نمود که رعایا فیما بین خود بجهت هیچ گونه طرح فتنه و فساد
 نیندازند و از جنگ و جدل باز مانند بعد از آن
 از زمینداران و رؤسایان تعلقه دوزین را که در
 قبض آنها بود خود بستانند پیشتر تمامی تعلقه دوزین
 را سی هزار حصه نموده بر سی هزار کس از اهل

(۱۴۷)

شست و رتد ارک احوال رعایا به نسبت
سابق تغییری راه یافته در آن وقت مردمان آنجا بر
فتوای عمل نمیکردند صرف نامی از فتوای باقی بود
و رعایا همه در بحر تساهل و راحت طلبی و تحصیل
مال و متاع مستغرق بودند و لیکر کس مذکور در
وقت رای و صفائی عقل و محنت کشی و در امر
مشاورت و کنکاش بی نظیر بود و در تحصیل
امریکه بعد مشاورت و کنکاش قرار می یافت
و همهست عالی میداشت بنا بر در اذنان مردمان آنجا
چنان قرار یافته که لیکر کس مذکور امور سلطنت
را بخوبی انجام خواهد داد و لیکر کس در تمامی اوقات
مد نظر آنها بود و هم لیکر کس بجهت تحصیل
لیاقت و سه براه این امر عظیم در تمام ملکه های
نمود در و شش و آئین و فتادای هر ملک را

(۱۴۶)

کردند و از اولاد یک کس نبودند و عجیب احوال
این دو شخص سطور است هر دو در یک
ملک بیک و تیره پادشاهی میکردند و عداوت
و رنجش که از مقتضای حد است اصلاً در میان
آنها نبود بلکه میان هر دو اتفاق و تعاون و تناصر جاری
مانده بقضای الهی یکی از آن دو پادشاه فوت
نمود و بعد فوت او برادر خورش که لیکر کس
نام داشت اگر طمع پادشاهی میکرد و سلطنت
برادرش بخوبی بدست می آورد و لکن بدریافت
آنکه زوجه برادرش حامله است از آن باز
آمد اما امور سلطنت را خود انجام می داد و سر
براه میکرد و بر تخت شاهی بنشست بعد
تولد شدن برادرزاده اش او را بر تخت
نشاند و امور سلطنت با و سپرد چون او بر تخت

و از ان تاریخ مردمان آنجا نامور اند و در فنون مرغوبه
 و مطبوعه چنان کامل و ماهر اند که در سایر اندیشه در ان
 عمد و موصوف بوده آمده اند و اهل اتینس
 و اسپارتا که از جمله بلاد کبر است نهایت
 اشجع و اقوی و صاحب دولت اند و مردمان
 چنان گمان می بردند که اهل اسپارتا در نجابت
 و شرافت و خوبی و مردوت بی نظیر و آهل
 اتینس در علوم و هنر تا بهتر و خوشتر و نهایت
 مشهور تر اند و مفتیان و آئین دانان آنجا بسا ذیهوش
 و در تدبیر است امور مردم و حاکمانند رئیس
 مفتیان بلده اسپار تا لیکر کس نام داشت و امر
 افتای ادبش عجیب است اندکی احوال
 درین باب ذکر می کنم در مقام اسپار تا
 دو شخص پادشاه بودند و تا زمان طویل پادشاهی

میدانهای آنها این بوز بسیار پیدا می شود آنوقت
 هزاران زمینهای بهتر و یار جنوب را که پراز سبزه ها
 و زراعت ها می باشد در یاد هم نمی آرند و آنها وقتیکه
 از پوست های آهوان خود را پو شیده می کنند از
 شدت برودت و یار خود را پروائی نمایند و با وجود
 محیط بودن برف یخوف و خطرگاه های آهوان را
 در میان بیابانهای چرانتند و جای که در آن بود و باش
 مردمان دیگر دشوار است آنها در آنجا کذ را آن
 می نمایند و مواشهای آنها بر فهارا از سر دفع کرده
 خورش خود را حاصل می کنند
 احوال بلده اسپار تاو آن
 بلده ایست از بلاد متعلقه کرک
 از مدت و دس هزار سال جمیع بلاد متعلقه
 کرک نهایت خوشتر و از بس بهتر است

می سازند و شاخهای آنرا می فروشند و از آن سریش
 پیدا می شود و لیلند یان زبان و پوست این جانور را که
 نهایت نفوذ و لفریب است به مردمان جنوبی
 ملک یورپ می فروشند و عوض آن انواع
 و اقسام لجهها و اسباب راحت خرید می آرند
 و لیلند یان و قتیکه بجای میروند بر آهوان سوار شده
 راه می پیمایند و بهل اهو یعنی کادی آن که طیار می کتد
 نهایت سبک می شود و آهوان را با بهل بدین
 طور می بندند که رسی را که در کای آهو می باشد از
 میان چهار پای آن آورده با بهل می آویزند و بر هر دو
 شاخ آن لگام داده می راستند و آهوان با وجود آنکه
 بسیار محنت کش نیستند تا هم هر روز مسافت
 پانزده کرده طی کردن می تواند و خوراک این جانور
 و لفریب صرف بوز یعنی گاهی است و قتیکه در

و دانش این کرده بدین مرتبه است که زیاده از صد شمار
 کردن نمی تواند و کسی که آهو بسیار میدارد آهو ان خود
 را بخش کرده در هر بخش علامتی گذارد تا اگر از میان
 هیچ یک بخش آهوی کم شود معلوم تواند کرد
 و یک آهو کم دارد هر آهو را سیمی با سیمی می نماید
 مردمان لپند که آهو ان می پرورند این معنی از
 مقتضای دانشمندی آنهاست چه اسباب زندگانی که
 بدان محتاج می شوند همه بوسیله آهو ان بخوبی حاصل شدن
 تواند و بذریعه آن خوراک و پوشاک ایشان را
 میسر کرد و پوست از ان در سقف خانه و فرش
 بکار برند و از شیر آن پنیر طیار کرده می خورند و جعرات
 را بجای آب می نوشند و میان اندام این جانور
 عضوی نیست که بکار نماید امعاء آنرا زده گمان و کمند
 برای شکار جانوران پرند و رسته و دختن پارچه

و بر دم شلاق مذکور چو کان از ماهی می چسباند
 تا شلاق مذکور در میان برف تخر و گاهی شلاق مذکور
 را گرفته بطریق جست می نمایند و گاهی استاده
 می شوند مردمان آنجا بدین آله در یک روز سی کرده
 راه طی می کنند و شلاق مذکور را گرفته بطریق
 جست بی تکلف میروند و بهمین طور بالای کوه
 بسرعت تمام صعود و بهبوط می نمایند و در این دیار
 زراعت نمی شود مردمان آنجا ماهیان را شکار
 کرده زندگانی می کنند و بعضی کسان بالای جبال
 سکونت می ورزند و آنانکه ماهی خوار اند بر کناره
 دریای کان بوده صرف بر خوردن ماهی معیشت
 کنند و ساکنین جبال آهوان را پرورده زندگانی
 نمایند و آنها به نسبت ماهی گیران مستطیع و دولت مند اند
 و بعضی از آنها بقدر پانصد هزار آهوی پرورند و عقل

شمالی ملک پلاند در موسم صیف آفتاب
 غروب نمی کند و در موسم شتانی بر آید و بر
 سر کوه های آن دیار بسبب شدت برودت
 و جهت وزیدن باوتند درخت و غیره نمی روید
 مردمان ملک پلاند وقتیکه برای شکاری روند
 بالای برف بروشن عجیب ششی می کنند
 و قسمی از کفش که باست تعامت آن بر برف
 رفتن توانند و پا کنند و آن کفش را از هر زم طیار
 می سازند و بیرون کفش مذکور پوست آهوبه طوری
 می پیچند که پشم آن مانع برف میگرد و بوقت
 ششی پانمی لغزد و کفش یک پاموافق پانی باشد و
 کفش پای دیگر اندکی کوتاه و اندرون کفش مذکور پا داخل
 ساخته آنرا از هرم خوب استوار می بندند و مردمان
 آنجا باین پوشاک شلاقی دراز و دوست میگردند

مقصور است و عدد قلزات هشت است اگر
 آنرا باعتبار ثقل و کرانی آن شمار نمایم و در
 تقدیم ذکر ثقل آنرا لحاظ کرده می گویم اول طلا است
 و دوم پلاتینا سوم سیما ب چهارم سرب پنجم
 نقره ششم مس هفتم آهن هشتم ارزیز نهم
 احوال مردمان ملک لیلند
 لیلند ملکی است در انتهای جانب شمالی ملک
 یورپ واقع در آنجا در موسم شتا چنان سرمای
 سخت می شود که حیوانات در یابا حتی که شراب
 براندازی هم منجمد می گردد و این قدر برف می بارد
 که بالای زمین به مقدار سه دست مرتفع شده
 تمام زمین را می پوشد و در آنجا هم چنان که در موسم
 سرما شدت برودت است آنچنان در
 موسم گرما گرمی سخت می شود و در جانب

اگر بکشند مانند ریسمان نمی شود و قسم اول
 ارزیز بس بهتر باشد و چندان بکار نمی آید لکن اگر
 آن بامعدنیات دیگر آمیخته شود نهایت بکار
 می آید و بر ارزیز زنگ نمی نشیند بنا بر ظرف
 مسی و آهنی را از آن قلعی می نمایند و ارزیز که
 نهایت بهتر است از آن ظرف تیار شدن
 نمی تواند لکن اگر آهن را مثل برک نموده بر آن
 ارزیز که اخته بیند از ندهر این ارزیز همه چیز طیار
 می تواند شد و از کان انگند ارزیز نهایت بهتر می بر آید
 و در موضع کرمان که در انگند واقع است هر قدر
 ارزیز که پیدا می شود در هیچیک موضع از مواضع
 یورپ پیدا نمی گردد و در ملکاهم ارزیز پیدا می شود
 بدین طور احوال فلزات را بیان کردیم و ازین
 فلزات مردمان را نهایت آرام و رفاهیت

می کند و طعم سرب بد نیست و از آب
 هر قسمی که باشد انتقاص نمی پذیرد از هوا هم رنکش
 میغیر نکرد و بعد آهن سرب در کارهای بسیار می آید
 احوال ارزیز
 ارزیز و سرب هم رنگ اند مگر رنکش
 اندکی از سرب سفید است و ارزیز
 نهایت نرم است و مثل سرب خم توان داد
 و فرق میان این هر دو این است که وقت که اختن
 از ارزیز داد می بر آید و مثل سرب زودتر که اختن
 می شود چون تا زمان طویل بر آتش نهاده شود بجهت
 اندفاع حرک آهسته آهسته بالکل معدوم گردد و
 و این از همه معدنیات سبک تر است و
 به نسبت آب هفت کونیه کران است اگر
 کوفته شود طبق آن نهایت معقول می شود لکن

احوال سرب
 سرب نهایت نرم است و ثقیل و زودتر
 می که از دوازده آب دوازده گونه گران است
 و چون کوفته شود مثل برک بار یک تر گردد
 لیکن از آن تاری نمی تواند شد و اگر که اخته شود
 جهت اندفاع هر یک اجزای آن انتقاص می پذیرد
 و اگر تا دیر بر آتش داشته شود هر یک آن مانند
 آتش سرخ می شود و آنرا اگر با آتش نرم بکند از نه
 گانج شود و قسم اول گانج هرگز از اجزای سربیه خالی
 نباشد و اکثر رنگها که طیار میکنند در آن سرب در کار می شود
 و تا درین رنگ بومی باشد بیماری پیدا می کند و دویکه
 وقت که اختن سرب می بر آید نهایت بد است
 و سرب بملاقات جمیع اقسام ترشی نقصان می پذیرد و
 نیز بملاقات ترشی مانند زهر کشته بیماری پیدا

ازین قسم زنگ دوا پیدامی شود و اجزای صغیره
 آهن و فولاد را بطریق دوا می خورند بالجمله اجزای
 آهن هر پنجیکه شود اگر در میان شکم رود بدن مضبوط
 گردد و خواص آهن در نهائی که از کوه های معدن آهن
 جاریست یافته می شود بنا بر مردمان آب نهر های
 مذکور مثل دوا می خورند و امتحان آن آب این
 است که مزه آن بمره سیاهی می ماند و اگر آب
 مذکور را برداشته تا دیر پدیدارند گمان می شود که زیر آن
 اجزای آهنی جمع شده در میان سنگها صرف
 مقناطیس جاذب آهن است و اصل مقناطیس
 هم از بعضی قسم آهن است و مقناطیس را اگر
 با آهن بسایند خاصیتش در آهن پیدا شود در دنیا
 هر سال بیست و دو لک و پنجاه هزار من آهن
 از کانه های برآید

نکرده و کج نمی ماند و بحالت خود می آید و نعل اصیل
 و کراویه و غیره همه چیزهای مستحکم آهن را کوفته طیار می سازند
 و این همه چیز را اگر خم کنند باز راست نشود و بحالت
 خود نه آید و ظرف های کلاان و توپها و گلوله ها و غیره
 چیزهایی که خمیدن آن ممکن نیست اگر آهن را کداخته
 و بقالب انداخته طیار کنند بهتر تواند شد هر چند که
 قیمت آهن از طلا کم است لکن بکارهای بسیار
 می آید ملکی که در آن علوم متعلقه ساخت آهن
 علی وجه الکمال موجود است در آن ملک کارهای
 هنر بسیار است و آنجا مردمان لایق هم بسیار
 می باشند و کارهای هنر بدون آهن ناقص است و آهن
 بسیار جلد متغیر می شود و در آهن همین یک عیب
 است که از چیزهای مائع و از هوای رطب بروز نک
 می نشیند مگر ازین زنک ضرری متصور نیست بلکه

آنرا با هم توان کرد و فولاد از آهن پیدای می شود و
 سلاح آهنی را اگر با تشن انکشتی بار بار تاب
 دهند فولاد گردد و فولاد از بس که سخت است
 احزای صغیره آن نهایت خورد می شود و اگر فولاد را
 خم داده هر دو طرف آنرا با هم کنند باز راست می گردد و
 و بحالت خود می آید و فولاد دو قسم است یکی آنکه از
 خم دادن نشکند و دیگری آنکه شکسته گردد و جهش
 این است که فولاد را با تشن گرم کرده همان وقت
 در آب می اندازند و گاهی صرف گرم کرده می گذارند
 و فولاد همان آهن است که مخلوط با انکشت است
 و از آلات آهنی چیزیکه محدود قاطع است همه اش
 را از فولاد می سازند اسلحه و کار دو نشتر و تهمانی
 آلات تیر را از فولاد یکم جلد تر شکست می شود و طیار
 می کنند لکن شمشیر را باین طور می سازند که اگر خم دهند شکسته

سلاح استعمال کنند و در دنیا حائنی نیست که در
 کوه آن آهن پیدا نشود و از همه معدنیات
 منجبت تر است و به شگفت بسیار توان
 شکست و به نسبت طلا بدیر که اخته می شود
 و هم سبکتر است چه آهن از آب هشت
 گونه گران است و خاصه آهن متفاوت است
 به حسب تفاوت احوال اگر کار در ااز هر دو
 طرف خم داده با هم کنند از وسط بشکند بخلاف
 شمشیر که از دو تا کردن شکسته نمیرد و آهن بعد
 از آنکه کد اخته شود کوفتش نمی تواند بلکه درین وقت
 آنرا در قالب انداخته ظروف می سازند مگر
 این قسم ظروف زودتر شکسته می گردد و آنکه
 بآتش سرخ کرده بمطرقه کلان کوفته شود مضبوط
 می باشد لکن بسبب ملایمیت هر دو طرف

نمی تواند چون چیزی از آن طیار میکند اول
 قالب آن را طیار می سازند بعد به پنج که اخته
 در آن قالب میریزند چون آن چیز طیار شود
 آنرا در سبت کرده صاف و در خشان می نمایند
 و هر چند که مس در ملک های دیگر پیدا می شود
 لکن در آنکه بسیار پیدا می گردد و مس هر سال
 در همه ملک ها به مقدار پنج لک من می بر آید

احوال آهن

آهن به نسبت سایر معدنیات کم قیمتی است
 و بسیار بکار می آید و از شدت حاجت بآهن
 گمان می نمایم که در هر ملکی که آهن نباشد اصلاً راحت
 و آرام باهل آن ملک نبود و اهل بعض ملک ها
 از نام آهن واقف نیستند و سلاح از هیزم می سازند
 باین طور که آنرا از تاب آتش سخت کرده بجای

می بر آید چون مس با معدنی دیگر آمیخته شود بکارهای بسیار
 می آید و از آن مس جرس و توپ و غیره می سازند
 احوال جد یعنی حته

رنگ اصلی آن سفید است چون آنرا
 با مس آمیزند برنج پیدا شود و طریق ساختن
 برنج این است اول پارهای مس را در
 ظرف کلان به ترتیب می نهند بعد از آن زیر
 آن جد بهتر و اعیل و انگشت می کنند و زیر
 آن آتش را چون تهی می کنند اجزای صغیره
 جد متفک شده با مس می آمیزد و صورت
 برنجی پیدا می کند و برنج مثل طلا درخشانده است
 و به نسبت مس مضبوط تر و زود که اخته می شود
 و به نسبت مس در دانه ک تغییر راه می یابد بنابر
 در اکثر امور حقیره بکار می آید و برنج را خوب کوفتن

رنگش سرخ مائل سیاهی می گردد و چون بر زبان
 گذاشته شود نهایت بد مزه محسوس می شود
 و اگر چیزی بر مس کرم گذاشته شود نهایت تلخ شود
 و با وجودیکه در مس چندین عیبها است مردمان
 از آن ظرف و غیره می سازند بسبب آنکه چیزی
 از آن بسبب هولت طیار می شود و نهایت سخت
 است حتی که از تاب آتش زودتر که اخته نمی شود
 اگر صاف شود و از کثرت ملاقات آب
 محفوظ باشد در آن هیچیک عیب حادث نگردد
 لهذا آنرا از ارزینز قلعی می نمایند و مس بکارهای بسیار
 می آید و زیر جهاز و کشتی های کلان هر قدر که در میان
 آب می باشد از مس می پوشند تا از کرم محفوظ ماند و
 نیز از آن فلوس می سازند و در آن نقوش طبع بسیار
 خوب پیدا می شود و در بعضی ملوک از مس کار رویه

نوع بنوع از ان می نمایند و سیاه بکمران بهاست
لکن بهای ان از نقره کم است

احوال مس

در مس اندکی سرخی می باشد گاهی مانند لاک
سرخ می نمایند و چند ان کرانی ندارد و باین همه از
آب نه گونه ثقیل است چون کشیده شود دراز
میکرد و نیز از کوفتن مثل برک باریک میکرد و دراز
کشیدن تار دراز باریک هم پیدا می شود و برای کد اختن
آن آتش تیزتر می باید و اگر تا زمان طویل در
آتش نهاده شود چرک ان من دفع شده رفته
رفته معدوم می گردد و نیز در و تیر راه می یابد چون
باترشی و نمکین ملاقی گردد اجزای آن انتقاص
می پذیرد چه سوراخ است آب و هوای ملاقی این
و دچیز اجزای مس را فنامی سازد و از عرق انگور

باقی ماند و همین طور چیزها را از راندن می سازند و
 صیاب از بس کرانی که دارد از آب پانزده
 گونه کران است و در ادویه بسیار کاری آید و
 صیابی را که در دوا می اندازند مجموع آنرا مرکوری
 می نامند چون این مرکوری خورده شود از بیخ
 دندان لعاب جاری گردد حتی که دندانها مست
 شوند اگر صیاب را باین طور خورده شود بسیار
 مفید است و صیاب را بطوری طیار کردن
 ممکن است که از زهر هم مضرتی شود و با استعمال
 صیاب رنگ سرخ میگردد و آنچه از ترکیب کو کرد و
 صیاب پیدا می شود آنرا سینه و ر میگویند در میان
 یورپ بموضع اسپانیا و در ملک استریا
 و در جنوب امریکا صیاب پیدا می شود و تجارتها

می رسد منجمد میگردد و بعد از بخامداد از حرکت و
 اضطراب باز ماند و درین صورت مثل سایر
 معدنیات لایق کوفتن گردد و از خواص آن
 این است که با وجود مانعیت چون با چیزی دیگر که مانند
 آن مانع است مثل روغن و پیله و غیره آمیخته شود
 منجمد گردد و اگر آنرا العباب دار مثل آتش ساخته
 باطلا آمیخته شود و در آن آمیزش می یابد و بدین آمیزش
 سیلاب ملمع کردن معدنیات دیگر باطلا ممکن
 نیست و طریق آن این است که سیلاب را
 باطلا که اخته و آمیخته با آن چیز که آنرا ملمع می کنند در ظرفی
 داشته حرکت میدهند پس سیلاب و طلا
 هر دو میان ظرف مذکور مخلوط می شود بعد از آن
 ظرف مذکور را نزدیک آتش میدارند
 سیلاب مذکور مانند دودی بر آید و ظرف طلا

می آید زیرا که در همه ظرف های خوردنی و نوشیدنی
 آبش بکار می برند و فایده آن این است که اگر معدنی دیگر
 که اخته با طعام گرم مخلوط شود خوردن آن مضر است
 ازین جهت آب نقره در آن می آلائند چه نقره
 از گرمی طعام که اخته نمی گردد بخلاف آهن و
 مس که بسیار جلد باندک گرمی میگذرد و ماکولات
 و شروبات را که در آن داشته شود فاسد و تباه
 سازد طلا و نقره نسبت به سرب بدیر که اخته شود
 برای که اختن این هر دو آتش تیز می باید و وزن
 نقره از وزن طلا کم است اما وزن آن از وزن
 آب یازده گونه گران است
 احوال سیما ب از میان سایر معدنیات
 سیما ب نهایت شئی عجیب است اول مانع
 وسائل می نماید چون شدت برودت بآن

کذاشته بکار دیگر چند آن شقیقت نمایند سو و مند
 کرد و از میان ریگ بیچیک دریا اگر یک
 و نیم من ریگ را حسته طلا مقدار ششم حصه
 اشرفی یافته شود نفع می تواند شد و اگر این مقدار
 هم یافته نشود نفعی متصور نیست

* احوال نقره *

نقره نیز مثل طلا اصل معدنیات است و در و
 تغییری راه نمی یابد لکن صفای آن به نسبت طلا
 زودتر زایل می شود و نیز در وقت ساختن روپیه
 از نقره کپومی آمیزند ازین جهت لمعان آن کم میگردد
 و قسم اول آن ایض است و آن نهایت
 می درخشد و آن هم از کشیدن و کوفتن مانند طلا
 دراز و منبسط میگردد و طبق نیز از آن ساخته می شود
 و آب نقره نسبت آب زر بکارهای بسیار

لهذا وقت ساختن اشرفی و زیور اندازن برای
 سخت گردانیدنش به مقدار یک جزء از دو اندوه
 جزء کبود آن می آمیزند و این کپو چیز است که مس
 را با نقره آمیخته طیار می کنند و طلا به نسبت سایر
 معدنیات نقش زیاده تر قبول می کند و از همه
 درخشنده تر است در جانب جنوب امریکه
 و در جزایر بهرت پرشاد هم در افریکه بکناره سمندر
 و در ملک یورپ بسیار یافته می شود و در دنیا
 اکثر جادر میان ریگهای کناره دریاهای آن بهم
 می رسد و در بعضی جا این قدر یافته می شود که اگر تلاش
 کرده بر آورده شود منفعت بسیار حاصل می تواند
 شد و در ملک یورپ اکثر مقامان و محتاجان
 ریگهای دریاهای شسته ریزهای طلا را تلاش می نمایند
 و آنها هر قدر که محنت درین کار می کنند اگر آنها را

و تار نقره را اگر با طلا پیچیده بکشند آن طلا با تار مزوج شده
 در از می گردد و این چنین تار نقره را تار زر می گویند و
 تار نقره را که طولش نه و نیم کرده باشد با یک تولا
 طلا به طور مذکور ملحق کردن می توانند و طلا که این چنین
 خاصیت دارد و سببش آنست که میان اجزای
 آن شدتی امتزاج است که جزئی از آن از جزء
 دیگر جدا نمی و انفکاک نمی پذیرد و از این جهت
 تارش چند آنکه کشیده شود شکسته نمی گردد و نیز طلا
 به نسبت معدنیات دیگر متحمل بار گران است
 و رنگ هم از همه خوشتر دارد و تا زمان مستعد باقی
 می ماند و از آن رنگ نمی خورد و اگر ظرف از آن
 تیار کرده استعمال نمایند هر آینه بهتر باشد مگر کمتر
 بهم می رسد و طلا نهایت نرم است لکن
 به نسبت سرب اندک سخت می باشد

از وزن سرب یک و نیم درجه کمران است
و طلا از آب که هم مقدارش باشد بست کونه کمران
است و جودت و رداءت اشرفی بواسطه
کمرانی و سبکی طلا در یافت می تواند شد چه اگر دوا اشرفی
در مقدار برابر باشند یکی از آن روی بود لا محاله
در وزن به نسبت دیگر اشرفی که جید است کم خواهد
بود راجه ملک سیلی تاجی زرین تیار کرده
خواست که در یافت نماید که طلای آن جید است
یا ردی پس یکی از دانیان آن تیار تاج مذکور را
بی آنکه بشکند با آب وزن کرده جودت و رداءت
آنرا در یافت کرده بیان نمود و طلا چون کشیده شود
در آن و چون کوفته شود منبسط گردد و وقت تیار
ساختن طبق طلایی طلا را در دو پاره چرم نهاده می گویند
چند آن بار یک و تنک کرد که هوا آنرا می پراند

پلاتینا که عرضش یک و پاوانگشت است می کرد و
 و پلاتینا از بس ثقیل می باشد اگر مقدار معین آنرا
 با همان مقدار آب وزن کنند هر آینه از آب
 نوزده گونه گران باشد و کد اختن آن به نسبت دیگر
 معدنیات بس صعب است و پلاتینا را هرگاه
 از کان می بر آورند آنرا ابایی از معدنی دیگر مخلوط می یابند
 و از باد و آتش در و تیر می راه نمی یابد و پیرزهای
 ساعت که نهایت ادق و الطف اند همه از
 پلاتینا می باشند و آینه که از پلاتینا می سازند چهره در آن
 راست و درست به نظر نمی آید بخلاف آینه
 زجاجی و کلاستر پاره پلاتینا که تا امروز یافته شده است
 از بیضه کبوتر اندکی کلمان می باشد احوال
 طلا خاصیت طلا از معدنیات دیگر جداست زیرا که
 طلا از همه معدنیات سنگین است و وزن آن

همه اگر در آتش نادیر گذاشته شود بجهت اندفاع
 حرکت کم می کرد و خصوصاً سرب اگر زمانی بر آتش
 نهاده شود هر گشت بالای آن مجتمع گردد و اگر تا زمان
 طویل در آتش باشد رفته رفته بالکل معدوم شود
 و علی هذا القیاس آهن را چون بر آتش نهند هر گشت
 مثل فلس ماهی بسردن برآید و از مقدار آن کم گردد و
 باقی معدنیات هم به همین طور نقصان می پذیرند اما
 پلاتینا و طلا و نقره هر چند در آتش باشد یاد ر هوا
 هرگز نقصان در اجزای آن پیدا نمی شود و تغییری هم در و
 راه نمی یابد همین سبب است که این هر سه را اصل
 می گویند پلاتینا که ذکر آن نمودم در سپیدی
 مثل نقره و در صلابت مانند آهن است و این
 پلاتینا را کشیده باین مرتبه دراز و باریک کردن ممکن
 است که سادی یک حصه از هجده هزار حصه آن

آنکه مانع نفوذ شعاع بصری سیوم آنکه اثقل و کران تر
است چهارم آنکه اگر کوفته شود منبسط گردد
پنجم آنکه از کشیدن دراز و مانند تار شود ششم آنکه
در آتش می کد از داز کندیدن زمین معدنیات
به هم می رسد و معدنیاتی که زیر زمین یافته می شود اصلی است
و از جو ف زمین خالص نمی برآید بلکه با چیز دیگر مخلوط
باشد بنا بر خواص آن در آن وقت منکشف
نمی گردد چون بآتش که اخته شود خاصیت آن کماحقه
ظاهر می گردد و از سایر معدنیات پلاتینا و طلا و نقره کران بها
است اما پلاتینا بسیار کم به هم می رسد و در دپیده
اشرفی از طلا و نقره می سازند و این هر سه را خواص
دیگر نیز هست و همین سه چیز در معدنیات
اصل است چه اجزای آن از آتش و باد انتقاص
نمی پذیرد بخلاف سایر معدنیات زیرا که آن

بصری است بخلاف زجاج که آن مانع شعاع
 بصری نیست معدنیات هر چند تنگ و نازک
 و باریک تر باشد مثل دیوار مانع دخول روشنی
 است و از تمام چیزهای جهان ثقیل تر است و
 سبکترین معدنیات از سنگ و چند کراتی
 می دارد و از خواص آن این است که چند آنکه بمطرقة
 کوفته شود منبسط گردد بخلاف سنگ که
 بضرب آن ریزه ریزه شود و معدنیات را کشیده
 چیزهای طیار می سازند چه از شیدن دراز و مثل تار باریک
 می شود لهند ابرهای بسیار می آید از جمله خواص
 آن این است که قابل اذابت است بعضی باندک
 تاثیر می که از دو بعضی بی شدت تاثیر آتش مذاب
 نشود و معدنیات از چیزهای دیگر به شش خاصه ممتاز
 است یکی آنکه شفاف و درخشان است و دیگر

و کسیکه به تجویز جوری بی قصور بر آید فی الفور رهایی
یابد و صاحبان حج رایای آن نیست که برخلاف
آن حکم نمایند و تا که جوری در عدالت است و
مقدمه تمام نشود کسی بمجال لب کشودن و گفتگو
کردن ندارد و اگر در رای این دو از ده کس
اختلافی واقع شود در گوشه رفته باهم بحث نمایند تا که
مقدمه تمام نشود در میان خانه محبوس باشند و مجال
خارج شدن از کوشک ندارند چون خلاف
مرتفع شود خلاص یافته بکارهای خود بپردازند بر حسب تجویز
اهل جوری بسیار کسان برخلاف مرضی صاحبان
حج رهایی یافته اند

احوال معدنیات یعنی فلزات
معدنیات در شفافی و لیمعان مثل زجاج است
اما فرق این است که معدنیات مانع نفوذ شعاع

کسی دشمن شماست یا نه دور ایشان هیچیک
 شبهه دارید یا نه اگر مدعی و مدعی علیه جواب دهند
 و بگویند آری از میان این یک کس یاد و کس یا سه
 کس یا چهار کس یا همه کسان دشمنان ما اند و ما را
 شبهه ایست پس آن دو از ده کس بدل می شوند باین
 طور سی و شش کس را تبدیل می توانستند کرد باز
 به طور مذکور از سر نو جواری مقرر نمایند و بعد مقرر
 شدن جواری مقدمه شروع می شود پس کواهی
 کواهان طرفین را می شنوند آنگاه وکیل طرفین حاضر
 بوده سوال و جواب می نماید و صاحبان حج کواهی
 شهود طرفین را می نویسند چون از تحریر کواهی
 فارغ شوند آنرا به صاحبان جواری می شنوند و
 چون صاحبان حج ازین کار فارغ شوند اهل جواری
 تجویز کرده می گویند که فلانی مجرم است و فلانی بی قصور

در جوری نامشروع شود صاحبان حج را بحال
 منظور می آن نیست اگر این چنین آئین مقرر نمی
 گشت هر این صاحبان حج مقدمات کاذبه باطله را
 گرفته مردمان را اذیت دادن می توانستند
 چون هیچیک مقدمه لایق عدالت جوری فهمیده
 شود جماعتی از عوام الناس را جمع کرده می شود
 من بعد نام هر شخص در پرزده های کاغذ نگاشته در
 صندوقی خورده بند کرده آنرا حرکت میدهند تا پرزهای
 مزبور زیر و زبر و درهم و برهم شوند بعد از آن شخصی
 از اهمل عدالت میان پرزهای مذکور دوازده
 پرزه با تعلقین می بردارد و کسانی که نامهای آنها در آن
 پرزهای باشد همان دوازده کس را در جوری مقرر
 کرده می شود بعد شخصی از عدالت برخاسته مدعی
 و مدعی علیه را می پرسد که در میان این دوازده کس

که در انفصال مقدمات می کشند محض بلاعوض
 است یعنی برای آنها اجرتی مقرر نیست و از میان
 عوام الناس چند اشخاص را انتخاب نموده قرار
 میدهند و این جوری دو قسم است یکی گرانند
 جوری یعنی کلان دوم پتی جوری و در گرانند جوری
 بیست و چهار کس می باید لکن برای تقرر این جوری
 مردمان خواص را می گیرند و کار جوری این است که
 چون هیچیک مقدمه لایق آن در پیش می شود
 ادل تجویز می نمایند که این مقدمه لایق عدالت
 است یا نه بعد از آن کواهی کواثان شنیده می شود
 بعد استماع شهادت شاهدان اگر فهمند که این
 مقدمه لایق سماعت است در عدالت سپرد
 کرده می شود یعنی حکم می دهند که تجویز نمایند پس اگر
 لایق تجویز نبود متروک و نامنظور گردد و هر مقدمه که

حاجت تنفس رسانی را که با کشتی بسته میباشد
 می جنبانند مردمان کشتی فوراً آنها را می کشند و صدفهای
 فراهم کرده اوشان را بر کشتی می اندازند و در بعض
 اوقات هر یکی از غواصان مقداری پانصد صدف
 فراهم می آرد

* طریق انفصال مقدمات جوری *

در ولایت انگریزان به جهت اینکه مقدمات
 و معاملاتی که در عدالت جوری انفصال می یابند بر
 وجه صواب و حق می باشند هرگز در و خطائی راه نمی
 یابد لهذا این طریق نزد هر همه مدوح و مقبول است
 و معلوم نیست که ابتدای این چنین عدالت از
 کدام وقت است و هر مقدمه در عدالت
 دو جوری فیصله می یابد و میان مردمان جوری و صاحبان
 حج هیچ علاقه نیست و محنت و مشقت جوریان

میدارند غواصان این قسم اسباب مهیا کرده
 تا چهل دست ته آب فرو رفته بکمال چالاکی و
 هوشیاری صد فـ را اگر فـتـه در زنبیل های گذارند
 عجیب تر آنکه غواصان چند آنکه فرو تر میروند زیاده
 تر روشنی محسوس می شود حتی که همه چیز را در ته
 آب بخوبی می بینند و گاهی ماهیان کالان آمده قصد
 آنها میکنند غوطه خوران از مشاهده آن کل را جنبانیده
 و بهم و برهم می نمایند حتی که آب انجا با کل مخلوط
 گشته تیره و تار می گردد بدین حیل از ماهیان نجات
 می یابند درین پیشه از همه آفات آفت ماهی
 سخت تر است که سانیکه درین فن ماهر و کامل اند
 تا یک و پاو ساعت طاقت حبس دم میدارند و
 آنانکه نو آموز اند تا نیم ساعت حبس دم می توانستند کرد
 و این فن دقیق را بزمان طویل می آموزند و وقت

خود نوعی از سنگ که طولش نیم دست و
 عرض آن پا و دست است می بندند تا از ثقل آن
 زودتر در آب غوطه زنند و از شدت جریان
 آب بجنبند و یک جا قرار گرفته باطمینان کار کنند و
 در ته آب سنگها است که صد فهبا آن سنگ
 چسبان و ملصق می باشند بنابر غواصان دستانه
 چرمین در دست های خود می پوشند تا بدین صدفها را
 از سنگ جدا کرده بگیرند و گاهی از قسمی سلاح
 که با خود دارند صدف ها را از سنگ جدا کرده
 و زنبیل ها که هر یک در رسی در بسته با کاه های
 خود دارند و طرف دیگر رسن را با کشتی بندند
 می اندازند هرگاه زنبیل پر شود یا آنها را احتیاج تنفس
 کرد و یا کاری دیگر در پیش آید رسن مذکور را
 می بستانند مردمان بالای کشتی فوراً آنها را کشیده بر

* حال بر آوردن مردارید

نامی جزیره سیلان یعنی لنکا *

حال پیدا شدن مردارید که ان بهما از جزیره سیلان
مشهور و معروف است باید دانست که مردارید
در جوف قسمی از صدف که انرا جنکرا می گویند
پیدا می شود و چنین صدف در دریای که محیط جزیره
مذکوره است حاصل می گردد و طریق استخراج آن
بس عجیب است و برای بر آوردنش
دو موسم مقرر است یکی چیت و یکا که دوم
بهادون و آسن و زمانی که بارش بسیار می شود
این قسم صدف بسیار پیدا می گردد و در بعضی
سال برای بر آوردنش دو صد و پنجاه کشتی در
مخزن صدف لنکا می نمایند و بر هر کشتی دو صد و چهار
کس از غواصان می باشند و هر یکی از آنها در پای

حاجت کندیدن زمین بسیار نیست اما قیمت
 انکشت این دو جا از هیزم چهار گونه زایدست و اگر
 درین دیار هیزم زاید شود و آن کل که در آن بسیار زور
 می باید رواج یابد آن انکشت بسیار در کار خواهد شد
 لکن گمان نمی شود که مردمان این ملک آن انکشت
 را جهت پخت طعام و غیره بکنند کوهیزم و
 انکشت مساوی القیمت باشد چه برای
 سوزانیدن انکشت کافی چیزهایی که می باید در طیار می
 آن بسیار خرج می شود ازین جهت تمامی مردمان
 آنرا سوزانیدن نخواهند توانست اما در ملک
 آنکه به سبب شدت سرما به دن انکشت کار
 نمی بر آید چه در هر خانه آتش می باید تا خانه و اهل آن
 گرم باشند

پس گمان تراست و بجهت همین گمان مردمان
 را کار بسیار بدست می آید و بر آوردن ارزیز
 از گمان بدون انکشت ممکن نیست و در مواضع
 دیگر از یورپ و فرانس و جرمن و سویڈن هم
 انکشت یافته می شود و در بعضی مواضع امریکاهم گمان
 انکشت است و ازین جا هم انکشت را آورده
 می شود لکن انکشت های این همه جانتست
 بانکشت الکلند بر تبه خراب است له و در هنر
 چند ان بکار نمی آید بنا بر مردمان این همه ملوک کو یا
 تمام کار های هنری بانکشت الکلند می سازند بالفعل
 درین ملک به مقام برودان و سلطنت نیز گمان
 انکشت یافته شده و ازین دو جا انکشت را آورده
 می شود می گویند که انکشت این هر دو شهر نهایت بهر
 است و با فراط بهم می رسد و برای اخراج آن

که بسبب پیدا شدن درختان نهایت خوش
 است مشاهده خواهی کرد و بعد از ملاحظه آن همه کار
 خنجات خواهی که بالای دنیا بیائی بر سبده می بنشین
 بواسطه کل بصره پنج دقیقه بالا خواهی برآمد و اگر خواسته
 باشی که از راهی که در زیر زمین است بیائی آنهم
 ممکن است و بهل مار که در آنجا است بوسیله
 کل از راه مذکور بالا آوردن می تواند و هم بجانب
 تحت بردن قدرت دارند

در ملک انگلند این قدر انکشت بر آورده و چند آن
 زمین کنده اند که اگر کانهایی نو یافته نشود قیمت
 انکشت بسیار گران گردد و اگر انکشت بهم نرسد
 بسیاری کارگران معطل میشوند چه بهترین هنرهای
 ملک انگلند منحصر بر وجود انکشت کافی است و
 در گوشه جنوبی و مغربی انگلند یک کان از زیر

بجانب پسین کشیده بجای فراخ به برود و در آنجا
 رفته راه برای بهلیکه بران بار است خلاصه کرده دهد
 پس وقتی که تو در اصل کان بررسی از بهل فرود
 آئی و در آنجا تحت دو صد و بیست و چهار دست
 کار ها نکه می شود به بینی و سیر مکان است که برای بود
 و باش اسبان متعین است و هم تماشا می
 انکشت با عانت کل که از جانب تحت بالا
 می آرند نمائی و بوسیله کل آتش که هوای بسته
 آنجا را بر آورده هوای خوش داخل می کنند هم خواهی
 دید و باندک تفاوت در میان غاری عظیم
 در حثان را که پیدا شده اند به بینی و با انیکه در حثان آنجا
 متحرک شده اند سطح آن هنوز مضرس است
 و در حثان مزبور را تراشیده آلات نشستن
 از آن تیار ساخته در باغ داشته اند و باغ مذکور را

آسمان صاعقه می رسد و سوار بهل اکر دست خود
 را بجانب میگردن دراز کند شکسته کرد و پیه فراخی
 راه مذکور باندازه یک بهل است لکن در بغض
 جاور میان راه مذکور فراخی دو چند است بهل
 و قتیکه در آنجائی رسد بهلبان بهل را استاد کرده
 نعره می زند تا بهدی که از پیشش می آید احوالش
 دریافت کند اکر معلوم شود که از آنجانب هیچ
 یک بهل می آید ساعتی بهل خود را در جای فراخ
 استاده میدهد و بعد از میگردن شدن بهل آینده
 بهل خود را تا موضع دیگر که فراخ است می دواند
 در آنجا رسیده باز بانگی می زند و بدستور عمل نماید و اکر
 هوا در موضع فراخ بهل استاده نکند و پیشتر
 رود با بهل آینده مقابل شود پس از میان دو بهل
 آنچه که خالیست بهلبانش اسپ خود را کشاده بهل را

این چنین هفت بهل را که باهم مسلسل بنجیر آهني
 اندیک اسپ مي کشد پس ترا بسواري بهل
 از زیر زمین از ان راه تاریک در میان کان
 رفتن خواهد شد و آن راه بر لب دریا واقع است
 به بلندی چهار دست و طول یک و نیم کرده و در بعضی
 مواضع کوه ها را کندیده راه بر آورده اند و هر دو طرف
 راه مذکور از چوب کرا دیه نامصوب است پس
 هرگاه تو چراغ را روشن کنی بهل بان بهل را چنان تیز
 خواهد دو ایند که در یک ساعت تا دو کرده خواهد
 رسید و در بیرون هر دو طرف کرا دیه نهریست جاری
 آب های آن کان از نهی مذکور در دریای کلان که
 بیرون واقع است می افتد و بهل چنان بسرعت
 می رود که از آواز ان و آواز بنجیر خوف و هیبت
 لاحق می شود و چنان گمان می رود که هر دم و هر لحظه از

چند از ان بصرف می در آید و در قیمت آهن
 و نیزم در سن و غیره که در کارخانه برداشتن انگشت
 در کار می شود بیست و هشت لک روپیه خرج
 می کرد و جائیکه انگشت بسیار پیدا می شود در انجا
 در امر تجارت انگشت بالای دو دریا شصت و
 چهار هزار و هفت صد مردم کار می کنند و دو هزار چهار
 برای رسانیدن انگشت ها در لندن و غیره جاها همیشه
 متعین می باشند و در تجارت انگشت هر سال
 منفعت زیادی از سه کرو روپیه حاصل می شود قبل
 اتمام احوال کان انگشت بر طریق دیدن مشهور
 ترکانی از کانهای انگلند خبردار می کنیم و آن اینکه تو
 یک چراغ و دو فرد پارچه بدست خود بیکر و برکشتی
 سوار شده تا دو کرده بروی بعد فرد آمدن از کشتی
 شخصی از کان برآمده ترا بر بهل سوار خواهد کرد و

انکند است از نیوکا ستل که نام جائی است و در
 جانب شمال انکند واقع یافته می شود و از دو صد سال
 رواج این انکشت بسیار گشته و در کانی از کانهایی
 نیوکا ستل تحت چهار صد و هشتاد و ست زمین
 مردمان کاری کنند و در اینجا آبهای که بوقت کندیدن
 می بر آید بواسطه کل کلان بالا برداشته می افکنند و
 بالیقین گفتن می توانیم که بدین کل دریائی را از
 تحت چهار صد و هشتاد و ست برداشتن می تواند
 در میان دو صد سال گذشته قیمت انکشت
 کانی ده گونه زاید شده است و فایده این انکشت
 مخصوص به پختن طعام نیست بلکه در ساخت اکثر
 چیزهای بیش قیمت بکار می برند و در مقام
 لندن هر سال شش کرد و چهل لک من
 انکشت خرج می شود و در مواضع دیگر از انکند سه

آفرین می کنیم چه از فکر صائبش چقدر رفاهیت
 در حق ما حاصل گشته عجب تر آنکه در دوسه
 جا از مواضع انگاند کانه را می کنند در همان حالت
 بکناره دریای شور یعنی سمندر رسیده دیدند که
 آنجا هم انگشت مستهی نشده است بلکه شاخ
 انگشت تحت سمندر فرو رفته پس حفرین از
 دریای مذکور نترسیده برابر کنند و رفتند و کائی را
 که تحت سمندر یافتند کنده انگشت های آنها
 بواسطه کل بالای جهاز که در آنجاست بار کردند و در
 مواضع دیگر از انگاند مردمان از کناره تا نیم کرده مقدار
 چهار صد دست تحت سمندر کنده اند و آنها چند آنکه
 دور تر فرو می روند انگشت بهتری یابند و اسپان
 به طور یک در کانه های دیگر خواص و خور می نمایند بهمان
 طور در آنجا هم می باشند و هر قدر حرف انگشت در

راه با چراغ رفتن می تواند لکن اگر اندکی پیش
 روند همان وقت نیست و نابود شوند و کسیکه
 درین کار استاد و دانا است بهوشیاری تمام
 چراغ در دست گرفته می رود و هر گاه می بینند
 که هوای بسته آنجا قریب است که آتش بگیرد
 فی الفور چراغ را می کشد و محفوظ می باشد از عرصه
 دو سه سال استر دینی بزور دانی و علم نوعی از
 چراغ ایجاد کرده است که شعله اش هوای بسته
 را نمی گیرد بالفعل همان قسم چراغ را در دست
 گرفته بجائی رفته کانه را می کند که سابق بمجرب رسیدن
 در آنجا با چراغ تباہ می شدند وقتی که تعداد هلاک شدگان
 را که از صدمه آتش هوای بسته ضایع
 گردیده اند بیاد می آریم بر موجد این چنین چراغ که
 هوای بسته از آن مشتعل نمی گردد هزاران

زمین می برند و هوای آنجا نهایت بسته است
 اصلاً جنبش ندارد و بسیاری پیدا می کنند بنا بر برای
 برآمد و در آمد هوا هر دو طرف کان را کندیده غار
 نموده مدخل و مخرجش طیار می سازند که از یک
 جانب هوای آید و از جانب دیگر بدر می رود
 و اگر تدریجاً در هوای خوش در آنجا کرده نشود هر آینه
 بآن هوای بسته مردمان هلاک کردند و همچنین
 هوای بسته در همه کانهاست لیکن هوای بعضی
 کانه چنان بسته است که اگر در آنجا اندکی گذر
 آتش شود فی الفور هوای آنجا مانند باروت سوخته
 کان را بدر و دکانیان سوخته خاکستر شوند و بسبب
 بی اعتنائی مردمان هر سال از شعله چراغ هوای
 بسته مشتمل شده کانه را می پرانند و از صدمه آن
 بسیار مردم هلاک می کردند و در بعضی کانه ها پاره

بر می آرند راه آن دورتری شود لهذا انگشت ۴ را
 بر اسب و بهل بار کرده تا در دانه می رسانند و از آنجا
 با عانت کل بالای زمین می بر آرند و اسپان
 بطوری که بالای زمین بار می کشند به همان طور بهل
 ۴ می محموله انگشت را از آن راه که میان ستونها
 واقع است بروشنی چراغ تا در دانه می رسانند
 و حفرین هر روز حرف برای خواب و خور بالا
 بر می آیند و برای بود و باش اسپان میان کان
 کوشکها نهایت خوب تیار کرده اند و علف
 آنها مردمان در آنجا می رسانند و بطوری که بالای
 زمین بخوبی تعیش می کنند آنجا هم بهمان طور می باشند
 بروز شب همه اسپان را بالای آرند تا هوای خوش
 بخورند بر حسب خواهش در مرغزارها بچرند باز
 بروز و شب علی الصباح همه اسپان را در زیر

چون آنهمه شاخها کندیده شوند بسبب پیدا شدن
 راه های بسیار کان مذکور مانند شهری عظیم محسوس
 می شود و در بعضی جاها کان انکشت نهایت زیر زمین
 فرد تر رفته حتی که بدون کندیدن مقدار چهار صد دست
 یافته نمی شود و کار یکران بواسطه رسته های کل بعرضه
 دو دقیقه بی خوف و خطر تا آن جایی رسند و
 راه های که در میان کان واقع است از بس
 تاریک و مظلم است بنا بر چراغ در دست
 گرفته می روند فرضا اگر جای چنان باشد که پرتو
 شمس و قمر در آن جانر سه تاریکی راه های
 مزبور را با تاریکی آن جاثبه توان داد لهذا آنجا
 بدون چراغ کار کردن ممکن نیست و در میان کان
 جای چراغ ها روشن می باشد و معینا از بس
 تاریک می نماید و هر قدر که انکشت از آن کان

انکشت های برآرند و از کان ها آنچه که مضبوط نیست
 اگر ستونهای آنها را یک کرده انکشت ها برآرند
 همون زمان بیفتد و کان کنان اول از جمیع عمق
 کان را می کنند چه شاخ انکشت در بعضی مواضع بعد
 کندیدن اندک از زمین پدید می آید و لاکن همان
 شاخ از آنجا به فاصله یک کرده رفته فرد تر خیزده بدون
 کندیدن زمین بسیار یافته نمی شود و عادت حفرین
 چنان است که از جای عمیق ابتدا ای کار کرده
 آهسته آهسته جانب بالای برآیند و جائیکه ابتدا
 کاری نمایند از آنجا کار کنان تا مسافت یک کرده
 بدون التفات زمین و یسار را است می روند و
 وقت کنندن کا نهاد در میان در میان ستون های
 انکشتی مناسب هر مقام می گذارند و بوقت کندیدن
 کان شاخ های انکشت از اطراف دیگر به نظر می آید

و یک بار کی تمام نمی کنند چون اندکی کندیده شود
 ستونهای انکشتی در میان در میان می گذارند
 تا زمین بالا که بعد کندیدن بر مثال سقف می شود
 شکسته نکرده که موجب هلاکی مردمان است اما
 ستون بعضی جاها یک می گذارند و بعضی جاسطبر و
 و در بار یک و وسطبر و داشتن ستونها در انکشتی و
 نرمی زمین و کرانی و سبکی آن ملحوظ میدارند
 پس آنها به همین طور ستون ها را دور دور یکی
 را محاذی دیگری و اشتهابی خوف و خطر کاری کنند و
 بعد از آنکه چند روز کاری کنند کان انکشت بصورت
 حویلی محاسوس می گردد و کوشک ها که در میان
 آن پیدا می شود متساوی الابعاد یعنی در طول و عرض
 و عمق برابر می باشند و بعضی کان ها را که مستحکم و
 مضبوط می فهمند ستونهای آنها را با یک کوفه

که جهت کندیدن آن ضرور است ز ر فراوان
 می باید لهذا باید که مرد صاحب بصیرت باشد
 تا اندازد کند که انکشت که ام جا بهتر است و شاخ
 آن تا دور رفته است یانه و هر قدر که در انجام وجود
 است از آن فایده متصور است یانه و اندازد کردن
 این امر کاریست مشکل و گساینکه این کاری کند
 تا که عاقل و صادق القول نباشند از عهده آن بر نمی
 آید هرگاه کافی از گانه های انکشت عند التلاش بدست
 می آید و بالیقین معلوم گردد که بعد کندیدن آن انکشت
 بسیار پیدا خواهد شد اولاد بسیار اخراج آب که
 از زیر آن انکشت می بر آید نموده می شود بعد از آن
 در جای که انکشت است غاری عظیم که عمقش
 تا مخزن باشد نموده بکندیدن انکشت شروع می نمایند
 و انکشت را با عانت کل بالای زمین می بر آورند

* بیان کان انکشت ملک انگلند *

انکشتی که در ملک انگلند از زیر زمین کنده می برارند
عوض همه سوختی در اکثر امور بکار می آید و از هنرهای
دنیا آنجه که بهتر و خوشتر در انگلند است بواسطه همین
انکشت کانی بوجود می آید و این انکشت را انکشت
سنگ می نامند و میان این انکشت و انکشت
هیزم بسیار فرق است چه انکشت سنگ از
فلزات است و آن از نباتات و انکشت
سنگ در اکثر ممالک و ولایات یافته می شود
و عروق شاخهای آن در میان زمین مانند عرق تن
بهر سو منتشر می گردد و شاخ آن تاده و دانه و دست
سطبری باشد و در بعضی جا چون کنده شده شود بسیار
بهم می رسد اما برای معرفت آن عقل و دانائی
بسیار در کار است و در بهم رسانیدن آلات

و اگر چنان سبیل یابند که بلون را بر خلاف
 جهت هوا و در هر جهتی که خواهند پرانیدن توانند
 فوائد عظیمه و رفاهیت تامه متصور است بالفعل آن
 بلون بجز بازی و آزمونایش علوم متعلقه آن فائده
 و منفعتی دیگر حاصل نیست چند سال قبل ازین
 وقتی که در میان اهل فرانس و اهل جرمن جنگ
 بود شخصی سپه سالار از اهل فرانس بوسیله
 بلون در جو صعود کرده احوال آمد و شد شکرهای
 طرف ثانی نوشته می فرست و طرف ثانی برای
 دفع او بسیار کلوله برد و انداخت لکن بجهت
 کمال بعد تا آن جائی رسید و سپه سالار مذکور تا جایی
 که رفتن مقصود بود رسید و قتال طرفین را که در
 معرکه بود بخوبی می دید فقط

تا آن که سپه سالار متراکمان را دید

بلون بسبب سبکی اندکی بلند شده در کنار غار
 مذکور فرود آمد و همین پلایتر که در امر سفر نهایت
 بی پروا بود اول درین راه شکل رفته و آخر در
 همین امر جان خود را باخت یعنی چون صاحب
 مزبور تا نیم پاؤ کرده بی پروا صعود کرد مردمان دیدند
 که آتشی تمام بلون را در گرفت لکن
 آوازی شنیده شد و ریشم که در بلون بود یکجا
 مجتمع گشت و بلون چنان زد و ترو ترو تر فرود آمد که پلایتر
 به مجروح افتادن آن بر زمین جان بحق سپرد
 و در سنه ۱۸۰۲ عیسوی هشتم ماه جون کار
 نیرن صاحب بمقام انگلند بر بلون سوار شده بود
 و از همه کس جلد تر صعود کرده و تا شش هزار و پانصد
 دست بالا رفت و بعرضه دو ساعت تاسی
 کرده طی نمود

آفت ناله دیري متحمل آن نمی تواند شد میکشند
و چون از غایت بعد بجانب تحت نظر کردند
دیدند که ابری بالای ابر دیگر مثل موج سمنند بر می خیزد
ازین جهت راهی که از آن بالای زمین باز آیند
نظر نآمد و حرکت بلون هم درینوقت دسمدم رو
به شرقی نهاد من بعد بادی از جانب تحت برخاسته
بلون را فوق موضع طوفان برداشت و در آن جا
سبب نبودن ابر آفتاب بنظرشان در آمده
لکن بر هوای آتشین که در میان بلون بود تاب
آفتاب چنان گرم و تیز می رسید که هر آن کمان
می بردند که قریب است که بلون بطرقه بنا بران
دو سوراخ نمودند چون از راه سوراخها هوا بیرون
رفت بلون بسیار جلد فرد آمد لکن در میان
غاری افتاد آنگاه از بار بلون چیزی کم کردند

رفتن یک مجداف نقصان شد پس بوسیله
 مجدافهای باقی باندک کم قوتی می رفتند چون قدری
 بالا صعود کردند از مجداف فائده ندیدند الغرض
 به فاصله هفتاد و پنج کرده بالا پریدند چون روز آخر شد
 فرود آمدند از این جا معلوم شد که صعود بر خلاف
 جهت هوا بس مشکل است مگر اندکی کج شده
 توان رفت و هوای این دو کس دستر کلین
 از قوم فرانس بواسطه بلون در جاهای دور و دور از و
 سخت و دشوار دیگری زفته است و آنها چنان
 زودتر صعود کردند که در عرصه هفت و نیم دقیقه در میان
 ابر پوشیده و ستواری کشتند و از آسمان و زمین خبری
 نداشتند در این حالت گردبادی وزید و درخ بلون
 را بگردانید و آن را زیر و زبر ساخت و از جای
 بجای دیگر انداخت بالجماع آنها اکثر مبتلای این چنین

نمودن اودشان امري جديد و نوبت و مکر بيان حال
 سیر و دوسه کس که عجیب است ضرور متصور گشت
 در سنه ۱۷۸۴ اود کس بواسطه بلون تا هشت
 هزار و شش صد و شش دست صعود کرده اند بعد
 زمانی همان چارلس در ایت در زیر بلون مجداف
 بستند و بواسطه تحریک آن مجداف بلون
 را بر خلاف جهت هوا بهر طرفی که خواستند می
 بردند چون این چنین بلون تیار گشت آن هر دو برادر
 در آن نشسته پرواز نمودند تا نه صد و سی و دو دست
 بالا رفته بودند که ابر برق آینه را ادهشان شد
 پس برای حفظ خود از صدمه برق گاهی بلون را بالا
 می بردند و زمانی پائین می آوردند و بادی که در آن وقت
 می وزید بلون را به سوی ابر برق امیز می کشید آخر
 آن هر دو در میان ابر مذکور رفتند قضا را آنوقت

جوي فراموش کرد و چند ان بالا تر رفته و مسافت
 ظي کرده بود که بعد غروب افتاب پرداز نموده باز
 افتاب را دیده بعد ساعتی مشاهده نمود که دود از دریای
 برآید و چونکه از موضع ابر تجاوز کرده بود چنان بنظرش
 در آمد که ابری از زیر زمین برخاسته ابر دیگر را می پوشد
 و هنگام بلند پردازی با قربای خود وعده کرده رفته بود که در
 میان یک و پا و ساعت مراجعت خواهم
 کرد چون این سخن بیادش آمد دریچه را برای اخراج
 هوا از بلون بکشاد بلون بسبب قلت هوا بفرود
 آمدن گرفت و بعد از ساعتی در میان صحرائی نزول
 کرد و این آله فلک سیر تا هفت هزار دست
 صعود کرده و بعد از این امتحانات بسیار کان از
 اهل یورپ بر بلون ماسوار شده پرداز نمودند
 ذکر احوال آنها در اینجا طایل است چه پرداز

گرفتند چون بلون سبک شد باز راه بالا گرفت
و آن سیاحان هوا پیمایان عرصه چهار و نیم ساعت
تا سیزده کرده بر جو سیر کرده فرود آمدند و وقت فرود
آمدن بلون را بر زمین راست نهادند و بعد رسیدن
بر زمین قدری هوا در بلون باقی بود چارلس برادر
خود را گذاشته تنهها باز پر داز نمود چون وزن
برادرش که یکم و بیست و پنج اثار بود از وزن
بلون کم گشت بلون بجهت خفت و سبکی
در کم از ساعتی تا شش هزار دست بالا رفت
و از آنجا بمی رسید که هیچک ملک در نظر
را کبش نمی آمد چارلس را اول و در آن مقام
حرارتی محسوس شد و بعد از ساعتی بسبب
شدت برودت انکشتان دستش بی محسوس
گردیدند اما این همه مصائب را بمشاهده عجایب

و اصلاً آسایشی بدیشان نرسانید تا آن زمان بلون
 را از هوای آتشین پر کرده پرواز می دادند بعد
 از آن و انبیا و لایق که در پی این کار بودند عوض
 هوای آتشین هوای خالص را که بجهت فوق
 میرود در بلون پر کرده سر می دادند و رین صورت
 باهیزم اصلاً حاجت نمانده و اول کسیکه اینچنین
 عمل نمود ستر چارلس و رابرت بودند آنها بلونی
 را از ریشم تیار ساخته و آن را از هوای مذکور
 پر کرده زیر آن یک کشتی بطول پنج و نیم دست
 و بعرض دو و نیم دست که از فی ساخته بودند بدان بلون
 بستند و کشتی را از وزن مناسب بار کرده و خود
 در آن نشسته پرواز دادند و راثنای پرواز چون
 دیدند که بسبب خروج هوا بلون مایل به پایین
 است باز آن را اندک اندک افکندن

ازین امتحان معلوم شد که مردمان نیز بواسطه بلون
 بی خوف و خطر در جو پرواز کردن می توانستند پانزدهم
 ماه اکتوبر سنه ۱۷۸۳ بلونی که همگی در نشن بیست
 من بود تیار شد و مستر پلاتر در زیر آن نشسته
 پرواز نمود و بلون مذکور زیاده از پنجاه و شش دست
 نرفته بود که میل بهبوط کرد پلاتر بمشاهده این حال
 آب بر آتش که در بلون افروخته بودند پاشیدن
 گرفت بلون از هوای آتشین پر شده باز راه
 بالا گرفت و تا دو صد و بیست دست صعود کرد
 و فوق شهر پاریس در جائیکه می توان دید تا بیست
 و سه دقیقه می پرید پیشتر بلون را در رسن
 بسته سرمی دادند در همان سال پلاتر و شخصی از اقربای
 ادبی علاقه رسن در بلونی نشسته صعود کردند
 بعرضه شصت و دو دقیقه تا دو نیم کرده پرواز نمودند

چهار هزار دست صعود کرد و از جای که سر شده بود
به فاصله نیم کرده رفته بيفتاو

چون خبر ایجاد بلون شهرت یافت آن هردو
برادر را در دارالسلطنت طلبیدند ایشان برای
مشاهده بادشاه بلونی را که ارتفاعش چهل
دست بود و در عرض بیست و هشت دست
ترتیب داده سبدي در آن بستند و در میان
سبد میثی و مرغی و کبکی نهاده سردادند هنوز
بلون مزبور به بالا صعود نکرده بود که پارچه اش از صدمه
هوا از هم دریده شد معینا بعرصه بست دقیقه تا
یک هزار دست صعود کرد و از جایکه آن را
پروانیده بودند به فاصله یک کرده رفته بيفتاو و جانوران
مذکور هیچ کزندی و آسیبی نرسید اول متفحی که
برجوا صعود کرد همین جانور آن بودند

جان منکافیر که همیشه در فکر و خیال در حتی بلون
 بودند ز نیلی کوچک از ریشم تیار ساخته و زیر آن
 پاره کاغذ سوخته اندرون خانه سردادند چون هوای
 ز نیل بامیزش و خان سبکتر شد میل بهوا نمود
 تا سقف خانه صعود کرده بمزاحمت سقف زد و فرو
 افتاد بعد از آن از آن رازیر آسمان امتحان نمودند تا
 پنجاه دست صعود کرد باز ز نیلی کالان را ترتیب داده
 در رسن بسته به طریق معلوم پرایندند ز نیلی
 مذکور رسن را شکسته تا چهار صد دست صعود کرد
 بعد ز نیلی کالان ترا از آن تیار کرده سردادند تا هفتصد
 و پنجاه دست صعود نمود و بفاصله هشت صد دست
 بالا رفته بر زمین بیفتاد پست بلونی بسیار کالان را
 ساخته و زن دو صد و پنج آثار سوای و ز نش بران
 حمل کرده امتحان نمودند بعرضه بیست و پنج دقیقه تا

عوام بدر کد آن قاصر است بفرصه اختراع و
 ایجاد در آمده از ان جمله بلون است که بواسطه آن
 فرسنگ های جو یعنی به طرف آسمان میروند و حال
 ایجاد و تکمیل این آله برای طلبه و محصلین نگاشته میشود
 مخفی نماند که اول در سنه ۱۷۶۶ عیسوی گایندش
 نامی از اهمل فرنک چنان بتحقیق و اثبات رسانیده
 که هوای آتشین هفت درجه از هوای
 جو سبک تر است من بعد شخصی دیگر تصور
 نموده که اگر بطور زینیل آله ساخته در ان هوای
 آتشین پر کرده شود هر آینه بیالاصعود خواهد کرد لکن
 عند الامتحان راست نماند عقلاهی انگاند هنوز در فکر
 ایجاد و درستی بلون بودند که در ملک فرانس
 این کار تمام شد و بنهایت رسید و مشهور
 به خاص و عام گشت در سنه ۱۱۷۸۲ استهین و

(۱۰۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله در بیان ایجاد بلون

و کیفیت ساخت آن

پیشتر از راه استغراب زبان زد خلائق بود
که مردمان بر جو صعو و میکنند همه الحمد که ظهور این امر
غریب و صنعت عجیب درین زمان از داناتی و
فرهنگ اهل فنک برای العین مشاهده و معاین
گشته به در زمان پیشین اکثر امور را از عجایب
و غرایب می شمردند و وجودش را باور نمیدانستند
اکنون بسبب رواج هر گونه علوم و فنون و صناعات
شستی و عرف کونا کون بسا از نوادرات که عقول

نهاده پرسید که درین میان سرزمین اطلکه که ایمن
 دارالبرک ولایت کریم در آن واقع است
 که ام است بمن نشان بده سرزمین اطلکه بر عرصه
 آن نقشه آنقدر خور و بود که آن امیر بهزار مشقت
 آخر کار باز یافت سپس حکیم مذکور گفت که
 مملکت مقبوضه خود را باز جسته بنهاد و گفت که
 آن مملکت آن قدر کوچک و ناچیز است که
 درینجا معلوم نمی شود پس سقراط چنین در جواب
 آن امیر گفت حیف است که یک نقطه زمین که
 که از غایت کوچکی دیدن آن صورت نمی بندد
 یا ناممکن است موجب التفات خاطر کرد و تا
 بحجب و پندار چه رسد *

خزینہ دہم

ورڈ کرطیس کہ یکی از قیصرہ روم است
 طیس قیصر روم این و پیشیان در سال ہشتاد
 و یک مسیحی وفات کرد از کزیدہ صفات آن
 بادشاہ یکی آنست کہ ہر گاہ کسی غیبت او می کرد یا بید
 گفتش زبان می کشاد او ہرگز در صد و انتقام آن کس
 نمی شد و می گفت کہ اگر ادیو جہ بید نامی من می گوشت
 از جہت نادانی خود مستوجب مرحمت بیشتر
 نسبت بعقاب است و اگر بد گفتش و جہی
 دارد دور است می گوید پس عقوبت مرد را استکو
 محض از در بی انصافی و بیدادی باشد
 روزی السی بیادید امیر یونانی بر کثرت زرد
 کوہ و فراخی کشور خود ناز می کرد حکیم سقراط استادش
 نقشہ عالم را کہ در ملک شام است پیش او

اوقات شریف زندگانی خود را به نیکوترین وجه
 مضبوط ساخته بود و هر جزوی از زمان را بکاری نامزد فرموده
 اوقات شبانروزیش در سه بهره برابر منقسم
 شده بود و هر بهره بر هشت ساعت محتوی هر چند
 بیماری مهلک لاحق حال او شده با این همه از
 یک بهره یا هشت ساعت بیشتر از هر
 خواب و خور و ریاضت بدن مقرر نکرد از بقیه
 شانزده ساعت نیمه در نوشت و خواند و عبادت
 صرف می شد و نیمه دیگر در تنظیم امور جمهور و ازین رو
 که آله سعادت روز و شب شناسی یا ساعت
 هنوز در مقام ایجاد نیامده بود بنا بر آن آن شهریار
 کاروان از بهر تعیین زمان شمع موین باند ام خاص
 تیار ساخته که همین تا هشت ساعت فردز آن
 ماند و بس

بر دانی آب شش کرده اخیانا مسافت دو
صد و پنجاه کرده راه در عرصه چهار روز بدین نوع
کشتی طی کرده اند این چنین سفائن بارام تها
بی هیچ گونه شور و شغب بآن آر میزد کی راه میرود
که را کب را از جنبش آن خبر نمی شود
خزینة نهم

در ذکر عنوان محمدت تو امان
بادشاه انگلستان بادشاه الفردکلان
الفردکلان بادشاه انگلن امروز دوهزار سال
است که ان سرزمین بوجود سراپا جودش سرمایه
مبایات و انواع خیرات در کنار داشت
این سلطان یکی از فرزانه ترین سلاطین است
که گاهی متقلد امر خطیر شهر یاری انگلستان گشته اند
وز مام نظام مهام انام بکف کفایت خود داشته

همینکه دولا ب بخاری در حرکت آمدی چرخهای
 هر دوسرکشی متحرک می شدند بحرکت مستدیر
 و بدینوسیله مجد افها که بد آن چرخها پیوسته ساخته
 بودند باندازه مدافعت آب که بحرکت دوری
 شان بعمل می آمد کشتی را پیش می راندند
 هرگاه آن مرد فرزانه بر غایت مطلوب خود
 از آن ایجاد فیروز شد دیگر مردمان ایجاد فطنت
 بنیاد اورا برگزیدند که بمشابه که حال در انگلستان و امریکه
 هر جا باستعمال می آرند سفائن بخاری را اکثر
 کاهان می سازند که قریب دوصد نفر را در آن
 کنجایش باشد و پیکر آن سفائن مانند جهازهای خورد
 است در هوای مخالف و بسمت ناموافق
 جریان آب بعرضه نیم ساعت کسری کم
 کرده راه در آب طی میکنند و بسمت موافق

متناسب بانه بر یکدیگر ترکیب داده شوند و یکدیگر هیچگونه
 زحمت و رنج در بکار آوردن آن نیست
 آن نوع دولا بها که در تحریک دادن شان
 حاجت به نیروی قوی می افتد بوسیله ابخره بر وجه
 احسن بکار آورده می شوند چند سال شده که یکی از
 صاحبان فراست را در امریکه بخاطر کدشت که
 کشتیه های بی اعانت غادوف یا محمد اف
 متعارف به قوت ابخره می توانست بر روی شتافتن
 بر حسب این اندیشه سفینه بی غادوف تیار
 ساخت و دولا ب بخاری درست نموده بهر دو
 سر سفینه و تا چرخ تعبیه کرد که بوسیله ابخره در
 گردش می آمدند و آن گاه چند محمد اف بدان چرخ
 پیوسته گردانید که بواسطه حرکت چرخهای مذکور
 از آب شربه حرکت دوری می کردند

سواي اين اشيائي بطور ديگر بسيار اشجار ميوه دار
 اين ديوار اند که در ولايت نهي شوند چون انبه و
 خار پشت يا خار پوش و نار کيل و ترمه ندي و خرما بن
 و موز بن و کلاب جامن و رتالودا مردودا مثال آن
 و هم چنين بسياري از اشجار انگلن درين ملک
 پيدا نمي شوند

خزينة هشتم

در ذکر سفينه بخاري که باعانت بخار
 بر روي انهار يا بخار بخوبي مي رود و بس
 بخار قوت عجيب و غريب مي دارد و در يورپ
 کونه فائده که بر حرکت بخار مستر تب مي شود در
 استعمال آوردن قوت بخار يست از بهر تحريک
 دادن دولا بهاي يا چرخهاي کونا کون دولا بهاي بخاري
 بسيار پيچ در پيچ مي باشد مگر چينکه اجزاي آن

می شود و در سرزمین انگلن نمی رود بنا بر این اغلب
 پنبه ازین دیار و در آنجا نقل می کنند
 چهارم نیل که در ملک انگلن اصلا پیدا نمی شود
 ولیکن در امریکه زراعت آن می شود و پیش
 از ترقی یافتن زراعت نیل در هندوستان از آنجا
 بانگلن می بردند ولیکن چون درین ازمنه در مملکت
 هند بکثرت و خوب پیدا می شود بنا بر این بازار نیل
 امریکه حالا در انگلن بر شکسته است و آمدش
 موقوف گشته

پنجم کتان یا سن که در بسیار امور بکار می آید
 خاصه از بهر پلاس باد بانها و در سنه های کنده چهار است
 و غیر آن کتان در انگلن نمی رود بنا بر این مقداری
 کثیر از آن سالانه از شمالی یورپ بانگلن می برند
 کتان نیز یکی از امتعه تجارتی هندوستان است

یکی از اصحاب انگاس از امریکه تنباکو آورده در خانه
می کشید ناگاه صیه خادمه اش با نظر فنی پر از آب
که از برای کاری طلبیده بود همان وقت اندرون
خانه که خواجه تنباکو کشان نشسته بود می آمد و از
مشاهده دودی که از دنان آقايش بیرون می شد
تصور می کرد که مگر آقايش را آتش گرفته است
بنابران آن آب را با امید تسکین دادن آن
آتش دود انگیز بر روی وی ریخت
در کتب سنسکرت هیچ جاذکرتنباکو نیست
و در دیگر تصانیف قدیم این کشور نیز یافته نمی شود
تنباکو که در انگاس استعمال می شود اکثر از جزیره هند
غربی می برند
سیوم پنبه که بکثرت در مملکت هند پیدا

توانستند ی برد و کافی مصارف آن مملکت
 گردیدی ولیکن ازین رو که در نیک صاف کردن
 مشکر یا شاید استعمال آنجا ساختن سلیقه
 مردم این دیار کوتاهی می کند تجارت مشکر شرقی
 هندی بدانجا آن قدر منفعت نمیدهد که مشکر غربی هندی
 دوم تنباکو که در انگلین پیدا نمی شود در از مننه ماضی
 مردم این دیار نیز از حقیقت تنباکو و از طریق
 زراعت آن بی خبر بودند پس از یافته شدن
 امریکه مردم پر طمیز از آنجا بزدی درین مملکت آوردند
 و پیش از یافته شدن امریکه از تنباکو در هیچ
 کشور نشان و اثر نبود اگرچه اکنون عالمگیر و شهره
 آفاق است در زمان ماضی از استعمال تنباکو در
 ملک انگلین که حالاً در آنجا رواج تمام دارد بمشابه
 بی خبر بودند که قریب به دصد سال گذشته به محلیکه

خاص یک مرز بوم در ملک دیگر که از آن نوع
 حاصل ندارد و مردم آن ملک محتاج آند نقل
 کرده شود البته منفعت آن بسوی ناقل عائد خواهد
 گردید و آن مرز بوم محل تجارتی یا مقصد هست تجارت
 دیگر ولایات خواهد بود

مثلاً ازین رو که در مرزین چین چای با فراط و خوب
 پیدا می شود ملک چین محل تجارتی چای یا مقصد هست
 تاجران دیگر ممالک است

از اقسام نبات که در سرزمین هند بکثرت می
 رویند و در انگلن پیدا نمی شوند

اول نیشکر است که از آن شکر و نبات
 ساخته می شود در انگلن نیشکر نمی روید بنابراین
 شکر که در آن جا استعمال کرده می شود اغلب
 از جزیره هند غربی می برند شکر این دیار نیز بانگلن

خزینہ ہفتم

در ذکر حاصلات طبیعی که خاص کشور هندوستان است
 بنای انواع تجارت که در اقالیم مختلف بعمل آورده
 می شود بر حاصلات زمین یا چیزهای طبیعی زمین
 خیز است که در خور انتفاع اصناف بشر باشد
 یعنی اقسام نباتات یا رستنیها
 چون بعضی ازین روئیدنیها که بسبب رنگی
 زمین و اوضاع مختلف آفتاب و قریب و بعد
 دریای شور و دیگر اسباب در بعضی ممالک پیدا
 می شود و در دیگر نه چنانچه بسیاری از اشجار اند
 که در کشورهای گرمسیر خوب می رویند و در ملکهای
 سردسیر پیدا نمی شوند یا نیکو نمی دهند و هم چنین
 نباتات خاص ممالک برف بار یا سردسیر در
 اراضی گرمسیر نمی باشند بنا بر این اگر حاصلات

کون و فساد محکم نهاد نیست و هیچ تخیل و شکوه را
 اگر چه شانها باشد از گردش روزگار و تقالیب
 لیل و نهار ثبات و قرار نه اهل پرنگال که پیش
 ازین بد و صد سال اسباب شوکت و اقبال
 در ممالک مشرق بر اوج کمال برافراخته داشتند
 اکنون از ان همه املاک و کارخانجات پیشین
 بجز دوسه ویرانه یا راغی نامزد و عذر و کوا در دست
 تصرف ایشان چیزی دیگر نمانده است و حسب
 حال شان این ابیات عبرت آیات
 است و بس

- * جاسکه بود آن دستان بادوستان در بوستان *
- * شد زاغ و کرکس را مکان شد کرک در ربه را وطن *
- * بر جایی رطل و جامی کوران نهاد سستنی *
- * در جایی چنگ و نای و نی آواز را غمت و زغن *

و انکار می کنند که این سعی بلیغ کا ما در تجاوز کردن از
 جزیره خوش امید و وا کشادن راه هندوستان بر
 تمامست یورپیان در استحقاق ستایش و
 محمّدت همسر کوشش نامدار کلبیس در وایافتن
 امریکه یا غایات مترتب بر آن همبر غایات
 متفرع برین باشد ولیکن از حق نباید گذشت که
 سعی شکور کا ما از اعظم مساعی انسان خاکی بیان
 است چه همین سفر ظفر اثر کا ما است که کار و بار
 بنی آدم را طرفه انقلاب بخشید راه تجارت مشرق
 بر اهل مصر و اسکندریه سد و دکشت و قوت
 بحری مسلمانان شکست مردم پر طکیز بنصب
 کردن کارخانها در اکثر بقاع هند و بقضه اختیار آوردن
 تمامی تجارت قوت و اقتدار خود بدرجه حیرت
 بینندگان رسانیدند ولیکن ایوای هیچ بنیاد درین جهان

سفر کا با بملک خود رسید و از جمله یکصد و شصت
 نفر که درین سفر همراهش رفته بودند همیمن پنجاه کس
 از اخطار این سفر جان سلامت برده بودند و بس
 و این اشخاص باقی را سلطان پرتگال با انواع
 عواطف شانه و مراحم خسروانه عزامیناز بخشید
 این بود اول تشریف فرمائی اهل یورپ
 بکشور هندوستان از راه دریای شور و نیز این
 نخستین جهاز است یورپ اند که از کیپ
 خوش امید بسوی هند فراتر رفتند بعد از یافته شدن
 این چنین راه همیمن مردم پر طلیز بلکه دیگر فرق از
 مسیحیان یورپ نیز از همیمن راه بنای آمد و شد
 بهندوستان آغاز نهادند و کار تجارت یورپ
 بسوی هندوستان بغایت بالا رفت
 اگر چه بعض کسان برین معنی همداستان نیستند

سمت هندوستان پیش گرفته بعد چند روز
 به کالی کط که معموره ایست بغربی دکن اندهند
 وارد شدند در اول ملاقات که کامار ابا حاکم آند یار
 اتفاق افتاد مرا اسم میزبانی و شفقت بسیار
 بر حال ادا از ان حاکم مبنی دل داشته شد ولیکن
 بعد از ان چون مسلمانان از راه حمایت و
 بد کوئی نسبت بکشتیهایان یورپ مزاج آن
 ساد و باد شاه را منحرف ساختند بنابران او نسبت
 باینان آغاز غدر و یو فائی نمود
 کاماپس از کامیاب کشتن بر مقصد سفرش
 بسوی وطن مالوف باز گشت و در اثنای راه
 بسیاری از شهرها و جهازهای فرقه اسلامی را
 بباد افرا به سلوکی ایشان تاراج و غارت کرد
 پس از انصرام مدت دو سال و دو ماه درین

مسبب حال خود ساخته چهار را پیشتر رانده می
 رفت آنگاه آن مردمان تنگ حوصله آن قدر
 نسبت به کاما خشمگین شدند که در باره ایندای آن
 مرد دل در میان خود را پنهان کردند چون او بر این معنی
 آگاهی یافت به فوراً سرخیل مفسدان را پایه زنجیر
 کرده با عانت برادر خود که سگانی بود از آن کیسپ
 بیرون راند بعد از آن با جزیره دوچار شدند که
 از آن اهل اسلام بود (در آن عهد زمام یکسر تجارت
 در قبضه قدرت مسلمانان بود) پس از نمودار
 شدن چهارمائی یورپ از آن دریامردمان
 اسلام خود بخود ترسناک شده خواستند که بهر حیاست
 که دست دهد دست تاراج بر اهل چهار بکشایند
 بعد رائی یافتن از مقامه این بد کالان کاما
 بادبان برداشته به جزیره دیگر رسید و از آنجا

طیکس که نسبت بد یکرودهای پرنکال کلامترست
 روانه شدند هرگاه به سرحد کیسپ خوش امید رسیدند
 امواج متلاطم بمشابت جبال نمودار شدن گرفتند
 بدان درجه که بچشم چهار زبان گاهی چنان نمایان می شد
 که صفائین بالای اوج آسمان برداشته شده اند و گاهی
 چنین می نمود که در تک آب دریا فرو رفته

چنینکه طوفان باد قدری رو بآرامش و سکون
 آورد جمع کشتیان بر قدم کا ما افتادند و از نیرو که پیش
 رفتن نزد ایشان امر محال یا ناممکن می نمود از آن
 جارت پارت استغنا خواستند
 ولیکن آن نامجوی دلیر هیچگونه التفات بنخواستگاری
 ایشان نکرده مضمون این بیت

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید

عوز و کد از ایشان بر تمامست جماعت حضار بر
 تافت و همه با باد از بلند و عاکر و ند جماعت تماشاائی
 به یقین بنداشته بودند که این مسافران کشتیان از
 بهر مرک خود می روند و اقربای شان با هر یک هم
 آغوش شده هنگامه گریه و بکا گرم ساخته بودند تا بحدیکه که
 اسکو داکا ماکه یکی از پر دلان زمانه بود از مشاهده
 این حال رقت اشتمال آبدیده شده زودتر
 از ابوه بر آمد و بر چهار سوار شده فرمان داد تا بادبانها را
 برکشادند و کس را از اسیران کشتی بادشاه همراه
 ایشان ساخت بد آن شرط که اگر احکام فرموده
 گامانیکو بجا آرند و بر هر کار دشوار که ادا شارست کند بخوبی
 قیام نمایند بجان بخشیده و آزاد کرده خواهند شد
 هشتم جولائی سال یک هزار و چهار صد و نود
 و هفت مسیحی آن جماعت در یانورد از رودخانه

پس از یافتن این بشارت و قوی دل گشتن بدین
 موهبت بادشاه پرتگال در سال یکهزار و چارصد و
 نود و هفت سه جهاز از برای سفرهندوستان
 یار کرد بر یکی از آن سه جهاز اسباب خوردنی
 یک صد و شصت نفر تاهمت معین بار کرده
 بودند و اسکو و اکامارا بسر کردگی ایشان ممتاز
 ساخته پیش از روانه شدن ایشان هنگام
 شب همه شان در میان یک کلیسه نماز گزاردند
 فردای آن جمهور را نام از خواص و عوام شهر لزیبن
 و ارا لیماک پرتگال بر رسم تودیع آن مسافران
 راه دور و دور از فراهم آمدند و از غایت از دحام
 ناس کنار دریا پوشیده گشت کشتیشان یا پادریان
 در لباس تقدس اساس پیش پیش ایشان
 ادعیه داد و ادخوانان می رفتند بر تو نماز و نیاز و فروغ

بملک خود باز گشت و خبر سفر فیروز ی اثرش
 تمام یورپ را از استعجاب و شکفت
 مملو و مشحون ساخت بادشاه پرتگال چون
 درین خصوص اندیشه کرد که ایجاد است کلنیس
 بر همین ایجاد است خودش خواهند شد بنا بران
 از قییس روم که در آن روز کار زمام عقائد یورپیان
 در قبضه اختیار خود میداشت و خلیفه خدا بر روی
 زمین پیدا شده شد در یوزه عنایت درین باب
 نمود قییس مذکور در جواب درخواست
 وی نظر با اختیار یکم به گمان خود می داشت گفت که
 هر مرز بوم که مردمان پرتگال در حدود مشرق یابند
 فرمان روائی آن بکف کفایت شما خواهد بود
 و هر زمینی که در نواح مغرب یافته شود کن مکن
 آن از آن اهل اسپین است

بادشاه بر نکال لشکر دریائی تیار ساخته و سرکردگی
 آن را نامزد خواجه دیس که کشتیبان مردانه و کار آزموده
 فرزانه بود نموده فرمان داد که همان راه که ملاحان پیشین
 رفته بودند پیش گیرند و به سمت جنوب هر قدر
 دورتر که تواند بروند خواجه دیس نسبت بملاحان
 پیشین دو صد و پنجاه کرده ساحل دریای نامعلوم
 بازیافت نمود و با همه ناوهای استانی و نارضا مندی
 دیگر کشتیانمان به محض دست یاری فطنت
 و دانشمندی خود بحد جنوبی افریکه رسید و چون
 در آن سرزمین با طوفانی عظیم دوچار شده بود آن روز بوم
 را بحریره طوفانی نام نهادند به ملک خود باز گردید
 ولیکن بادشاه او که بر اقبال مقصود نازش میداشت
 اسم آنرا بحریره خوش امید مبدل ساخت
 بعد این روداد به شش سال کانبس امریکه رایافته

بر نهج آسان می جستند آری حال سوداگری مانند
 آب جاریست همینکه در یکجانب می شود راه بر
 آمدنش از آن مقام بکدام یک سمت بقوت
 تمام پیدا می کند

از آغاز یک هزار و چهار صد و دوازده سال مسیحی
 لغایت یک هزار و چهار صد و شصت و سه مردمان
 پرتگال در مختلف سفرهای خود هفتصد کرده غربی
 کناره افریکه بر بادبان می رفتند چون درین سفر
 بنظر تمیز دیدند که ساحل دریا از سمت مشرق
 اندک اندک تنگ تری می شود بنا بر آن امید
 رسیدن بهندوستان از آن راه بشرط کوشش
 و اعمال صعوبات سفر و رولهای ایشان پرتو
 انداخت

در سال یک هزار و چهار صد و هشتاد و شش

پرتگال استیلا داشتند درین زمانه (یعنی روزگار
افزایش تمول دولت پرتگالی بذریعہ تجارت)
از انجام طرود کشته بملک افریکه رفتند اهل پرتگال
در آن ملک نیز تعاقب ایشان کردند

در سال یک هزار و چار صد و دوازده مسیحی اولابنای
آمد و شد اهل پرتگال بغربی افریکه آغاز شده بود و پس
از صد سال ایشان را اقتدار بر رفتن جنوبی افریکه نیز
پیدا کردید

ازین مذکور است نیکو هوید می شود که باشندگان
ویار مغرب همواره در تحصیل اشیای لذت
انتهای مشرق رغبت تمام داشتند و اشیای مالا کلام
می داشتند و همیشه از برای اکتساب این دولت
عظمی و هماغوشی شاهد مدعا را یهای نونومی زدند و
جیلتهای رنگارنگ می انگیختند و راههای چاره گیری

وحشی مذکور رسیده بسبب همین تجارت
 خود وونس زودتر شهره آفاق گردید تجار آن ملک
 اجناس اسکندریه خرید به محالک یورپی
 بردند اکثر شهرهای اطلی بدست یاری تجارت باعلی
 مرتبه دولت و تونکری رسیدند
 قریب پانصد سال است که خاصیت مقناطیس
 در وانمودن جهات یافته شد چنانچه در خزینه تختین
 ازین رساله بگونه تفصیل رقمزده کالک بتیین گردید
 و شک نیست که اختراع آل قطب نما که بواسطه
 مقناطیس ساخته شده رغبت مردمان یورپ را
 بر تجارت و بالا ساخت و از اقوام یورپ
 آن گروه که ازین سودمند ایجاد بیشتر منتفع شدند
 و اسباب یسار اند و خند اهل یرکال بودند در
 زمان قدیم آن گروه از طبقه اسلامی که بر مملکت

در سال هفصد مسیحی این مردمان وحشی طوایف
 الملوک کشته آغاز افزایش و ترقی نمودند و اختیار و
 برگزینش در میان ایشان پدید آمد و کام بکام
 دانش و تمیز میان شان منتشر گردید و خواهش
 چیزهای مزه دار و طرب انگیز پدیدار گشت
 در همین جزو زمان مملکت مصر در حوزه تصرف
 اهل اسلام درآمد درین روزگار ایشان اسکندریه
 را در خور تجارت نه پنداشته بنای تجارت نامی
 در میان آن دیار و نواح غربی هند که در آنجا حاصلات
 ملک شرقی خرید کرده می شد نهادند و از این جا
 اجناس شرقی خرید کرده به ملک خود از راه دریای
 شوری بردند و از آنجا تا بحر ان یورپ اتباع نموده
 به مختلف خطهای یورپ می رسانیدند
 اولاً طرح تجارت در اطلی ریخته شد و از آنجا بمردمان

بینندگان و حیرت انگیز ناظران آن خرابه است
 در سال چهار صد مسیحی مردمان و خوش سرشت
 سیلاب آنها از نواحی یورپ بر ریاست
 روم ریخته آن چنان سلطنت با کفر فرادرا ندک
 زمان زیر و زبر و با خاک سیاه بر ابر کردند و چون این
 وحشیان اهل مذاق نبودند یا ذوق چیزهای لذت
 انگیز و شادمانی پیرننداشتند بناچار رونق بازار کونه
 تجارتی که بدینار مشرق مانده بود بر شکست و لیکن
 چون دارالسلطنه قسطنطنیه که باستیلول شهرت
 دارد و بر سرحد یورپ افتاده است هنوز از دست
 برد آن دو سیرتان محفوظ بر حال پیشین خود مانده
 بود اسباب تجارتی دیار شرقی به انجانی بردند اگر چه
 در ازای راه و خطرات این سفر موجب عرج
 و مرج عظیم می بود

ساخت و بواسطه آن شهر در آن صحرا تا بحر آن را
 قابوی تجارت پیدا آمد چه این شهر محل آرام و آسایش
 بود و کار و ایوان آب و علف و دیگر ضروریات
 سفر در آنجا می یافتند به همین روش حاصلات و یار
 شرقی را از کنار رود فرات براه خشکی بدان
 شهری بردند و بنزریعه همین تجارت کار پالمر ابلاشه
 تا آنکه پادشاه آن بار و میان هنگامیکه شوکت و شکوه
 ایشان بر اوج کمال رسیده بود جنگ کرد
 ولیکن اکنون این شهر سر تا سر ویران است
 همین به طور مآذ و پناه رهنمان و دزدان که تاراج صحرا
 می کنند مانده است و بس ولیکن در زمان ماضی این
 شهر را چه شان و شکوه بوده باشد که با وجود
 گذشتن یک هزار و شصده سال بر فرازش
 هنوز نظاره بقیه عمارات و ستونهایش سرگردان ساز

مسند راج از زیر زمین کنده بر می آورند ولیکن رومیان را
 از هندوستان واقع حوالی کنک خبر نبود و چنان
 تصور می کردند که بسبب شدت گرمی انسان
 و دیگر جانداران در آنجا خود نمی زنند
 بجز این راه رودخانه سند راه دیگر نیز بود که رومیان
 حاصلات دیار مشرق را از آن راه می بردند
 نزدیک دوهزار و هشت صد سال گذشته که
 سلیمه پادشاه شهر یهودا کار و بار تجارت را بالا برد و
 کرده دور از شهر یهودا صحرای کلان از ریگستانست
 که آنجا تا فرسنگها علف و گیاه بنظر نمی آید ولیکن در
 حاق وسط یا ناف آن دشت جائیست پر از
 آب و گیاه دایره نما که محیط آن نزدیک به شش
 کرده است و به سبب فراخی و وسعت مشهور
 درین جا سلیمه شهری بزرگ موسوم به پالمیرا بنا

طعام و جواهر با سکنه ریه و از آنجا به شهر روم هر سال
می بردند

در این آمد و شد سالانه از بندر سند تا دریای عراق
آخر کار به دریافت ملاخان رسید که هر سال
شش ماه هوای دریای یک سمت می وزد و شش
ماه دیگر از سمت مخالف آن پس از اطلاع
یافتن بر این معنی عادت ایام جاهلیت که راندن
جهاز است کنار کساره و دریای بود و گذشته هنگام
وزیدن باد و بوری یا غربی باد بانهای جهاز برداشته
بهند می آمدند و چنانکه باد قبول یا شرقی وزیدن آغاز می کرد
لنگر جهاز برداشته در آنک مدت زمانه
به ملک مالوف خود می رسیدند به همین طور مردم
روم راه تجارت کرانه های به ملک شرقی پیدا کرده
بودند هنوز گه های روم در مقام طبر او نزدیک

در یار از دانه آن نشان غضبناکی بتان یا اصنام خود
می انکاشتند

این بود مختصر احوال سیر و سیاحت سکندر
بسوی هند و ستان و باز گردانیدنش از ان چون
پس از چندین ادوار لیل و نهار سلطنت و سطوت
یونانیان از پادر آمد اهل روم یار و میان بر اکثر بقاع
عالم فیروز و مظفر شدند ولیکن ایشان مانند هند
سوداگری را از نظر اعتبار انداخته گزین شیوه
تجارت بد و مان دار اذل قوم داکذاشته
ولیکن هرگاه شوکت و حشمت رومیان افزون
گردید و شهر روم دار الاماره عالم گشت رغبت
مردمان آنجا بر چیزهای نشاط انگیز و اسباب
طرب افزای دیار مشرق پیدا شد و بسیاری
اجناس تجار تی از بلاد شرقی مانند ابریشم و مصلحات

پس خود سکندر با شتیاق از مونهای دریاه
 مطمح نظر بلندش بود از راه تری روانه گردید بعد طی
 مسافت پانصد کرده سفائن بدانه دریار رسیدند
 و از آنجا سکندر از شکر جهازی جدا شد و خود بنفس
 نفیس سپهسالار جنود خشکی کشته پیشاپیش
 روانه کشت نیار کس که برفتن از راه تری بحر عراق
 از سکندر فرمان یافته بود آن سفر را در هفت
 ماه با تمام رسانید

سکندر از نیک انجامی این سفر بسیار شادمان
 گردید و نسبت بتمامت فیروزیهای خود آن را
 بیشتر غنیمت شمرد ولیکن مردمان ملازم سفر
 بطور آن قدر نادان و بی خبر از حقیقت کار
 بودند که مد و جز را بداشت و فردا داشت آب

* کیفیت مراجعت سکندر از هندوستان *
 چون سبب بیداریهای شکر یانش عزم سکندر
 نیاز کردیدن بدیار مغرب مصمم گشت رای
 بلندش اقتضای آن کرد که مراجعتش از راه دریا
 اتفاق افتد تا بدین بهانه بر مزایای سفر تری آگاهی
 یابد بنا بر آن سعی موفور از برای باز یافتن راه از رود
 خانه سند تا به بحر عراق بکار برد و در آخر کار در یافت
 که بدان راه تواند رفت

بنا بر آن فرمان داد تا دو هزار کشتی در رودخانه و پیاسه
 آماده ساخته شد آنگاه نیار کس را بسر کردی این سفائن
 نامزد فرموده یک لک و بیست هزار سپاه و دوصد
 زنجیر فیل همراه سفینه بار وانه ساخت جمعی از
 از شکر یان بسفائن بر نشستند و باقی ایشان
 همراه شان بهر دولاب رودخانه در خشکی کوچ کردند

چون سکندر بر فوائد از جمله تجارت نسبت به
 بنی آدم نیکو مطلع شده بود و می خواست که هر وجه که
 باشد در ترقی بخشیدن این بهین ذریعه منافع عام بذل
 جهه فرماید بنا بر آن در مملکت مصر شهری کلان
 از سر نو آبادان کرده بنام خود باسکندریه خواند این
 شهر بر وجه شایسته از برای بالابردن کارهای تجارت
 یورپ و ایشیه و آفریکه بنا نهاده شده است زیرا که
 بر حدش ترک آن هر سه بهر عظیم از ربع مسکون
 یادینا کهن واقع است درین شهر تمام امتعه
 و بضاعات تجارتی از ممالک شرقی نقل میگردند
 و از آنجا به ملکهای یورپ پراکنده و منتشر گردانیده
 می شد تا یک هزار و پانصد سال بعد فوت
 سکندر این چنین جای تجارتی در عالم نبود

به یقین پنداشته می شود که ذهن رسا و طبع والایش
 مناسب فرمان روائی آن چنان سلطنت گرانمایه
 نامور که بذریعه آرای جهان کشایش بساخته بود
 خسرو ایران در آن زمان نسبت به یکر
 پادشاهان توانا تر بود مگر کندر بوسیله تدبیرهای
 خجسته خود از سبک مایه لشکر بر مملکت ایران
 ظفر یافت سپس بعزمست کشور هند از رود
 خانه سند بالای پلی که بنزدیکی شهر اٹک بسبب
 کمی عمق رود مذکور در آنجا بسته بودند عبور نمود
 در حدود پنجاب تارود و پیاده رسید و که
 درین میان سپاهیانش بسبب غایت
 کوفتگی که از این سفر دور و دراز عائد حال شان
 شده بود یک سره سر از همایش بر تافتند و بهر حال او را
 بران داشتند که بسوی دیار مغرب باز گردید

در میان ایشان پیدا می شد تا بهر وسیله و بهانه
 که دست می داد حاصلات عشرت سمات بلاد
 شرقی را بسوی ولایت خود می بردند بنا بر آن بسیار
 ملای کم این مقام خواهد بود که برخی از نیکو نه سرگذشتهای
 کهن بقید تواریح رقم زده خامه بیان کردند و لیکن بدان
 شرط که در نگارش ازین جنس داستان باستان
 خامه و قایع نگار از عهد سکندر فیلقوس بالا تر نرود
 تا امروزه دوازده یک صد و هفتاد و یک سال
 از زمان ظهور سکندر گذشته است در ادل
 حال او فرمان روی خط یونان که یکی از خط ط یورپ
 است بود اگر چه در هر گونه رزم فتح و فیروزی
 نصیب وی می شد با این همه همست بلندش همسین
 در کوفت و ظفر نبود از آن نیر و مندی های شکفت
 آورد که در امور جهانگیری از وی پرتو ظهور انداخته

خرزینہ ششم

در ذکر نخستین سفر از یورپ به هندوستان
 از راه کیپ کوه دھوپ یا خوش امید
 در خرنہ اول ازین رسالہ یافتن کلبیس کپہان نورابکونہ
 تفصیل ذکر کردہ شد اکنون وقت آنست کہ احوال
 اول سفر مردم یورپ کہ از راه کیپ خوش
 امید بہندوستان اتفاق افتد درین خرنہ یاد نمودہ آید
 بعد یافتن کلبیس امریکہ را بہ پنج سال یاد رسالہ ۱۴۹۷
 یکہزار و چہار صد و نو و ہفت مسیحی این سفر نامہ را
 صورت گرفتہ

چون از قدیم زمان مغاربہ یاساکنان دیار غربی دل
 دادہ جلب اسباب کامرانی و ستلذات
 نفسانی بحیلہ تجارت از دیار شرقی بودہ اند و از
 ہمین جاباعثہ جستجویی راہ آسان بسوی شرق

و احیاناً تمام آن لوه شدت در حرکت می آید
 و آد از غریوان و هولناک بمشابه شلک
 هزاران توپ که یکباره سرداده شوند شنیده
 می شود و آتشپارهای فروزان و سنگهای سرخ
 آتشگون تا مسافت هزار قدم از آن برجسته
 دور می افتند و سیل آتشین که اخته کرد آن
 روان می گردد در راهکنده این سیل آتشین
 هر تر خشک از خانه و درخت و جز آن که می
 افتد یکسر پاک سوخته می شود نزدیک صد سال می
 شود که عظیم ساخه ازین قیل واقع شده بود که
 خاکستر و سنگهایش بفاصله پانزده کرده افتاده بود
 در عرصه یکصد سال این چنین واقعه سهمگین دوسه
 بار اتفاق می افتد

شکفت افزائی کامتر اند هرگز محل پرستش
 نمی پندارند و لیکن بسبب ناپیکوتربیت یابی
 مردمان این ممالک و نا آگاهی شان از خاصیات
 طبائع چیزهای سبکمایه را چون چشمه آب کرم
 مونگیر و مانند آن قبله حاجت و مظهر احترام می اندکارند
 کوه و سودیس که به مسافت دو نیم کرده از
 شهر ناپلس در مملکت اطلی واقع است نسبت
 به تمامت خیال آتش فشان عالم زیاده تر مخوف
 است

دامن یا شیب این کوه بسوی دریای شور
 از درختان بر دمنده پوشیده است هوای اطرافش
 دلگشاد و روان قروز بر سر این کوه غاریست
 بسیار ژرف که قطر آن چهار ذراع است
 ازین غار همواره روز و شب دود بیرون می شود

ناپلس واقع است و از جمله جبال آتش انگیز عالم
 در اکثر مواضع از هندوستان چون سیتا کند
 مونگیر و جوالاکهی و غیر آن چشمه های آب گرم و
 آتشین که سبب آن سیری زمین است
 از اجسام کبریتی آتش انگیز از رحم خاک میزایند
 یابی کشایند هندوان غافل از خواص اشیا
 این چنین بقاع را پرستشگاه خود ساخته اند در
 ولایت یورپ بسیاری از جبال اند که آتش
 و دود پی هم از آن بیرون می شود و بسا هنگام جسمی
 آتشناک که اخته شده مانند سیلاب از آن
 روان می شود و دانات آن حدود را یکباره سوخته
 و خراب می سازد

در آن ممالک این چنین نمایش های سهمناک
 را که صد بار از چشمه های آتشین کشور هند در

نیم ساعت کسری بیش بدان شرط که هوأند
نباشد بست و پنج کرده راه طی خواهد کرد

این طلسمهارا از نزدیک پنجاه سال بکار می
برند هنوز چنانچه باید بدرجه تکمیل نرسیده و دقیقه

عظیم که درین طلسمسازی تا این زمان یافته نشده

این ست که چگونه پرواز این مرکب باد در دست

رس را کب آن باشد تا هر جا که خواهد این ممد

باد سیر سلیمان نهاد را ببرد و هرگاه که خوش کند

فرود آرد

هرگاه این راز باز شکافته و این مرکبست یافته گردد

هر کس باعانت آن بهر جا که خواسته باشد خواهد

رفت

خزینة پنجم

در ذکر کوه آتش فشان و سودیس که در حدود

و نیز در نظر خواجه رسید که جهازی از ارلن
بسوی انکاسن می رفت

چون خواجه موصوف درین تک و تاز خود را
در هوای بالا محاذی خط انکاسن یافت از هوای
لطیف ظلم مذکور را آهسته آهسته تهی کردن
گرفت و بناچار در اندک زمانه بروی زمین
مبوط نمود

بدست یاری این چنین ظلم حکمت اساس
پیش ازین شخصی بدوری یک کرده در هوا
صعود کرده در عرصه یک ساعت کسری کم در هوا
بالای دریای شور بنی هیچ گونه محنت و رنج بی باکانه
سی کرده راه طی کرده از یک جزیره بحریره دیگر
شتافت

متوسط ظلمی ازین ظلمهای هوایی در عرض

تمام صعود کرد و خواجه رسید لرکاهه خود را با آن علم بخشید و
 بانو در عالم باد و بار و دی تماشا نمایان عرصه خاک جنبش
 دهن در نیمه ساعت از میان ابر بالا تر رفت و پاره
 ابر زیرین حجاب انظار تماشا نمایان شده طلسم پران
 را از نگاه ایشان ناپدید کرد ایند و چون حجاب
 ابر از میان برخاست باز طلسم مسطور ماند خال
 چهره آسمان پدیدار شد سپس رفته رفته از نظرها
 پنهان گردید

چون خواجه موصوف در سیاحت عالم باد بر
 مرکب باد شتاب به طبقه زمهریر که طبقه سردار
 هواست رسید چند دانه مگرک بر خواجه بارید و
 او میدید که آن دانهها چون بزمین نزدیکتری شد که اخته قطره
 باران می گشت زیرا که طبقه نسیم یا هوای مجاور
 روی زمین نسبت به هوای آن طبقه گرم تر است

به طبع بسوی بالا پرواز می کند پرمی نمایند و زیر آن
کوی بادی کشتی کوچکی می بندند و پیش از
پرمناختن از هوای سبک همه آنرا بس چهار
رسن کنند باز مین استوار بسته میدارند و همینکه
از هوا پر ساخته ریسمانهایش می برند طلسم هوایی
بزودی هر چه تمامتر در عالم باد بالایی شتابد تا آنکه به طبقه
از هوای رسد که در سبکی و خفت هموزن هوای
بلون است

پس از آنکه خواجه سید لرایین چنین طلسم هوایی
را تیار ساخت جم غفیر از مردمان از بهر تماشای ببالا
بر شدن آن فراهم آمدند خواجه موصوف بعد از
پند گرفتن علمی نشان احترام از دست یکی از بانوان
والا مقام بر کشتی بلون بی ترس و سم سوار گشت
در آن زمان که رسن را بریدند طلسم هوایی بزودی

(۳۲)

اینند اشیای شش گانه تجارتی هندی که بدیگر ممالک
می برند و از آن منفعت تمام بر می دارند

خزینۀ چهارم

در ذکر هوائی سیاحت خواجه سید لعل

در میان بلون باطلسم هوائی یا کوی بادی

شش ماه می شود که خواجه سید لعل که صاحب ذهن

ر ساد غریمت و الاست بلونی ساخت

تایقوت آن خود را از جزیره ار لن در عالم باد

سیاحت کنان به جزیره انکلن یا کلان بر یطن رساند

این طلسم هوائی که کالبدش قفسی سبک چوبین

است از پارچه تنک سبک قماش مانند حریر

ساخته می شود به شکل کوی پس از تیار ساختن و

مناقد هوایش بستن آنرا از هوای سبک

تر و لطیف تر نسبت به هوای مجاور خاک که

در ملک خودش پیدا شدنی و از آنجا تا جبران
 بجای دیگر بردندی بغایت مفید از بهر مملکتش
 کردیدی بنابران دو کس را پنهانی به ملک چین که
 بدوری یک هزار و پانصد کرده از اطلی واقع است
 فرستاد تا آنها چند کرم پیل را در جوف چوب
 بانس یانی نمره مخفی باطلی نقل کردند بدین وسیله
 بعد مرور ایام ابریشم بدان موفوری در آن
 ولایت پیدا شدن گرفت که آخر کار اطلی
 جای تجارتی ابریشم کردید

ششم شوره

شوره ماده باروت است اکثر در باروت خانه
 کپنی به مصرف می رسد و بولایت جراتنه نیز
 فرستاده می شود

کشاده نمی ماند بعد آن حالت آن کو یک بریشمین
 را در آب کرم می گذارند تا کرم پیله می رود آنگاه تاری
 آن کو یک را بر کشیده بر چرخه کو چاک می پیچند
 و اگر بوقت مناسب ابریشم گرفتن کرم پیله
 را نکشند شکل پروانه می گیرد غوزه بریشمین را می خورد
 و بیرون می آید و در این حال آن کو یک در خور
 آن نمی ماند که از او ابریشم برکشند
 در یورپ میان مملکت اطلی نیز ابریشم پیدا
 می شود پیش ازین روز کار یک هزار و دویست
 سال زمانیکه اهل روم مالدار و عیش و نشاط دوست
 بودند امر او تو نکران آن دیار بسیار بر ختهای ابریشمین
 خواهش می داشتند بنا بر آن از ولایت ایشیه
 ابریشم فراوان بر روم نقل کرده می شد
 یکی از قیصره روم را چنان بخاطر کند شست که اگر ابریشم

بسیار از کالکته خرید کرده می برند و در وجه قیمت
آن در لکه سیمین سکه آند یار است می آرند
ولیکن مردم یورپ و امریکه از چند ی در کرپاس
سازی بیشتر مشغول شده اند

پنجم ابریشم

که در کارخانه رامپور بهولیه و کمر کهالی و جنگی پور
و ماده و قاسم بازار و دیگر جا ساخته میشود
چون ابریشم را بدیگر ممالک نقل میکنند مردمان
آنجا کونا کون حریر یا جامه ابریشمین از آن تیار می سازند
طریق ساختن ابریشم این است کرم ابریشم
که بنام کرم پیله و کرم قرزیر خوانده می شود همینکه بر کهالی
توت خورده کالان شد تارهای ابریشم از وجودش
پیدا شدن می گیرد و آن تارها را کرم پیله بر خود می تند
یا می پیچد تا بحدیکه راه بیرون شدن از تیج طرف

(۳۰)

بروش تنباکو آنرا آن قدر می کشند که بحد سکر رسند
در تمامت ممالک شرقی افیون را از هند
می برند و در ملک یورپ اکثر افیون در ترکستان
زوم پیدا می شود و اغلب باستعمال مسلمانان
می رسد

چهارم پارچه ملل و غیر آن
که در ممالک هند عموماً هر سال بکثرت ساخته می شود
خصوصاً ملل در داکه و خاصه در شمالی کنکب
و بافته در میان جنوب و شرق لکھی پور و صحن
در مید نیپور و اداریه و اطلاع متعلق ملک
مرهطه و کهرادر بیر بهوم خوب ساخته می شوند
در ملک امریکه چون اغلب مردمان به بندریگری
یا زراعت مشغول می درزند کمر پاس یا پارچه
نخی کمتر ساخته می شود بنابر آن تاجران آن دیار کمر پاس

و آنجا ازین پنبه پارچه ساخته می شود و مردمان کثیر را
بدین مشاغل وسیله روزی پیدائی کرد

سیوم افیون

افیون در صوبه بهار و بنارس بسیار پیدا می شود و بخیر
سرکار کمپنی هیچ کس برای کاشتن کوکنار و خریدن
افیون ندارد مگر بحکم سرکار

طریق ساختن افیون اینست که شامکاهان کوکنار
را بر دوش حجامت از کار و چند زخم می زنند
و آن رطوبات را که از راه زخمها بیرون می آید
و شبانگاه بر پوست کوکنار منجمد یا بسته می شود
بامداد آن فرامی گیرند و همین رطوبت کوکنار منجمد
شده افیون خالص است

چون افیون به کلکته آورده می شود تجار آن را خریده
بملک چین و ملائی می فرستند باشندگان اندیاز

و بست لکمه بیشتر خواهد بود اکثر ازین نیل بملک
انکریزی رود و از آنجا بمالک دیگر نقل کرده می شود

دوم پنبه

پیش ازین در ملک بنگاله پنبه بسیار پیدا می شد
اکنون اکثر کشت و کار آن در میان دو آب
می شود و هرگاه بکلمته آورده می شود پیش از بار
کردنش در جهاز اولاد در کارخانه که از بهر تنک
و کوتاه کردن بسته مقدر است می برند و آنجا مقدماتی
کثیر از آن در آله مخصوص این کار می نهند آن گاه
از پیچ کلان آن را تنک در هم می کشند تا بدین
وسیله مقدماتی و افرا آن در کیسه کوچک در می آید
و بناچار در جهاز است جایی کم فرامی گیرد اکثر پنبه
بملک چین می برند ولیکن درین سه چهار سال
بیشتر بولایت انکریزی یا بریطن نقل کرده می شود

را این چنین ثمراتی می باشد و امن و امان بهمین
روش برکات آسوده دلی و نیکو زندگانی بر جمه و
انام از دور و نزدیک می باشد

چیزهای تجارتی هند خیز که سودش بغایت عام و تجارتی
منفعت آن تمام است بدین تفصیل آینده اند

اول نیل

درین سی سال پسین کشت و کار نیل بسیار
بعمل آمده است و کارخانها بر حسب آن از بهر تیار
ساختن نیل در عمل بر اطنه یا اهل فرنگ بنا گردیده
از برای رنگ بستن پارچه های نیل بسیار بکار
می آید قریب هشتاد هزار من نیل در یک سال
درین ملک پیدا می شود اگر بهایش یکصد و پنجاه
روپیة فی من گرفته شود مبلغ محاصل یک فصل
از ده هزار و بیست هزار هزار یا یک کرور

و بدین وسیله مبلغ خطیر از دیگر ولایات درین
 ملک می آید و حکومت سلاطین پیشین
 به سبب جور و بیادبی شان ملک و مال مردم
 از خطر ایمن نبود و هر کشور که از امن و امان بهره در
 نباشد و فصل خصوصاً مالش جز به طرفداری احدی از
 متخاصمین بعمل نیاید مردم بیکانه ز خود را به طریق تجارت
 در آن کشور نمی برند ازین سبب بود که تجار ممالک
 دور و دراز درین سرزمین کمتر می آمدند و اهل این
 دیار از عجایب صناعات یورپ و نوادر حرف
 دیگر کشور بی نصیب بودند

در عهد ریاست محمدرضا قسری که در انصاف پرور
 فرانسویان فرنگ تجارت هندوستان بسیار
 نامدار و کرامتیه گردید و اکثرتهی وستان را تونکرد
 اغنیار اغنیتر ساخت آری درخت محمدرضا

ولیکن بر مها و اهل سیام و مردم چین و باشندگان
هند که پیر و مذاهب بدو اند

خزینہ سیوم
در ذکر تجارت هند

اجناس تجارتی هند خیز که بدیگر ممالک نقل کرده می شود
خیلی منفعت می بخشد و عظیم سبب غنائی کشور
هند همین است به سبب بسیاری حاصلات زمین
یا چیزهای زمین خیز که بنی آدم بدان محتاج اند سگان
این مرز بوم را احتیاج به دور آوردن لوازم حیات
از ممالک بیگانه بسیار کمتر می افتد بلکه بسیار چیزهای
طبیعی که اهل دیار دیگر بدان حاجت دارند خواه از
قیل ضروریات زندگی باشد چون غلات خواه
از مقوله در بایستهای صناعت چون ابریشم و
وپنبه ازین کشور بدو برده می شوند

خط و معمور است شمالی هند

بنگاله مهند یا بهار بنارس بوندیل کهند
 بکھیل کهند متھیل یا ترهست خوشل
 اوده متھرا هریانه میان دو آب
 رودیل کهند جیپور بیگانیر جوداپور
 ریاست سینه ریاست هو لکر پنجاب
 ماتان سند کجرات بادیکر معمور است

خط و معمور است شرقی هند

خارج عمل سرکار کپنی

نیپال آشام هرنا منی پور جانتی پور
 کونکی و نانکه دکارد و اجنک و دیگر
 اقوام کوهی داخل قبایل هندو اند یا مساکن ایشان
 داخل سواد اعظم کشور هند است چه سکان همه
 این خطها بر کیش هند و ان زندگی می کنند

نیر شمالی حد آنرا جبال حمالیه که از میان جنوب و مغرب
 کشمیر تا اراکن سلسله بند در کشیده شده است
 فرامیکرو و جنوبی حد آن همان رودخانه نریده است
 و بر حد شرقی ملک برمه واقع است منی پور هر بنا
 در میان مملکت برهما و بنگاله افتاده است
 بسیاری از کوهیان این طرف عقیده هندوان
 دارند و بس

اسامی خط و معمور است که در میان

این حدود واقع شده اند

خط و معمور است جنوبی هند

اوریسه تلنک در اور میسور تراون کوت

حیدر آباد مملکت پیشوا یار یس مرهط پونا

ناکپور که در ۱۸۱۹ مسیحی به تصرف سرکار

کمپنی در آمد

حدود شرقی و غربی و جنوبی و کهن را در یای شور
 احاطه میکند و حد شمالی آنرا رودخانه نریده در منتهای
 شرقی و جنوبی و کهن جزیره ایست کمرن نام که
 بکیپ کمرن شهرت دارد و این جزیره قریب
 جزائر لنکا یا سنکهلد یپ واقع است لنکا
 دار المملک سنکهلد یپ است

بر حد شمالی هندوستان یا شمالی هند رودخانه
 سند که عبور کردنش خلاف عقیده هندو است
 میکند ازین عقیده بوجه احسن دریافته می شود
 که حد شمالی ممالک هند که محل بود و باش هندو
 است البته رودخانه سند است

بر حد غربی هندوستان نهر بلوچستان واقع
 است و آن طرف بلوچستان داخل خراسان
 شمرده می شود که در آن یکسره اهل اسلام می باشند

در عوض آن عقد های آبکینه یار های بلورین و جرس های
کوچک بادیکر چیز های کسبه بیدیشان داد
این بود اول تلاقی که در میان سکان دنیای نو
و کهن با صلح و صلاح اتفاق افتاد

* خزینه دوم *

در ذکر حدود کشور هند

کشور هند که حد جنوبی آن دریای شور است
مختویست بران ممالک که از زمان قدیم مساکن
هند است اگر رودخانه نریده که در وسط این
ممالک از مغرب بمشرق میرود حد فاصل گرفته
شود درین صورت کشور هند در دو بهره شمالی
نریده و جنوبی آن منقسم خواهد شد شمالی بهره
بنام هندوستان اختصاص می یابد و جنوبی بنام
دکهن ممتاز می شود

باشندگان نادان آن جزیره بخیال اینکه ایشان
 درین کالان طلسمهای پران (یعنی جهازات)
 چون عنقای مغرب از باد بانها بال پرواز کشاده
 بر روی آب آمده اند و از شنیدن آواز توپهای
 رعد آهنک برق شعله ابرود بسیار ترسناک
 گردیدند و پنداشتند که مگر ایشان خورشید
 ز ادکان اند که بر روی زمین آمده اند
 و از طرف دیگر جهازیان نیز از دیدن صورت
 شان که یکسر برهنه و بی ریش بودند و پوست بغایت
 نرم و رنگ مانند مس داشتند همان قدر متحیر
 شدند که آنان از دیدن اشکال غریب اینان
 شامکایان چند کس از ایشان بر کشتی کوچکی
 نشسته نزدیک جهاز آمدند و چند کونه ماکولات
 بطریق ضیافت پیشکش کلبیس نمودند کلبیس

جرم ناشکیبائی و ناصبوریهایی پیشین خویش
 نمودند سپس کشتی خود را در دریا انداخته نغمه
 مرایان و خورم و خند آن بسوی کناره کشیدن گرفتند
 کلبس نخستین کسی بود که در زمین نویافته اول خود
 قدم نهاد آنگاه مردمان دیگر بر زمین رسیده
 بر آهنگ ساز هنگام رزم زنان و نای خود را بر زمین
 نهاده سجده شکرانه پیش وادریگاه ادا نمودند و پس
 از برپا ساختن علم پادشاه اسپین آن زمین را بناش
 قابض شدند

جمع کثیر از مردمان آن دیار فراهم شده کرد ایشان
 گرفتند و از دیدن البسه و اسلحه و پوستهای سپید
 و ریشهای کلان شان (چه در آن روز کار اهل
 یورپ ریش درازی داشتند) حیرت ناک
 گشتند

یازدهم اکتوبر سال مذکور کلبیس فرمان داد که
 بادبانها را فرو بکنند و درین زمان احدی از جهازیان از
 غایت انتظار ظهور ارض جدید مرثه برهم نمی زد
 و دینم پاس از شب گذشته روشنی متحرک
 بنظر کلبیس در آمد سپس مردمان جهاز متصل پیشرو
 صدای زمین زمین در دادند و بفور غلغله شادی
 فزای شان سامعه فروزد دیگر جهازیان شد
 بامدادان دوازدهم ماه مذکور به مسافت یک
 کروه جزیره پراز سبزه زار و درختان پدید گشت
 مردمان جهاز با کمال سرور و نشاط بتقدیم وظائف
 حمد و ثناء به جناب کبریا پرداختند و نغمه سپاسگذاری
 در حضرت باری بلند ساختند
 و آنگاه از راه اعتدال در آمد و سریناز برپای کلبیس
 بودند و بزبان معذرتشان در خواه بخشایش

بهر صورت بوسیله این همه نرمی و درشتی
جوش و خروش ایشان در اول وهله قدری
فرو نشسته چون باز برایشان ناامیدی استیلا یافت
با هم مشورت کردند که کلبیس را در دریا اندازند
و خودشان بوطن باز گردند

چون کلبیس نیکو دانست که اکنون استمالت
ایشان خواه برفق و مهر خواه بخشونت و قهر هیچ
ثمر پیدا نخواهد کرد بناچار با ایشان عهد استوار
بست که اگر در عرض سه روز کناره بنظر نیامد البته
مراجعت خواهیم نمود

درین زمان امید کلبیس از برای یافتن زمین نو
قوی گشته بود چه بآنداختن بلد یا منجاره آبسنج در
آب اثر زمین دریافته می شد و نیز بروی آب
خوشه های ثمر و اکثر خیزرانهای نو بریده دیده می شدند

ع هستی قطره دلیل است که دریائی هست *
 تاغره ماه اکتوبر ایشان شش صد و پنجاه کرده راه
 طی کرده بودند و لیکن کلبس بایشان گفت که
 همین چهار صد و نود کرده از کناره دور آمده اید و بس
 در این زمان چهار یا نه است و یک روز می شد که زمین
 رانده بودند و امیدشان از دیدن روی زمین
 بزودی یکباره منقطع شده بود جمع کشتیبانان و سر
 کردگان شان از غایت بی‌دلی و آسیده سری حال
 خود را بسیار روی پنداشته آغاز کریه و زاری کردند
 و خواستند تا باز گردند و لیکن کلبس باین همه در آن زمان
 حواس خود را پیوسته بر جا و درست میداشت
 و همیشه هست خود به فرو نشاندن یاتکیس دادن
 دلوله جزع و فرع شان گاهی برفق و مدارا و گاهی
 بزجر و قهر بر می گماشت

مهرام از آرام و راحت خود خبرند اشت و بنای
 همه امور وابسته جهاز است بر صوابدید رای خود
 نهاده بود و مراکب را چنانکه رایش اقتضای کرد
 می راند ملا حانرا همواره از مقدار راه طی شده خبر
 واقعی نمیداد و بسیار مسافت سپرده را
 بکم دایمی نمود و همیشه با و با نهرا ابر کرده به صوب
 مغرب می شتافت

در اثنای این تک و تاز روزی دید که روی
 آب از اوراق درخت پوشیده است
 کشتیانان را گمان شد که مکر بمنتهای و نیار سیدند
 ولیکن کلبس با ایشان گفت که چنین نیست که
 می پندارید بلکه امیدوار باشید بنزدیک رسیدن
 مملکتی از محالک چه این بر که مانیکو دلیل اند بران
 و بر وجود خشکی بران عیان آری

جهت ناامیدی و نا کامیابی آخر کار کلبس بدین
پست تر زبان گشت

* کریه صبح و سی شکر که ضایع نکشت *

* هر خم مرثکان ماکو هر یک دانه شد *

بعد آماده ساختن اسباب سیاحت سیوم

آگست ۹۲ ۱۴ مسیحی کلبس بر چهار سوار شد هنگام

روانگیش جمعی کثیر از مردمان بر لب دریا گرد آمده در

باره حصول مرامش بدرگاه ایزد دست دعا برداشتند

کلبس بادبانها را سمت مغرب برداشته روانه گردید

در عرض چند روز آنقدر مسافت طی کرد که

کناره زمین از نظر کشتیانان ناپدید گشت و خود را

در دریای اعظم ناپید اکنار یافته کریه و زاری آغاز

کردند پیشانیهای خود را کوفتن گرفتند

کلبس خود آنقدر سرگرم کار بود که بامید حصول

کلبیس امید داری مایوس و ناکام باز کرد و
 و نیز نزد خاتون در یادش بمعرض اظهار در آوردند
 که اگر در عهد سلطنت بادشاه حدود ولایت از آنچه
 هست فراختر کرد یا حوزه مملکتش وسیعتر شود
 چقدر در علو شان و سمو مکان سلطان خواهد افزود
 شاه بانو عرض ایشان را قرین قبول فرموده کلبیس
 را دیگر بار طلب کرد و همگی زیور است را کرد
 نهاده از برای تجهیز سامان سفر دی مبلغی از زر
 بهر مایند کلبیس پس از ادای لوازم سپاس
 و ستایش خاتون نامجوی فرخنده خوی بادل شاد
 در فراهم ساختن اسباب سفر همت بر گماشت
 و باز ای سی و دوهزار روپیه سه منزل جهاز خورد
 از ان مبلغ زر بخريد بدین روش پس از لکاپوی
 هشت سال برداشتن انواع محنت در نج از

رقم قبول رانده بود ولیکن شوهر تنگدش سنک
 راه انجاح مراشش کشته باز آن بیچاره را ناکام
 بدر فرمود در آن زمان حسب حال آن دردمند
 شکسته دل این بیت بود

* از درد دست چه گویم بچه عنوان رفتم *
 * همه امید رسیدم همه حرمان رفتم *
 قضا را در همان نزدیکی زمان دارالسلطنت اهل
 اسلام بتصرف مردم اسپین درآمد و ازین ممر
 پادشاه و خاتون و دیگر متنبان دولت اسپین
 بسیار شاد و خورم گشتند و استان کابنس انتهاز
 فرصت غنیمت شمرده بحضور پادشاه عرض کردند
 که درین چنین هنگام که اسباب شادمانی آماده
 و درهای فتح و فیروزی بر روی اولیای دولت گشاده
 است شایان قدر بلند بادشاهی نیست که هم چو

نظر به پیکر خاک اگر صاحب این عزم اندکی از
 ساحل درون دریادورتر رود باز او را مراجعت
 ممکن نباشد بادشاه اسپین از طرز بیان نحوست
 تو امان شان در خواست کلبیس را نا مقبول
 ساخت و رد کرد کلبیس پس از مایوس
 گردیدنش از پیشگاه ویکر پادشاهان یورپ
 نیز بسبب عدم استطاعت ایشان بر تهیه
 اسباب سفرش خواست تا خود بولایت
 انگریز یا انگلستان برود

ولیکن پس از دستوری یافتنش از دربار
 بادشاه اسپین چند کس از کارگذاران شاه بانو
 یا خاتون شاه او را بران داشتند تا حاجت خود را
 از پیشگاه خاتون شاهی خواستگاری نماید اگرچه
 آن زن کشته پیشانی بر عرض داشت کلبیس

بصوب دولت بر طبقه روانه ساخت آنجا نیز کار
 بسته ویرایش پیدا نماید

درین روز کار بادشاه اسپین با اهل اسلام
 جنگ و پیکار در میان میداشت قبل ازین
 اگر چه اکثر حدود ولایت اسپین بتصرف جماعت
 اسلامیه درآمده بود مگر درین هنگام همین شهر
 کربیناد در دست ایشان مانده بود و بس
 کلبیس ارادت خود را هم چنانکه پیش دیگر
 سلاطین یورپ در مقام اعلام آورده بود بخدمت
 بادشاه اسپین نیز معروض داشت بادشاه اسپین
 عریضه ویرابارگان دولت سپرد چون ایشان
 جاهل و بی خبر بودند در باره این سفر میان شان
 خلاف و نزاع بیهوده برخاست بعضی از ایشان
 گفتند که دریای شور پایانی ندارد و برخی بران بودند که

از ارکان دولت خود حواله نمود و چون نزد ایشان
 بهند رفتن از سمت مغرب ناممکن بود در اتمام
 کار وی تا اهل ورزیدند

و بعد آگاهی یافتن ایشان بر فوائد این سفر که مطمح
 نظر کاتبش بود تا آن منافع بسوی سلطان ایشان
 غایت کرد و پیش بینی را کار فرموده بزودی مقصدی را
 از دولت پرنگاهی بدین مهم نامزد ساخته روانه نمودند
 چون این کس مانند کاتبش صاحب عزم و ارادت
 در خور این چنین کار دشوار نبود و هنوز بسیاری
 راه دریاطی نگزیده بود که با طوفانی عظیم و چهار کشت
 بناچار سر اسیمه و ترسناک باز گردید

چون کاتبش را بدین فریب ناکی اطلاع دست
 داد بانفرت هر چه تمام تر این مملکت را داکذاشته
 برادر خود را از برای مسالت پایمردی یا دستگیری

از باب تجارت آن وقت بسیار کم بودند
 و طبقه تجار را آن قدر سرمایه و کار نبود که متکفل
 اخراجات این چنین عزیمت عظمی شوند بنابراین
 از بهر تجهیز سامان این گرانمایه سیاحت و فراهم
 ساختن اسباب و ذخائر سفر دریا کلبنس را حاجت
 افتاد که در یوزه اعانت از پادشاهان و فرمانروایان
 آن کشور نماید *

اولاً از حکام ملک خود درخواست امداد نمود
 ایشان پس از اندیشه عزیمت وی را
 متبعه و دور از کار دانسته دست رد بر سینه
 التماس ادنهادند *

پس از آن پیش پادشاه پرتگال رفت و در
 امر مذکور یاریگری از وی خواست پادشاه پرتگال
 جواب در خواست او را بر صواب دید و کس

را که صاحب ذهن رساو هست بلند بود بخاطر
گذشت که اگر از یورپ بر خط مستقیم نمایی
میلان بچپ در است بسوی مغرب روانه
کرد و بهندوستان خواهد رسید *

و چون عزم دالایش پیوسته او را بر جستجو و کاوش
راه آرزومانی داشت روزی چند چوب خیزران
و مانند آن را که بالوان نکار برنگاشته و هوای غربی
آنها ساحل بحر مغرب انداخته بود یافته بسیار
شادمان گردید و به یقین دانست که مملکتی یا معموره بسوی
مغرب هست سخن مختصر گونه آگاهی برین معنی
حاصل ساخته عازم سفر دریا از بهر باز یافتن معموره
مظنون گردید *

چون در آن زمان در ممالک یورپ هیچ جهاز
کلمان تراز سه هزار منی نبود و نسبت بزمان حال

مقاطعتی بدو صد سال شخصی کلبنس نام در شهر جنوه
 از ملک اطلی پیدا شد درین عهد مردم پر طکیز
 نسبت بدیگر فرق یورپ در فن چهار رانی یا ملاحتی
 مهارت بیشتر می داشتند بوسیله اکثر سفر
 و سیاحت دریا که کلبنس را با مردم پر طکیز اتفاق
 افتاد در امور سیاحت بحر و تجارت بکرنیده
 و آزمونهای پسندیده بهر سید

چون در آن جزو زمان اهل یورپ یا یورپیان
 مرز بوم هندوستان را پراز کنوز زرد کوهر می پنداشتند
 و بوسیله جزوی تجارت که از راه خشکی اهل یورپ
 را بهندوستان اتفاق می افتاد سرمایه تونکرمی و غنا
 نصیب ایشان می کردید بنا بر آن همواره خار خار
 این معنی در خاطر می داشتند که بچه تدبیر از راه دریا
 به تجارت مملکت هندوستان شتابند کلبنس

کشت و هم چنین سمت مشرق و مغرب که
 همواره راست چپ آنکس است که رو بشمال
 می ایستد و آنست که خواهد شد اکنون این جهات
 اربعه را با جهات بیست و هشت دیگر که در میان
 شان افتاده اند به نشانهای خاص یا نامهای ممتاز
 از هم جدا باید ساخت و بس
 پس از دریافته شدن خاصیت سنک آهن را با
 جهات راه نما مردم بی ترس و با کسب راحت
 بحر محیط یادر یای شور و لیر شدند و بهر جا از دریای اعظم
 جهاز توانستندی راند برخلاف جهاز یان پیشین
 که بسبب عدم امتیاز جهات و احتمال کم کردن
 سمت مقصود و جسارت به راندن مراکب در
 وسط دریای نمی نمودند و در اثنای سفر دریای پوستانه
 ساحل آنرا در نظر میداشتند بعد دریافت خاصه

شمالی را جمع یا مائل خواهد گشت همین خاصیت مفید
مردمان را در بردن و بجز شناختن جهات افق راه نموده
بوسیله سوزن مقناطیسی مذکور آله قطب نمایا قبله نما
بر آورده شد

قطب نما مفید ترین آلات چهار را اینست
و کیفیت ساختنش این است

دائره به کاغذ پاره بر کشیده محیط آن را بسی و دو بهره برابر تقسیم
باید کرد و بر مرکز دائره میخی از آهن استاده باید
ساخت به نحوی که عمود باشد بر سطح افق و اگر مرد دیگر
آن سوزن مقناطیسی را بد آن میخک بند کنند
مقناطیس دایره را بشنجوبی کرد اگر د آن میخک یا محور
تواند گردید درین صورت چون سر سوزن مقناطیس
دار همواره به سمت شمال مائل خواهد بود بناچار
طرف مقابل آن که جنوب است نیز معلوم خواهد

امروز سه صد و سی و یک سال است که در ۱۲۹۲ مسیحی
 با ۸۹۸۶ شکله براعظم امریکه یافته شد پیش ازین
 زمان هیچگونه خبر از آن سواد اعظم همبر ربع مسکون
 قدیم در میان مردمان نبود چون از جمله عجائب که
 افراد بشر مصدر آن شده اند یافتن یاپید کردن امریکه
 نادره تر و سودمندتر است بنابراین از راه اختصار در

بیانش می شتابم

در ذکر مبادی یافتن ارض جدید یا امریکه
 امروز پانصد سال می شود که نیروی کوشش یا قوت
 جاذبه سنک آهمن ربا که بنام مقناطیس مشهور است
 بدریافت آمده

خاصیت مقناطیس آنست که اگر بر یک طرف
 صیخ آهمن یا بر یک سر سوزن پاره ازین سنک تیره
 کنند همان طرف آن و سر این همیشه بسوی قطب

(۲)

آمدن دریائی منقسم نشده باشد)
بر اعظم شرقی را کیهان کهن یا ربع مسکونی نامند
و منقسم شده است در سه بهره عظیم و فراخ یورپ
و ایشیه و آفریکه و بر اعظم غربی همه اش بنام ارض
جدید یا کیهان نو خوانده می شود و بنام امریکه مشهور
است

همین است اربع چارگانه یا کشور بزرگ روی زمین
که مکشوف است

۱ یورپ کشور مسیحیان و اتراک ۲ ایشیه
کشور محمدیان و هندو و چینیان و اشباه شان ۳ آفریکه
کشور زنیکیان و بربریان و مهربان و امثال ایشان
۴ امریکه

دوری امریکه از ربع مسکون یا دنیای قدیم از
طرف نزدیکتر قریب یک هزار کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم

خزائن طفلان نو آموز

پراز جواهر تجارب و لغوز

خزینه نخست

در ذکر یافتن ارض جدید یا کیهان نو

که به امریکه شهرت دارد

مقدمه

زمین همیشه کوی اندام یاپیکری کرد که تمام روی

یا بیط آنرا آب دربر گرفته است یا فروپوشیده

یخزد و بر اعظم شرقی و غربی (بر اعظم عبارتست

از عرصه بغایت وسیع از روی زمین که بدر میان

مفهی

۲۶۴ احوال شاه قسطنطن

۲۶۸ احوال حصه شرقیه روم

۲۷۱ قصه های آخیر دیار هند

۲۹۰ احوال آنکه سالی در ملک بنکاله قحط شده بود

۲۹۷ احوال کواکب ذوات الاذناب

۳۰۶ احوال اصطیاد طیور جزیره فیر و

صفحه

۲۴۰ احوال حصول علم و دانش

مراهیل یورپ را

۲۴۲ احوال آنکه مردمان را از دست

پاپانجات حاصل شده

۲۴۴ احوال شهر بابل

۲۴۵ احوال سور بلند مذکور که محیط اوست

۲۴۶ احوال در دانه های شهر مذکور

۲۴۸ احوال پل

۲۴۹ احوال نهر و تالابها که حوالی شهر مذکور بود

۲۵۱ احوال مکان پادشاه

۲۵۵ احوال تجارت مراکب یعنی چهارم

۲۵۸ احوال دنیا که بعد از تولد حضرت

عیسی المسیح عم حادث شده

دفعه

۲۱۱ احوال هلند

۲۱۳ احوال ملک جرمني يعني الامان

۲۱۴ احوال دنمرق و سویدن

۲۱۵ احوال پولند

۲۱۶ احوال پردشيه

۲۱۷ احوال روسيه يعني روس

۲۱۸ احوال فرانس

۲۲۰ احوال انگلند

۲۲۳ بيان قوت و ثروت رئيس

صلحاي روم

۲۲۹ احوال زمان مظلم و تار

۲۳۰ احوال رانیدن ملک جیر و سلم

يعني بيت المقدس

صفحہ

۱۵۸ احوال کواکب

۱۶۲ احوال شتر

۱۶۵ احوال برق و صاعقه

۱۷۰ احوال مقناطیس

۱۸۱ احوال آنکہ در بلدہ الکسندر

ہفت لک جلد کتاب سوختہ شد

۱۸۵ بیان ایجاد صنعت طبع

۱۹۸ بیان بی تمیز یہاں پیشینیان

ملک انکند

۲۰۳ احوال ملک یورپ

۲۰۷ احوال اطالی

۲۰۸ احوال اسپانیہ یعنی اندلس

۲۱۰ احوال پرتوگال

صفحہ

- ۱۰۹ حال برآوردن مردارید
- ۱۱۲ طریق انفصال مقدمات جوری
- ۱۱۶ احوال معدنیات
- ۱۲۰ احوال طلا
- ۱۲۲ احوال نقره
- ۱۲۵ احوال سیلاب
- ۱۲۸ احوال مس
- ۱۳۰ احوال جسد یعنی جسته
- ۱۳۱ احوال آهن
- ۱۳۶ احوال سرب
- ۱۳۷ احوال ارزیر
- ۱۳۹ احوال مردمان ملک لپند
- ۱۴۴ احوال بلده اسارتا

صفحہ

۶۹

دوم تنباکو

۷۰

سیوم پنبہ

۷۱

چهارم نیل

۷۱

پنجم کتان

۷۲

خزینہ ہاشتم در ذکر سفینہ بخاری کہ

باعانت بخار بر روی آنہا ریاضہ کار بخوبی می رود

۷۵

خزینہ نہم در ذکر عنوان محمدت توامان

پادشاہ انکشتان پادشاہ الفردکامان

۷۷

خزینہ دہم در ذکر طیطس کہ یکی از

قیصرہ روم است

۷۹

رسالہ در بیان ایجاد باون

و کیفیت ساخت آن

۹۲

بیان کان انکشت ملک انکند

صفحہ

۳۱ پنجم آب ریشم

۳۳ ششم شوره

۳۳ خزینہ چہارم در ذکر سیاحت ہوائی

خواجہ سید لہ

۳۸ خزینہ پنجم در ذکر کوه آتش فشان

۴۲ خزینہ ششم در ذکر نخستین سفر

از یورپ بہندوستان

۴۶ کیفیت مراجعت سکندر از ہندوستان

۶۷ خزینہ ہفتم در ذکر حاصلات طبیعی

کہ خاص کشور ہندوستان است

۶۸ اقسام نبات کہ در زمین ہند بکثرت

می رویند و در انکند پیدا نمی شود

۶۸ اول نیشکر

صفحه خزینه نخست در ذکر یافتن ارض جدید

۳ ذکر مبادی یافتن ارض جدید

۳ خاصیت مقناطیس

۴ کیفیت ساختن قطب نما

۲۱ خزینه دوم در ذکر حدود کشور هند

۲۳ اسامی خط و معمورات که در میان

این حدود واقع شده اند

۲۵ خزینه سوم در ذکر تجارت هند

۲۵ اجناس تجارتی هند خیز

۲۷ اول نیل

۲۸ دوم پنبه

۲۹ سیوم افیون

۲۹ طریق ساختن افیون

۳۰ چهارم پارچه ملل و غیر آن

مید

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

نمونه است

گزیده

تعلیمات خرد افروز

و ملقینات دانش آموز

محتوی بر تخطیطات بلاد و اخبار و آثار عباد

مترجم از انگریزی و بهنگالی در فارسی زبان

از برای تعلیم صبیان هندوستان

بفرمان مصالیح توأمان اجماع

اشاعت علوم درین بقاع

بدار الامارت کاکته

در طبع خانه

تعلیمی در ۱۸۲۷ مسیحی

صورت انطباع

پذیرفت

Selections, descriptive, scientific, and historical

Calcutta 1827

A.or. 3940

urn:nbn:de:bvb:12-bsb10250772-6